

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شفاعت

براساس درس گفتارهای
آیت الله علامه شیخ محمد رضا جعفری

تحقیق و تنظیم:
سید محمد امین سیاه پوش



انتشارات نبأ

سرشناسه	: جعفری، محمدرضا، ۱۳۱۰-۱۳۸۹.
عنوان و نام پدیدآور	: شفاعت/ براساس درس گفتارهای محمدرضا جعفری؛ تحقیق و تنظیم: سیدمحمدامین سیاهپوش؛ با نظارت: عبدالحسین طالعی.
مشخصات نشر	: تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۶ص: ۱۴/۵×۲۷/۵سم.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۱۸۳-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۵۳ - ۱۵۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: جعفری، محمدرضا، ۱۳۱۰ - ۱۳۸۹. -- وعظ
موضوع	: شفاعت (اسلام)
موضوع	: شفاعت در قرآن
موضوع	: شفاعت (اسلام) -- احادیث
شناسه افزوده	: سیاه پوش، سیدمحمدامین، ۱۳۷۹-
شناسه افزوده	: طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰ -
زده بندی کنگره	: BP ۱۰/۵
زده بندی دیویی	: ۲۹۷/۰۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۴۴۶۸۲۹



انتشارات نبأ

شفاعت

براساس درس گفتارهای آیت الله علامه شیخ محمدرضا جعفری

تحقیق و تنظیم: سیدمحمدامین سیاهپوش

با نظارت: دکتر عبدالحسین طالعی (عضو هیئت علمی دانشگاه قم)

ناشر: انتشارات نبأ

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۱۰۰/۰۰۰ ریال، چاپ: تقویم

صحافی: تقویم، صفحه آرایی: نادری برقی

تهران: خیابان شریعتی، بالاتراز خیابان بهار شیراز، کوچه مقدم،

نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶، طبقه سوم

تلفن: ۷۷۵۰۴۶۸۳، نشانی وب: www.nabacultural.org



9 786002 641830

فهرست مطالب

مقدمه ۹

بخش اول:

شفاعت در قرآن مجید/ ۱۳

فصل اول: آیات سوره بقره ۱۵

مقدمه ۱۵

توضیح مختصر آیه ۴۸ سوره بقره ۱۷

رسیدگی در مرحله حساب ۲۳

توضیح مختصر آیه ۱۲۳ سوره بقره ۲۷

توضیحی در باره آیه ۲۵۴ سوره بقره ۲۸

توضیح حدیث نبوی در باره شفاعت ۳۱

نتیجه بحث ۳۳

فصل دوم: مرحله بعد از حساب ۳۵

آیه الكرسي ۳۵

نکاتی در باره آیه الكرسي ۳۶

آیات ۹۲ تا ۱۰۲ سوره شعراء ۴۰

۴۱	توضیح مختصر آیات سوره شعراء
۴۲	آیاتی از سوره زمر
۴۴	نکاتی از آیه ۴۸ سوره بقره
۴۷	آیات ۱۰۵ تا ۱۰۹ سوره نساء
۴۸	نکات این آیات
۵۰	آیاتی از سوره انعام
۵۱	توضیح مختصر این آیات
۵۵	فصل سوم: دو گروه آیات شفاعت
۵۵	مقدمه
۵۵	آیات مثبتۀ شفاعت
۵۶	توضیح آیه ۳ سوره یونس
۵۷	توضیح آیات ۸۵ و ۸۶ سوره مریم
۵۹	توضیح آیه ۸۶ و ۸۷ سوره مریم
۶۰	توضیح آیه ۲۶ سوره نجم
۶۰	دو مرحله شفاعت
۶۲	جمع بندی و خلاصۀ مطالب گذشته
۶۴	نکاتی از آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱ سوره آل عمران
۶۷	سخن منافقان و پاسخ خداوند
۷۰	نکاتی از آیه ۷۳ سوره حج

بخش دوم:

تعیین برخی از جوانب شفاعت/۷۳

۷۵	فصل اول: معنای لغوی و انواع شفاعت
----	-----------------------------------

۷۵	معنای شفاعت در لغت
۷۷	حالات شفاعت
۷۷	دو معنای شفاعت در رابطهٔ بنده با خدا
۸۱	دو مثال برای تفهیم مطلب
۸۲	چهار رکن شفاعت
۸۳	شفاعت ولیّ خدا برای انسانها
۸۶	فصل دوم: شفاعت از جهت محیط و دایرهٔ اطلاق
۸۷	شروط مخالفان برای شفاعت
۸۸	معنای قرب به خدا
۹۱	عقیدهٔ حنابله به جسمیت خداوند
۹۲	درباره معنای موت در قرآن
۹۴	چند نمونه از معانی مجازی
۹۷	روایتی دیگر از بخاری
۹۹	روایتی از احمد حنبل
۹۹	شواهدی از حیات برزخی در قرآن
۱۰۲	فصل سوم: امکان خطاب با مردگان از دید قرآن
۱۰۲	توضیح چند آیه
۱۰۸	دو نکتهٔ مهم در باب معاد
۱۱۳	فصل چهارم: معنای نذر و ذبح برای غیر خدا
۱۱۳	مقدمه
۱۱۴	۱. ما ذُبح علی النُّصْب
۱۱۹	۲. ما أهْلٌ به لغير الله
۱۲۵	حدیث امام باقر <small>علیه السلام</small>

۱۳۲	فصل پنجم: توسل
۱۳۲	نقد کلام ابن تیمیه در باب توسل
۱۳۳	مبنای عمل شیعه
۱۳۷	پیروی شیعه از سنت رسول الله در وضو
۱۴۱	فضیلت زیارت سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>
۱۴۲	نذرو قربانی
۱۴۴	تفاوت دو معنای نذر
۱۴۵	حدیث ابوهیاج اسدی و معنای صحیح آن
۱۴۷	برخی از احادیث اهل تسنن در جواز توسل

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

شفاعت از بنیادی ترین عقاید مطروحه در ادیان ابراهیمی است که پیوند جدایی ناپذیری با اصل معاد دارد. در عین اینکه تقریرهای متفاوتی نسبت به مصداق شفیع، چگونگی و زمان تحقق شفاعت وجود دارد، اکثر این ادیان در التزام و باورمندی نسبت به اساس آن اتفاق نظر دارند. شفاعت در منظومه اعتقادی مسلمانان، به ویژه شیعیان جایگاه بسیار مهمی دارد.

خداوند متعال در قرآن کریم بارها مستقیماً یا با الفاظ و عبارات گوناگون پیرامون بحث شفاعت سخن گفته است. با مشاهده نمای کلی آیات شفاعت می یابیم که دسته ای از آیات نافی شفاعت هستند؛ و دسته ای دیگر شفاعت را با اذن خداوند متعال ثابت می کنند. آن شفاعتی که در قرآن کریم مورد نفی قرار گرفته، شفاعتی است که آلوده به شرک باشد. در این نوع از شفاعت، شفعا به سلیقه مردم انتخاب می شوند، رایشان بر رای خداوند متعال غلبه می کند، توسل به آن ها توسل عبودیتی است، اینکه در چه زمانی و در کجا شفاعت صورت بگیرد به اذن خدا نیست و سبیل تقرب به سوی شفیعان، ابداعی است که توسط خود بندگان صورت می گیرد.

بخش دیگری از آیات که مثبتۀ شفاعت هستند، درباره گروهی از افراد سخن می‌گویند که خداوند به ایشان چه در دنیا و چه در آخرت (بعد از مرحله حساب) اذن شفاعت داده است. به تعیین خداوند عزوجل و اعلام رسول خدا ﷺ، چهارده نور پاک که اهل بیت ﷺ هستند، اصلی‌ترین شفیعان ما در دنیا و آخرت می‌باشند. اینکه چه کسانی بعد از اهل بیت ﷺ اذن شفاعت دارند، باید با تبیین آن گرامیان برای ما روشن شود.

متأسفانه مفهوم حقیقی این اصل اعتقادی مهم، همانند بسیاری از اصول اعتقادی دیگر دستخوش تحریف شد. منافقان و دشمنان خاندان پاک نبوی، با استفاده از ظلم، ارباب و منابع مالی فراوانی که غیر مشروع به دست آورده بودند، با تمام توان در مسیر تحریف و تدلیس باورهای زلال و حیانی کوشیدند. آن‌ها می‌خواستند تا آیات قرآن کریم و مفاهیم و آموزه‌های آن را به سود خود تفسیر کنند؛ تا مردم روز به روز از چشمه‌های خروشان علم الهی، یعنی عترت پیامبر ﷺ دورتر شوند. دُر واژه‌های اهل بیت ﷺ فصل ممیز عقاید شیعیان با سایر مذاهب اسلامی و ادیان است. دستیابی به مفهوم حقیقی و پی بردن به بطن آیات قرآن کریم بدون مراجعه به معصومین ﷺ که تنها معلمان وحی هستند امکان‌پذیر نیست.

مطالبی که در این کتاب تقدیم می‌شود، مجموعه‌ای است برگرفته از پنج جلسه تدریس مرحوم علامه محمدرضا جعفری ذیل بحث شفاعت که برای عده‌ای از دانشوران در آذر و دی ماه سال ۱۳۷۸ صورت گرفته است. همچنین برای تکمیل و روشن‌تر شدن بحث شفاعت، از دروس امامت علامه محمدرضا جعفری که توسط مهندس ناصر دیبائی تدوین شده بود، استفاده کردیم؛ و پس از ویراست مجدد به عنوان بخش اول آوردیم.

اگر برای توفیق این خدمت تا آخرین لحظه حیات سجده شکر بجا بیاورم، باز هم در شکر نعمت کوتاهی نموده‌ام. امیدوارم که اعلیٰ حضرت ولی عصر روحی فداه قصور این کودک ابجدخوان را در مسیر خدمتگزاری مورد عفو قرار بدهند.

در نهایت بر خود لازم می‌دانم از آقای دکتر محمد حسین شهری، مدیریت محترم مؤسسه فرهنگی نبا بابت همراهی، اعتماد و صبوریشان، و همچنین استاد ارجمندم آقای دکتر عبدالحسین طالعی بابت زحماتی که در مسیر این تحقیق و بازنویسی متقبل شدند تشکر کنم. مفتخرم که بگویم در زیر سایه لطف و عطوفت این عزیزان الفبای پژوهش و تالیف را آموختم و از خداوند متعال برایشان عافیت در دنیا و آخرت را خواستارم.

سید محمد امین سیاه‌پوش
آبان‌ماه سال ۱۴۰۲



بخش اول

شفاعت در قرآن مجید

فصل اول: آیات سوره بقره

مقدمه

یکی از مباحث مهم، بحث شفاعت در قرآن مجید است. آیات شفاعت به نظر اشخاص منقسم بر دو قسم می شوند.

۱- آیاتی که نفی شفاعت می کنند

۲- آیاتی که اثبات شفاعت می کنند

آیات نافیه شفاعت یکنواخت نیست؛ دو دسته است:

۱-۱- یک دسته از آیات هستند که اساساً می گویند شفاعتی نیست.

۲-۱- یک دسته از آیاتی که می فرماید به این صورت و بدین گونه شفاعتی نیست.

مشکل در آیات نوع اول است و غالباً افراد دستاویزشان یا نادانی هایشان در نوع اول آیات است. می خواهم عرض بکنم یک معنایی است؛ و خیلی کار ندارم که چه کسی گفته است؛ و آیا گفته شده یا گفته نشده است. عمده صحت معنا به درک درست معناست. یعنی این معنا هم خوب فهمیده شود و هم خوب نقل بشود.

دو آیه به یک مضمون داریم که هر دو آیه در سوره بقره وارد شده است.

می فرماید:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»
 «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ
 مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ»^۲

ای فرزندان اسرائیل! از نعمت‌هایی که بر شما ارزانی داشتم و از اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید. (۴۷) و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهند شد. (۴۸)

همین دو آیه در همین سوره مبارکه تکرار شده، با تفاوت کوچکی که در آیه دوم دارد:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۳
 «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا
 شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ»^۴

ای فرزندان اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید. (۱۲۲) و پروا دارید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند. (۱۲۳)

۱. البقره: ۴۷

۲. البقره: ۴۸

۳. البقره: ۱۲۲

۴. البقره: ۱۲۳

آیه دیگر مقدمه آیه الكرسی، و آن هم در سوره بقره است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةً وَلَا شَفَاعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرارسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی. و کافران خود ستمکارانند. (۲۵۴) خداست که معبودی جز او نیست. زنده و برپادارنده است. نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست. کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است، می‌داند. و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی‌یابند. کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست. و اوست والای بزرگ. (۲۵۵)

توضیح مختصر آیه ۴۸ سوره بقره

آیات را توضیح مختصر می‌دهم تا روشن شود که مطلب چیست؛ و آن هم به حسب فهم ما عرض می‌شود.

۱. البقره: ۲۵۴

۲. البقره: ۲۵۵

«یا بنی اسرائیل»: ای فرزندان اسرائیل، فرزندان عبدالله، بنده خدا. اسرائیل لفظی عبری است که ترکیب است. یعنی بنده خدا یا عبدالله؛ «یا بنی اسرائیل»: ای فرزندان اسرائیل، ای فرزندان بنده خدا؛ می‌گویند لقب جناب یعقوب علیه السلام است. به او عبدالله لقب داده بودند؛ و کم کم نامش «بنده خدا» ماند. اسرائیل اوست. «ادَّكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: آن نعمتی را که من از پیش بر شما بخشیدم به یاد داشته باشید؛ و این که من شما را بر همه جهان برتری دادم. این برتری چیست؟ این را حل کنیم، ولو این که مقدمه آیه است.

«تفضیل» مطلبی و مفهومی است که باید چهار طرف داشته باشد:

۱- مُفَضَّل، تفضیل دهنده، برتری دهنده که باید باشد؛

۲- طرف دوم: کسی که برتری داده شده (مُفَضَّل)

۳- طرف سوم: بر او برتری داده شده است (مُفَضَّلُ عَلَيْهِ)

۴- طرف چهارم: عاملی که به آن برتری داده شده و موجب فضیلت شده

است (ما به التفضیل).

تقدیم هم از این سنخ است. همه معانی مشابه هم‌اند. مثال: احمد را بر خالد در علم ترجیح می‌دهم. این ترجیح یک مرجح یا ترجیح دهنده می‌خواهد، آن که ترجیح دارد یعنی احمد؛ و آن که بر او ترجیح داده می‌شود یعنی خالد؛ و آنچه ترجیح به آن است یعنی علم.

تفضیل هم از این سنخ است. «وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»: من شما را بر جهانیان برتری دادم. تاء ضمیر مفضل است، یعنی من. «کم» مُفَضَّل است یعنی شما. «الْعَالَمِينَ» مَفْضَلُ عَلَيْهِ است، یعنی بر جهانیان. این سه تا در قرآن مجید ذکر شده است.

بحث در مابه التفضیل است که «مابه التفضیل» چیست؟ مابه التفضیل گاهی چیزی است به تعبیر دقیق منبسط، یا گسترده از افراد مفضّل بر مفضّل علیه، فرض کنید فلان ملت بر فلان ملت در فهم برتری دارد. فهم معنایی است منبسط. یعنی در افرادی که تفضیل دارند، وجود امتدادی دارد؛ مثلاً در جمال، خوبرویی، رنگ و از این قبیل.

ضوابط جمال و زیبایی شناسی به اصطلاح امروز، آبجکتیو است؛ نه سابجکتیو. یعنی ضوابطش درونی است نه بیرونی. در بیرون تفاوتی وجود ندارد؛ بین سیاه آفریقایی و سفید اسکاندیناویایی تفاوتی به لحاظ بیرون نیست. تفاوت های فیزیکی و بیولوژیکی است. اما زیبایی و نازیبایی ضوابط درونی دارد.

این مابه التفضیل، منبسط است. اینها همگی سفید و آنها همگی سیاه اند؛ لذا اگر یکی از اینها سیاه باشد، این تفضیل در او نیست. مثلاً می گویند فلان ملت بر فلان ملت امتیازی دارند که زیباترند. این زیباتر بودن اگر در فردی نباشد، او تفضیل ندارد.

گاهی تفضیل به حساب مابه التفضیل، وجود جهاتی یا افرادی در آن جمعیت است. در این صورت مابه التفضیل منبسط بر جمعیت نیست. مثال: فرض کنید شهر قم بر شهر لنجان برتری دارد؛ به چه؟ به این که در قم مرجع هست. معنای برتری این است، نه که هر فرد کمی نسبت به هر فرد لنجانی، به لحاظ اطلاع دینی برتری دارد. ما به التفضیل وجود مرجعی است که او در یک جهت و در یک جاست.

در مقام آیه، خداوند نمی‌خواهد بنی اسرائیل را تفضیل ذاتی بدهد؛ به طوری که هر فرد اسرائیلی بر دیگران برتری دارد. مقصود الهی این نیست. مقصود الهی وجود انبیاء در قوم بنی اسرائیل است. این یک نوع تفضیل است که مسؤولیت بشری و تکلیف شدیدتری به دنبال دارد. این تعبیر هم در سطح عمومی متعارف است که می‌گویند شهر قم بر آباده شیراز تفضیل دارد؛ به این که در قم مرجع هست. نتیجتاً اگر شخص قمی در مسائلیش نادان باشد، آن گونه که از یک آباده‌ای پذیرفته می‌شود که بگوید من وسیله نداشتم که مسائل را بیاموزم، از قمی پذیرفته نمی‌شود.

این تفضیل به لحاظ وجود انبیاء است؛ نه تفضیل به لحاظ جهتی که در بنی اسرائیل منبسط است. مساق آیات قبل و بعدش واضح است که ما این برتری را به شما دادیم؛ لکن شما جز کفران و ناسپاسی کار دیگری نکردید. در سوره مبارکه مائده می‌فرماید: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَرَأَسْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَتَّقُونَ أَنْفُسَهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يُقْتُلُونَ»^۱

ما از فرزندان اسرائیل سخت پیمان گرفتیم و به سویشان پیامبرانی روانه کردیم. هر بار پیامبری چیزی بر خلاف دلخواهشان برایشان آورد، گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند.

در دنباله همین آیات آمده است که هر پیغمبری پیش شما آمد، خودتان را نسبت به پیغمبری که از خود شما آمده است برتر دانستید. عده‌ای را تکذیب کردید و عده‌ای را کشتید. این تفضیل که در عبارت «اذْكُرُوا نِعْمَتِي» آمده، مقدمه مسؤولیتهای بعدی است؛ تفضیل این است. لذا یهودی خیال نکند

که از نژاد برتر است. به سبب انبیائی که خدا از بنی اسرائیل برانگیخت؛ یهودی مسؤولیت بیشتری داشته. به لحاظ این که از این قوم بودند، اینها بیشتر از سایر ملل مسؤولیت استجابت دعوت الهی را دارند. کما این که عربها نسبت به اسلام مسؤولیت بیشتری دارند.

لذا در روایات ائمه علیهم السلام این نکته آمده است. حتی حضرت صدیقه علیها السلام در خطبه فدکشان اشاره به این جهت می‌کنند که خدا این امتیاز را به شما داد که از میان شما پیامبر برانگیخت؛ و شما به این جهت مسؤولیت بیشتری دارید.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱

اوست آن کس که در میان اُمّیان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، در حالی که [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

این امتیازی است به اینها و نتیجتاً مسؤولیت بیشتری دارند؛ لذا انحرافات مذهبی از اینها کمتر و سخت‌تر پذیرفته می‌شود؛ و عذرشان در این مورد کمتر از دیگران پذیرفته می‌شود این تفضیل چنین است.

«اتَّقُوا يَوْمًا» و از روزی باک داشته باشید که «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»: نفسی از نفسی دیگر تجزی نمی‌کند؛ «وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً» و از آن نفس هم شفاعتی پذیرفته نمی‌شود؛ «وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ» و عدلی [عوض، جایگزین] هم از او گرفته نمی‌شود؛ «وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ»: و آنها یاری نمی‌شوند.

اول مثال بزنم و معنا را بگویم و الفاظ را تطبیق کنم. روز قیامت دو مرحله است:

مرحله اول، حساب است و حق استحقاق فرد است.

مرحله دوم، بعد از استحقاق است.

معنای مرحله حساب چیست؟ این است که در این مصرع شعر فارسی

گویاست: «هر کسی آن درود عاقبت کار که کِشت».

به تعبیر قرآن:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ»^۱

«وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَىٰ»^۲

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست (۳۹)

و نتیجه کوشش او به زودی دیده خواهد شد (۴۰)

نیز در سوره مبارکه زلزال می فرماید:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۳

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۴

پس هر که هم وزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید (۷)

و هر که هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید (۸)

محکم ترین آیه قرآن همین دو آیه است. مثقال یعنی آنچه به یک ذره

۱. النجم: ۳۹

۲. النجم: ۴۰

۳. زلزال: ۷

۴. زلزال: ۸

سنگینی می دهد. حال لفظ مثقال چرا به آن معنا گفته شده؟ اصطلاحات بعدی را کنار آن بگذارید. به اندازه سنگینی یک ذره، ذره در لغت عربی آن دانه های ریزی است که در وقت افتادن شعاع آفتاب در یک محل دیده می شود. این چه مقدار سنگینی دارد؟ کسی به اندازه سنگینی آن خیر انجام بدهد خواهد دید و هر آن کس به همین مقدار و به سنگینی این ذره، بدی کند باز هم می بیند. در سالهای اخیر یک اصطلاح فیزیکی پیدا شده که اتم را ذره می گویند. در این جا به معنای اتم نیست. در نهایت اگر به همین مقدار بدی کند خواهد دید. این مرحله حساب است.

رسیدگی در مرحله حساب

رسیدگی در مرحله حساب می تواند به چهار صورت باشد

۱- صورت اول در مرحله حساب این است که حد کار معلوم شود؛ چه کردی و چه نکردی. از آنچه کردی، چه کارهایی خوب بوده است و توان انجام دادی؛ و آنچه بد بوده و مرتکب شده ای، چه بوده؛ و آن کاری که نکردی، چه خوبی بوده که نکردی؛ و چه بدی بوده که نکردی. به حساب اندازه، یکی از خصوصیات روز قیامت و تفاوت آن با دنیا این است که در روز قیامت هیچ دو نفری حساب یکسان ندارند. در دنیا میلیاردها نفر یک حکم دارند. در آخرت حتی دو نفر حکم یکسان ندارند.

مثال بزینم. نماز تکلیفی است الهی که شامل تمامی افراد بشر است. اما همین نماز در آخرت به لحاظ عمل، سنجیده می شود و دو نماز عادتاً یکسان نیستند، چه رسد به نماز ۲۰ نفر، و چه رسد به نماز ۵۰ نفر! چرا؟ چون ارزش نماز در مقام امتثال، به لحاظ خصوصیتی است که خواننده نماز

دارد. یکی از صورتهای متصور این است که حساب شخص مشخص شود. به او می‌گویند: این‌هایی که انجام دادی چه مقدار ارزش دارد و چه مقدار «ما به ازاء» دارد که قرآن مجید، از آن تعبیر می‌فرماید به «ثقلت و... حَقَّت»، «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ... وَمَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ...». کسی که ترازویش پایین رود یعنی حساب به سود او باشد؛ کسی که مستحق چیزی از نیکی باشد و یا بالعکس، مستحق چیزی از جزای خوب نباشد.

۲- صورت دوم این است که عامل دیگری غیر از عمل دخالت کند. عامل دیگر مثل صورت اول است؛ مثل این که کسی بگوید او نماز نخوانده ولی من نماز خوانده‌ام. «من به جای او»، یعنی نماز من هم برای خودم و هم برای دیگری نوشته شود. به تعبیر دیگر: «کفایت کسی از کسی»، که این‌گونه کمک به دیگری را «اجزاء» گویند. یعنی این که کفایت کند. «الاجزاء لُغَةً: الكِفَايَةُ». او غذا درست نکرده؛ ولی من درست کرده‌ام؛ برای هر دو بس است، پس با هم می‌خوریم. او نماز نخوانده و من خوانده‌ام، نماز من برای هر دو بس است. او روزه نگرفته است و من روزه گرفته‌ام، روزه من برای هر دو بس است.

قرآن به این انگاره پاسخ می‌دهد: «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً». یک نماز برای دو نفر حساب نمی‌شود. درست است که او شراب خورده و من نخورده‌ام، این بی‌گناهی برای هر دویمان بس است. «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً» یعنی «لا تکفی نفس عن نفس شیئاً» این یک عمل است. من عمل نکرده‌ام و دیگری عمل کرده است؛ آنگاه این عمل را عمل مشترک بدانند و فکر کنند که

۱. الأعراف: ۸، المؤمنون: ۱۰۲

۲. الأعراف: ۹، المؤمنون: ۱۰۳، القارعة: ۸

پای دو نفر نوشته شود. چنین حرفهایی نیست. نه خوبی پای دو نفر نوشته می شود، نه بدی.

۳- صورت سوم می تواند شفاعت باشد. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ». شفیع کیست؟ یک معنای شفاعت این است که شفیع آن کسی است که بیاید بگوید خدایا این بنده عمل نکرده، نماز نخوانده، تو بیا بنویس نماز خوانده است. این هم قبول نمی شود. این وساطت از هیچ کس در این مرحله قبول نمی شود، تا این که استحقاق هر کس مشخص بشود. کسانی هستند که «أذن الله لهم»؛ خدا به آنان اجازه شفاعت داده است. اما این جا، جای شفاعت آنها نیست. این جا باید حساب مشخص بشود.

خداوند می فرماید: «كُلِّئِ اِنْسَانَ اَلْزَمٰنَةُ طٰئِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَ تَخْرُجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كِتٰبًا يَلْقٰهُ مَنْشُورًا»^۱ و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم و روز قیامت برای او نامه ای که آن را گشاده می بیند بیرون می آوریم.

جای دیگری در باره کارنامه نیکان می فرماید: «فَاَمَّا مَنْ اٰتٰهُ كِتٰبُهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هٰؤُمَّرُ اَقْرَبُوْا كِتٰبِيَةَ»^۲

اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، گوید بیایید و کتابم را بخوانید.

و در مورد کارنامه بدکاران می فرماید: «وَاَمَّا مَنْ اٰتٰهُ كِتٰبُهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ اُوْتَّ كِتٰبِيَةَ»^۳

۱. الاسراء: ۱۳

۲. الحاقه: ۱۹

۳. الحاقه: ۲۵

و اما کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود، گوید ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم.

کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند، از شدت شادی و مباهات فریاد می زند: ای اهل محشر! نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید. اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند، می گوید ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند.

مرحله شفاعت مرحله بعدی است. مرحله اول این است که تو بدانی چه کاره ای! این جا، جای شفاعت نیست که کسی بگوید: خدایا این شخص نماز نخوانده است، نماز گزاردن را در نامه عمل او بنویس. این سخن باطل است. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»؛ او از کسی بخواهد که تو بیا شفیع من بشو نزد خدا، که خدایا نماز نخوانده را در نامه عمل من بنویس که نماز خواندم، این جا جای این کارها نیست!

۴- «وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»؛ «عدل» به معنای «معاذل» است. من به این شخص خیلی علاقه داشتم، خیلی حق بر گردن من دارد. یک سال نماز نخوانده است، پس یک سال نماز من برای او برود و عمل من معاذل عمل او بشود. صورت اول «اجزاء» است، یعنی نماز من برای هر دو باشد. این اجزاء نیست، بلکه «عدل» است. صورت سوم این است که نماز من برای او باشد. این هم قبول نمی شود و این معامله ها در کار نیست. کسی هم در مقابل خدا قرار ندارد که بیاید رفیق خود را کمک کند و او را با خود ببرد و مانع از رسیدگی به حساب او شود. در این مرحله: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّلْزَمَانِ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ»، هر فردی از افراد بشر آنچه را که از او پریده است، آن را ما به گردنش وابسته

می‌کنیم. «وُخْرِجَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» در روز قیامت یک کتاب ثبت شده‌ای که باز شده می‌بیند.

«أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^۱

نامه ات را بخوان. کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی. خودت به حساب خودت برس. «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ». نخستین مرحله تشخیص این است که حساب‌ها از هم جدا شود. کتاب دست راست و کتاب دست چپ از هم متمایز باشد.

توضیح مختصر آیه ۱۲۳ سوره بقره

دو آیه دیگر سوره مبارکه بقره هم این‌گونه است. همان مطلب است با اندکی اختلاف: «وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ».^۲ این همان مضمون است. از او عدل پذیرفته نمی‌شود. یعنی: اگر در آنجا کسی بگوید خدایا من خیلی حق گردن این فرد دارم، من یک سال نماز نخوانده‌ام، او حاضر است یک سال نمازش را به من بدهد. چنین نیست. «وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ». اینجا، جای شفاعت نیست.

من امروز تقریباً همه «بحار الانوار» را نگاه کردم که مطمئن شوم. دیدم روایات قطعی است. به موجب روایات، خدا تمامی گناهان مؤمنان را بعد از حساب، بعد از وقتی که می‌آید حساب می‌کند، می‌بخشد. روایات سنی‌ها را می‌نویسم که حدود آنها چیست. حسب روایات ما، در آنجا خدا بنده را مخفیانه می‌آورد و احدی هم مطلع نمی‌شود؛ می‌فرماید: تو این کار را کردی و این کار

۱. الاسراء: ۱۴

۲. البقره: ۱۲۳

کردی و می گوید: خدایا! آبروی مرا مبر. خداوند می فرماید من نمی برم؛ همه را بخشیدم... قبول کردم. آن سر جایش محفوظ است.

امید ما فقط و فقط به رحمت خدا است و آن سر جای خود محفوظ است؛ بلکه حساب هم سر جای خود هست. این سخن که «من این کار خیر را انجام ندادم، و دیگری جای من و...» درست نیست. «من این کار زشت را مرتکب نشدم و دیگری به جای من بیاید» نیست. در آنجا رحمت خدا خیلی بیش از این حرف هاست. می گوید من بخشیدم، اما روی حساب است. اول باید حساب مشخص باشد. لذا گفتم دو نفر در آخرت یکسان نیستند.

در دنیا به لحاظ جعل حکم، همه یکسان اند. نمازی که سید الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام می خواندند، امثال حکم الهی بود. آن نمازی که ما می خوانیم نیز امثال حکم الهی است. لکن همان فاصله ای که بین امیرالمؤمنین، سید الموحدین علیه السلام با ما هست، آن فاصله بین نماز آن حضرت علیه السلام با نماز ما هست، و هیچ تعارفی نیست و ما می پذیریم. این یک مرحله است.

توضیحی در باره آیه ۲۵۴ سوره بقره

می خواهیم این معنا را بگویم که آیات با هم خلط نشوند، چون غالباً خلط می شود. عده ای کومه نظر یکطرفه به آیات می نگرند و نتایج غلط می گیرند. شاهدش این که در سوره بقره می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمَ لَا تَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۲

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۸.

۲. البقره: ۲۵۴

ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرارسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی. و کافران خود ستمکارانند.

ای آنان که ایمان آوردید! به رایگان در راه خدا بخشش کنید. «انفاق» یعنی به رایگان عطا کردن، به معنای معامله نیست. اگر کسی جنس بخرد، انفاق به شمار نمی آید. حال به لحاظ لغت عربی چرا نمی گویند؟ بحث مفصلی دارد. انفاق به معنای «چیزی را در چیزی دواندن و رواندن و درون آن جای دادن» است. معادل قرار دادن نیست. لذا انفاق یعنی به رایگان بدهید، از آنچه ما به شما روزی دادیم. «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ»: قبل از آن که روزی فرارسد که خرید و فروشی در آن نیست. یعنی امروز که خرید و فروش هست، شما بدهید. در جای دیگری چنین می فرماید:

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱

کیست آن که به [بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بيفزاید؟ و خداست که [در معیشت بندگان] تنگی و گشایش پدید می آورد. و به سوی او بازگردانده می شوید.

مقصود روز قیامت است که خداوند پاداش چند برابر می دهد.

«يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ»؛ «خُلَّةٌ» دوستی است.^۲ در مقام حساب، شفاعت

۱. البقره: ۲۴۵.

۲. در سالهای گذشته کتابی چاپ کردند به نام «توحید» نوشته «حبیب آشوری» که افکار الحادی و مارکسیستی داشت. ناشران آن کتاب الآن موجودند. در آن کتاب آیه «يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ» را که ربط به روز قیامت دارد، مربوط به مراحل می داند

و دوستی در کار نیست. البته نه دوستی که «مامورِ به» هستیم. بلکه دوستی که بخواهد کار مرا بکند. در اینجا دو مطلب است:

یک دوستی «مامورِ به» من و خودش جزء عمل من است، مانند «حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ بُغْضُ أَعْدَاءِ اللَّهِ». تفاوت دوستی اولیاء الهی با دوستی دنیایی در این است که آن روز دوستی دنیایی افراد با یکدیگر به دردشان نمی خورد، بلکه دوستی اولیاء الله به داد انسان می رسد. پس نباید چنین برداشت کرد که آن دوستی که امتثال امر الهی است، به درد نمی خورد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز خیبر درباره امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». ^۱ این دوستی نافع در دنیا و آخرت است. در قرآن در وصف نیکان می فرماید:

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۲

به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که خدا آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست می دارند.

این بالاترین امتیاز برای قومی است که آنها خدا را دوست دارند، و خدا آنها را دوست دارد.

که تضاد درونی جامعه به حدی می رسد که وضع اقتصادی واژگون می شود و نظام اقتصادی تابع آن هم واژگون می شود. لذا در آن روز، تمامی معاملاتی که بر پایه سرمایه خصوصی است، از بین می رود. نویسنده آن کتاب به این آیه تمسک کرده بود تا بگوید «لَا يَبِغُ فِيهِ» یعنی مالکیت خصوصی در آن نیست. «خُلَّةٌ» را به معنای فاصله طبقاتی در نظر گرفته و گفته بود چنین فاصله ای نیست، شفاعت نیست، تفوق نیست، دولت از بین می رود و تمامی اوهام و خیالات مارکس را به این آیه تحمیل کرده بود.

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۹

۲. مائده: ۵۴

این «حُبّ» جزء عمل است؛ و مقام قرب الهی است. این «خُلّه» یعنی دوستی و همدمی و همسازی و هم پیاله بودن؛ این ها را «خُلّه» می گویند. چون معنای دوستی در سطح عمومی این است. هم منقل بودن و هم سفر بودن و... آن روز دیگر به درد نمی خورد و هرکس در گرو عمل خودش است. «وَلَا شَفَاعَةَ»؛ و شفاعت در آن روز نیست. این چه چیزی است؟ به قرینه آن آیات، این مربوط به مرحله حساب است. چرا؟ در دنباله آیه در آیه الکرسی می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؟» کیست که در مقام الهی، آن قدرت را دارد که جز به فرمان خدا شفاعت کند؟ این مرحله نیست، مرحله بعد است. اول باید حساب او مشخص شود، بعداً مشخص می شود که چه کسی شفیع اوست.

توضیح حدیث نبوی در باره شفاعت

لذا در روایات دارد که پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می آیند و برای مسلمین شفاعت می کنند. بعد نوبت امت آن پیامبر رحمت است. در روایت از آن گرامی است که شیعه و سنی نقل کرده اند: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ يَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهِ الْجَنَّةَ مِثْلَ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ» یا: «إِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَمَنْ يَشْفَعُ لِأَكْثَرِ مِنْ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ»؛ «در امت من کسی هست که برای جمعیتی بیش از ربیعه و مضر شفاعت می کند».

«ربیعه» و «مُضَرَ» الآن پیش ما مفهومی ندارد. تمامی عرب دو دسته بودند: یک عده «قحطانی» و یک گروه «عدنانی» بودند. قحطانی ها عرب شمال یمن و اطرف یمن بودند. عدنانی ها عرب جنوب «حجاز» و «نجد» و «یمامه»

و «تهامة» بودند. این زمین حجاز بود که عرب‌های آنجا را عدنانی می‌گفتند. عدنانی‌ها خود دو دسته بودند: ربیعة و مُضَر. همیشه در حساب قبیله ای، بین عدنانی‌ها و قحطانی‌ها، بین یمنی‌ها و حجازی‌ها دعوا و نزاع بود. این نزاع تا کنون نیز به یک معنا در قبائل امتداد دارد. در خود عدنانی‌ها بین ربیعه و مضر نزاع بود. مُضَر جدّ اعلاّی خاتم انبیاء ﷺ است که همه آن‌ها از مضر هستند. ربیعه برادر او بود. می‌گویند به لحاظ نسب، دو برادر بودند، هر دو فرزند نزار بن معد بن عدنان... بن اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام. من کاری به واقعیت این مدّعا ندارم. اصطلاح نَسَبی را می‌گویم و کاری به واقعیت آن ندارم که این دو تا چه مقدار درست و چه مقدار نادرست است.

سنی‌ها هم‌چنین در روایات خود نقل می‌کنند که (ربیعه خیلی از خدا عصبانی بودند)^۱ که چرا پیغمبر از مضر فرستاده شده و از ربیعه فرستاده نشده بود. لذا اینها روایتی دارند که خدا «یبعث الله نبیاً من ربیعة».^۲ این هم هست، و می‌گویند چه کسی آن را جعل کرده است، چون از خودشان زیاد حرف نمی‌زنند.

خلاصه اینکه: به میزان دعوت الهی، مؤمن برای گروهی شفاعت می‌کند که تعداد آنها بیش از مجموع عرب آن روز بود. چنین حدیثی را در باره جناب «اویس قرنی» هم آورده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند که اویس برای جماعتی بیش از ربیعه و مضر شفاعت می‌کند. «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ [يَدْخُلُ الْجَنَّةَ] بِشَفَاعَةِ أُوَيْسٍ أَكْثَرَ مِنْ رِبِيعَةَ وَ مُضَرَ».^۳ اینها در مرحله شفاعت،

۱. تاریخ الطبری ج ۵ ص ۵۴۸.

۲. الحيوان ج ۵ ص ۲۷۶ (پست تر بودن مضر از ربیعه).

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۱-۳۲.

و همه‌اش بعد از مرحله حساب است، با این توضیح که خدا حساب یسیر و حساب عسیر دارد.

تفسیر این است که می‌آورد و می‌گوید گناهانت این‌هاست؛ و روایت دارد که کسی غیر از خدا از آن مطلع نمی‌شود؛^۱ و مرحله بعدی است که در آن برخی از افراد محتاج به شفاعت‌اند.

نتیجه بحث

نتیجتاً این مرحله اول است. در این مرحله آیات نافیه مطرح است که نفی مطلق می‌کند. نفی شفاعت مربوط به این مرحله است. این مرحله طبیعی است و عدل الهی اقتضاء می‌کند که استحقاق افراد و حسن و قبح آنها مشخص شود.

این نکته قطعی است که باید در ذهنمان باشد. محال است مقام مطیع و عاصی پیش خدا یکسان باشد، چون عدل الهی اقتضاء نمی‌کند شخص عقوبت نشود. حتی اگر غفران الهی و عفو الهی و عدل الهی شامل حال عاصی شود، هرگز مقام مطیع به او داده نمی‌شود. یعنی محال است خدا ثواب نماز خوان را به نماز نخوان بدهد. اگر بخواند او را می‌بخشد و عذابش نمی‌کند، به گونه‌ای که دیگری مطلع نمی‌شود که او نماز نخوانده است؛ اما ثواب و درجه نماز خوان به او نمی‌دهد. محال است مطیع و عاصی پیش خدا یکسان باشند.

اگر بدانیم که درجه مطیع چه درجه‌ای است، شاید چنان عمل کنیم

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۰.

که آن روز حسرت نخوریم. مقام ابوذر را به من نمی دهند، چه رسد که مقام شهداء کربلا علیهم السلام را به کسی بدهند، که مافوق تصوّر است. در روایت دارد که آنها «عند العرش» هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند که وجود مقدس سید الشهداء علیه السلام و یاران باوفای ایشان از سروران تمامی شهدا در روز قیامت اند.

«أَمَّا إِنَّهُ وَأَصْحَابُهُ مِنْ سَادَةِ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱

تنها امید ما به توجه و عنایات آنان است.

مرحله بعد از حساب در فصل بعد تبیین می شود.

فصل دوم: مرحله بعد از حساب

آیه الکرسی

اشاره شد که آیات دو دسته‌اند. دسته اول آیاتی که حاوی نفی شفاعت است. دسته دوم آیات اثبات شفاعت است.

آیه مبارکه آیه الکرسی در سوره بقره، بیشتر نقل شد؛ ولی در اینجا با اندکی توضیح تفسیری بازگو می‌شود. خداوند می‌فرماید:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^۱

هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند؛ هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرامی‌گیرد؛ (و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند). آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست؛ کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنا بر این، شفاعت شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعت‌اند، از مالکیت مطلقه او نمی‌کاهد).

۱. البقره: ۲۵۵

آنچه را در پیش روی آنها [بندگان] و پشت سرشان است می‌داند؛ گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است) و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است؛ و علم و دانش محدود دیگران، آیتی از علم بی پایان و نامحدود اوست) تخت (حکومت) او، آسمانها و زمین را دربرگرفته؛ و نگاهداری آن دو [آسمان و زمین]، او را خسته نمی‌کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.

نکاتی در باره آیه الکرسی

خداوند «حی» است یعنی زنده است؛ «قیوم» یعنی مسلط است بر تمامی موجودات؛ و همه موجودات به او وابسته‌اند. قیوم یعنی «ما يقوم به الشئ»؛ به او وابسته‌اند. «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»: نه «سنه» و نه «نوم» او را می‌گیرد. بینکی او را نمی‌گیرد. این جمله برای آن است که ما عوام درک کنیم. افراد بشر مظهر غفلت را خواب و چرت می‌دانند؛ پس این جمله از آن باب است. «اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ». برای اوست آنچه در آسمانها و زمین است؛ و کسی که تمامی آسمانها و زمین وابسته به اوست و از آن اوست، در مقابل چنین کسی شفيعی وجود ندارد. شفاعت را بعداً معنا می‌کنیم. کیست آن کس که شفاعت کند نزد خدا، جز به فرمان خدا؟ معنای مالکیت مطلق این است.

این آیه یک راهنمایی دارد. شفاعت در ذهن انسان دو نوع است: شفاعت قهری و شفاعت اذنی^۱.

۱. مرحوم جعفری در ادامه بیان می‌کند که آنچه قرآن نفی می‌کند شفاعت قهری است؛ ولی شفاعت اذنی را تأیید و تثبیت می‌کند.

شفاعت قهری یعنی کسی پیش کسی آن قدرت را دارد که اگر از او چیزی بخواهد او پاسخ منفی نمی دهد. این فرد با قدرتی که دارد بر اراده او غلبه پیدا می کند. نظیرش پیش ما پسر سلطان نسبت به سلطان است. کسانی که با تاریخ یونان و روم آشنایی دارند، می دانند که در یونان و بعد در روم مرحله ای از دموکراسی بود به نام نظام جمهوری. کم کم بر اثر ولنگاری، جمهوری تبدیل به کودتا و دیکتاتوری شد و غالباً فرماندهان لشکر کودتا می کردند و به مقام ریاست جمهوری می رسیدند.

کم کم در روم کلمه امپراطور به کار آمد؛ نرون خودش فرمانده نظامی بود و آمد رئیس جمهور شد و بعد دیکتاتور شد. روزی از یکی از همین ها که حاکم روم بود، پرسیدند که حاکم روم چه کسی است؟ به دختر دوساله اش اشاره کرد. از او سؤال شد به چه مناسبت؟ او گفت من بر روم حکومت استبدادی می کنم، مادر او بر من و این طفل بر مادرش حکومت می کند، پس حاکم روم این بیچه است.

در امثال عربی این مضمون هست که با همسر و فرزند سلطان دشمنی مکن، زیرا بر سلطان نفوذ دارند. سلطان معلوم است؛ و همسر و فرزند سلطان هم معلوم. مثال تاریخی آن را زدیم. این یک نوع شفاعت است.

در ذهن عرب این بود که خدا فرزند دارد. فرزندان خدا بر خود خدا حاکم اند. اگر خدا بگوید این کار را می کنم و عذاب می کنم فرزند او در روز قیامت نمی گذارد. قرآن مجید می فرماید چنان شفاعتی نیست. شواهدش را خواهم گفت. بعداً خداوند این نکته را بیان می کند که آن شفاعتی که هست به فرمان خداست. آیات مربوط به آن خوانده می شود. در سوره انعام

می فرماید:

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»^۱

و (روز قیامت به آنها گفته می شود): همه شما تنها به سوی ما بازگشتید، همان گونه که روز اول شما را آفریدیم. و آنچه را به شما بخشیده بودیم، پشت سر گذارید! و شفیعانی را که شریک در شفاعت خود می پنداشتید، با شما نمی بینیم. پیوندهای شما بریده شده است؛ و تمام آنچه را تکیه گاه خود می پنداشتید، از شما دور و گم شده اند.

آنگاه که شما پیش ما آمدید تک آمدید، همان گونه که ما شما را در آغاز آفریدیم. و این چنین آفریدیم. آنگاه که آفریده شدید هیچ چیزی نداشتید؛ نه فرزندان و نه قدرتی و نه شوکتی. همان گونه آمدید که در آغاز شما را آفریدیم. «و تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ»: آنچه که ما شما را بر آن مسلط کردیم، شما تهیه نکردید، بلکه ما شما را بر آن مسلط کردیم؛ این را پشت سر گذاشتید.

بنابراین وقتی می آمدید، آنان را که در دنیا در مقابل ما قدرت می دانستید، آنها را با خودتان نداشتید. اسلحه شما بعد از مرگ دیگر در اختیار شما نیست، «وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ» آن شفیعانی که برای خودتان تهیه کرده بودید و می گفتید این ها شریکان خدا هستند؛ «فیکم» یعنی «شرکاء الله فی ربوبیتهم و استحقاق عبادتکم»^۲ شما شریک برای خودتان

۱. الانعام: ۹۴

۲. تفسیر کنز الدقائق، ج ۴، ص ۳۹۸

ساخته بودید؛ نه این که خدا شریک داشت؛ آنها را با شما نمی بینیم. تصور مشرکان چه بود؟ می پنداشتند که آنها نوعی رابطه با خدا دارند، که این رابطه بر خدا اثر می گذارد؛ چه بخواهد و چه نخواهد؛ و هر چه خدا بخواهد، اگر اینها نخواهند نمی شود. «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَصَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» در دنیا رابطه آشکار داشتید، اما رابطه آنها با شما قطع شد؛ و آنچه گمان می کردید در اختیارتان است، از دستتان رفت.

همان گونه که در سوره غافر می فرماید:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرِّحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ»^۱ «أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى اللَّهِ مُوسِيًّا وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ»^۲

فرعون گفت: «ای هامان! برای من بنایی مرتفع بساز، شاید به وسایلی دست یابم، وسایل (صعود به) آسمانها تا از خدای موسی آگاه شوم؛ هر چند گمان می کنم او دروغگو باشد! این چنین اعمال بد فرعون در نظرش آراسته جلوه کرد و از راه حق باز داشته شد؛ و توطئه فرعون (و همفکران او) جز به نابودی نمی انجامد!

در سوره مبارکه قصص آنجا که داستان حضرت موسی علیه السلام با فرعون را

بیان می فرماید، ادعای فرعون را نقل می کند:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي»^۳ و فرعون گفت: ای

۱. غافر: ۳۶

۲. غافر: ۳۷

۳. القصص: ۳۸

بزرگان قوم! من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم. من برای شما غیر از خودم الهی سراغ ندارم.

«وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۱

فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟

این تصور خیلی احمقانه است که چون ملک مصر در اختیار من است و زیر تخت من آب روان است، پس من برای الوهیت شایسته‌ام. کاخ او پیش رود نیل بود. این حد درک مدعی الوهیت بود. «لَقَدْ نَقَطَعَ بَيْنَكُمْ وَصَلَ عَنكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» رابطه شما با یکدیگر قطع شد.

آیات ۹۲ تا ۱۰۲ سوره شعراء

در سوره شعراء می‌فرماید:

«وَقِيلَ لَهُمْ أَلَيْسَ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ» و به آنان گفته می‌شود: کجايند معبودانی

که آنها را می‌پرستیدید؟

«مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَتَضَرَّوْكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ» معبودهایی غیر از خدا؟! آیا آنها

شما را یاری می‌کنند، یا کسی به یاری آنها می‌آید؟

«فَكَبَّكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» در آن هنگام همه آن معبودان با عابدان گمراه

به دوزخ افکنده می‌شوند؛

«وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» و همچنین همگی لشکریان ابلیس!

«قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ» آنها در آنجا - در حالی که به مخاصمه برخاسته اند -

می گویند:

«تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم،

«إِنذَنْبِئِكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم!

«وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» اما کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد!

«فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ» (افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد،

«وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» و نه دوست گرم و پرمحبتی!

«فَلَوْ أَن لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» ای کاش بار دیگر (به دنیا) بازگردیم و

از مؤمنان باشیم!

توضیح مختصر آیات سوره شعراء

به این ها گفته خواهد شد: کجاست آنچه شما به جای خدا می پرستیدید؟

«هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ» آیا این ها می توانند شما را یاری کنند؛ یا این ها

می توانند از ما یاری بطلبند؛ یعنی این که رابطه شان با ما آنقدر قوی است

که خدا به یاری آنان می آید که ما به یاری آن ها بیاییم و آن ها به یاری شما

بیایند؟ «فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْعَاوُنَ»: «كُتِبُوا» و «كُتِبِكُبُوا» به معنای انداخته شدن

با سر در حفره و سوراخ است.

«أَكْبَ»: به رو انداخت؛ «كُتِبَ»: با سر سقوط کرد؛ «كُبِّبَتْهُ»: «صرعه، رماه

في الهوة»: در چاله و حفره انداخت. یعنی به رو به جهنم انداخته می شوند؛

هم آن ها و هم آن هایی که این ها را فریب دادند، همه با هم در آنجا جمع

می شوند؛ «وَجُنُودٌ أِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» تمامی سربازان ابلیس هم با این ها هستند.

سربازان ابلیس آن هایی هستند که عقاید مردم را خراب می کنند. سرباز ابلیس

آن کسی نیست که کسی را می کشد.

در روایات آمده است که هر مقتولی در روز قیامت دست قاتلش را می‌گیرد؛ چه به حق کشته باشد، چه به باطل. با او می‌آید؛ می‌گوید: خدایا این شخص مرا کشت. «و ان كان قَتْلُهُ بِالْحَقِّ» به قاتل می‌گویند اگر این قتل بحق بوده، «اذهب الى الجنة»، برو بهشت. و به مقتول می‌گویند: «اذهب الى النار. و ان كان قتله بالباطل» و اگر قتل او باطل بوده، قاتل باید به دوزخ برود. ^۱ در آنجا حتی قتل بحق هم مورد حساب و کتاب است.

«قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ». تازه اول دعوی آنان است؛ «تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ قسم به الله ما در گمراهی خیلی واضحی بودیم؛ «إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» که شما را با خدای رب العالمین یکسان قرار می‌دادیم؛ «وَمَا أَصَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ»: جنایتکاران ما را فریب دادند. «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ * فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»: ما دیگر شافععی نداریم؛ چون که آن‌ها را شافع می‌پنداشتیم. «نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌گفتند قدرت شما با قدرت خدا یکسان است؛ و مانع می‌شوید خدا هر کاری بکند؛ در حالی که این‌گونه نبود.

آیاتی از سوره زمر^۲

برای توضیح بیشتر آیات شفاعت باید گفت که به موجب آیات قرآن مجید، نخستین مرحله‌ای که تمامی عباد با آن مواجه می‌شوند، مرحله حساب

۱. الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۰۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۱۱

۲. برای بهره‌مندی بیشتر از معارف ژرف این سوره مبارکه، می‌توانید به تفسیر سوره زمر که بر اساس درس گفتارهای علامه محمدرضا جعفری تنظیم شده و توسط انتشارات نبا به چاپ رسیده است مراجعه نمایید.

است. روایات در این مورد فراوان است. به آیات ۶۸ تا ۷۰ از سوره مبارکه زمر توجه فرمایید.

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»

و در «صور» دمیده می‌شود. پس همه کسانی که در آسمانها و زمین‌اند می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در «صور» دمیده می‌شود، ناگهان همگی به پا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند.

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود، و نامه‌های اعمال را پیش می‌نهند، و پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند، و میان آنها بحق داوری می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ

و به هر کس آنچه انجام داده است، بی‌کم و کاست داده می‌شود؛ و او نسبت به آنچه انجام می‌دادند، از همه آگاه‌تر است.

معنای «نفخ في الصور» چیست، باشد. هر کس که در آسمان‌هاست و هر کس که در زمین است به «صعقة» می‌افتد. «صعقة» موت است یا چیز دیگری، اما به حسب ظاهر، موت است؛ «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ»: یک عده استثناء می‌شوند. «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»: دوباره دمیده می‌شود و این‌ها به حیات برمی‌گردند. حالت نظر و درک هم دارند؛ «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ

بُنُورٍ رَّيَّهَا»: زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود. مقصود از این نور چیست، باشد. «وَوُضِعَ الْكِتَابُ»: و آن نوشته‌ای که در آن ثبت قطعی اعمال بندگان شده است، در جای خود قرار داده می‌شود. «وَجِيءَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظَلْمُونَ»: پیامبران و گواهان و صدیقان را می‌آوردند. «وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ»: به موجب سزاواری بین آنها قضاوت می‌شود؛ و هر که هر چه را سزایش باشد، دریافت می‌کند. «وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ»: و به هر نفسی، به هر جانی و تنی، و هر کسی به نحو کامل، هر آن گونه که عمل کرده، پاداش داده می‌شود.

در این جا خدا می‌فرماید که همه این‌ها مقدماتی است برای این که حجت بر انسان تمام شود، نه برای آگاهی قاضیان و حاکمان. «وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ»: در حالی که خدا آگاه‌تر از همه موجودات است، نسبت به کارهایی که می‌کردند. این همان مرحله اول است. پس اولین مرحله روز قیامت مرحله حساب است.

نکاتی از آیه ۴۸ سوره بقره

در آیه ۴۸ سوره بقره می‌فرماید:

«وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»

و از آن روز بترسید که نه کسی مجازات دیگری را می‌پذیرد، نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود، نه گرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می‌شوند.

باک داشته باشید از روزی که تنی از تنی کفایت نمی‌کند؛ یا تنی به تنی پاداش نمی‌دهد. «جَزَيْتُ عَنْهُ» یعنی «كَفَيْتُ عَنْهُ». کاری که او باید

بکند، من کردم. «جَزَى اللَّهُ عَنِّي فَلَانًا خَيْرًا»: من نمی توانم به او پاداش بدهم، خدا از جانب من - که اگر بخواهیم مقام الوهیت را پایین بیاوریم می گوئیم به نمایندگی، نیابت، به جای من - او را پاداش دهد. «لَا تُجْزَى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا»: این مرحله حساب است؛ واضح است چرا؟ زیرا جایی است که مربوط به استحقاق می شود، که شخص مستحق چه چیزی است؛ بر اساس آن چه کرده است. کار کسی به جای کس دیگر حساب نمی شود. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ».

آن نفس را ببینید؛ «لَا تُجْزَى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا»؛ در اینجا ما دو نفس داریم: یکی نفسی که می خواهد کفایت کند. مثلاً بگوید درست است که این شخص نماز نخوانده است، ولی من به جای او نماز خواندم. این سخن پذیرفته نمی شود. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا» این ضمیر به چه بر می گردد؟ به «نفس» دوم، نه به «نفس» اول. «نفس» اول کسی است که آمده خودش را جای او بگذارد. می گوئیم قبول نیست. «نفس» دوم می گوید: حال از من پذیرفته نشد؛ من نماز نخواندم، نماز او جای نماز من باشد. این پذیرفته نشد.

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» فلانی بیاید شفیع من بشود که حساب نشود؛ این هم نیست. چرا؟ چون آن آیه را دقت کنید «وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ»: باید قضاوت بشود؛ و بعد از آن «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا»... «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا». مرحله قضاوت دنبال مرحله محاسبه است، و بعد از آن حسابهای دیگری می آید. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا». این ضمیر به نفس دوم نه نفس

اول بر می‌گردد. نفس اوّل کاره‌ای نیست. «وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ» این که من و او با هم در دنیا طوری بودیم که هم تراز بودیم؛ و نه دیگری بگوید عمل من جای او، و نه این شخص بگوید عمل او به جای من باشد. هیچ کدام پذیرفته نمی‌شود.

در این جا هم سخن از نصرت نیست. معنای نصرت این است که در حساب چشم پوشی شود؛ بلکه چشم پوشی نمی‌شود. آیه دیگری هم به این مضمون هست، به این معنا که در این مرحله شفاعت و عوض و... نیست. «يَوْمَ» به معنای روز است. روزی که این چنین است. از عطف اینها با هم چنین به دست می‌آید که همه اینها مربوط به یک مرحله است که مرحله حساب است. اگر دلیل آمد که مرحله بعدی مرحله غفران است؛ مرحله غفران اساساً باید بعد از ثبوت «ذنب» باشد. مغفرت الهی وقتی مورد نیاز خواهد بود که گناه ثابت شده باشد. معنای غفران بعد از ثبوت ذنب است؛ و گرنه کسی که ذنب نکرده، معنا ندارد که مغفرت شود.

در مرحله غفران دلیل آمد که صدیقه کبری عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برای تمامی شیعیان شفاعت می‌کنند این باشد چون این مرحله غفران است؛ ربطی به این مورد ندارد. موضوع مورد بحث فعلی استحقاق است. استحقاق مشخص بشود؛ «وَقُضِيَ بِالْحَقِّ» بشود؛ «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ». «وَقُضِيَ بِالْحَقِّ» یعنی به سزا، سزای او مشخص بشود؛ بعد مرحله غفران است؛ مرحله رحمت الهی است. این مطلب را داشته باشید.

اساساً این آیه نظر به زمان روز قیامت تا دخول به بهشت ندارد؛ بلکه فقط مرحله حساب را بیان می‌کند. چون خود آیه دارد؛ آن مرحله‌ای که شخصی می‌خواهد کاری که نکرده، به گونه‌ای باشد که به عنوان «کاری که کرده»

شمرده شود. کار کرده شمرده شدن، یا به این است که دیگری بیاید و بگوید عمل من برای اوست؛ یا خودش درخواست کند که کسی شفیع او بشود؛ که مثلاً او را با این که نماز نخوانده، در دفتر نماز خوانها بنویسند. چنین چیزی نیست. یا فرد دیگری بیاید و کار او برای من هم شمرده شود؛ که عدل باشد. در حساب این معاملات نیست.

آیه بعدی به همین مضمون است، اما با اختلاف در تعبیر آیه ۴۷ و ۴۸ و ۱۲۲ و ۱۲۳ بقره به یک مضمون و با یک تفاوت است. مثلاً در آیه ۱۲۳ می فرماید: «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ»، شفاعت هم در اینجا سودی ندارد.

آیات ۱۰۵ تا ۱۰۹ سوره نساء

در سوره مبارکه نساء می فرماید:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ
خَصِيمًا»

ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم؛ تا بر اساس آنچه خداوند به تو نشان داده، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که خائنان را پشتیبان باشی.

«وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»

و از خداوند، آمرزش بخواه که خداوند، آمرزنده و مهربان است.

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا»

و از آنها که به خود خیانت کردند، دفاع مکن؛ زیرا خداوند، افراد خیانت پیشه گنهکار را دوست ندارد.

«يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا»

آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می‌دارند، اما از خدا پنهان نمی‌دارند. و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی می‌گفتند که خدا راضی نبود، خدا با آنها بود. خدا به کارهایی که انجام می‌دهند، احاطه دارد.

«هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا»

آری، شما همانهایی که در زندگی این جهان، از آنان دفاع کردید! اما کیست که در برابر خداوند، در روز رستاخیز از آنها دفاع کند؟! یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟!!

نکات این آیات

ما کتاب را به سزا بر تو فرو فرستادیم، یعنی شایسته این بودی که کتاب بر تو فرو فرستاده شود، تا این که در میان مردم حکم کنی. مقصود از حکم، قضاوت در خصوص مورد نزاع نیست. خواسته الهی را درباره هر چیزی - خواه فعل و خواه ترک، خواه صحت و خواه فساد - بیان کنی؛ مقصود از «لِتَحْكَمَ» این است. «بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»: آن گونه که خدا چشم تو را بینا کرده است. «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»: هیچ‌گاه به سود خیانت کاران در مقام دفاع بر نیا؛ نه «علی الخائنین» بلکه «لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا». در اینجا خطاب به خاتم انبیاء صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ اما مقصود تنبیه دیگران است؛ چون آیات بعدی تفسیرش می‌کند.

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ»: هیچ‌گاه تواز جانب [به خاطر] کسانی که به خود خیانت می‌کنند، با دیگران ستیزه مکن. منافق، منافق است و

معنا ندارد که از او دفاع کنی. درست نیست که گفته شود درک نمی کرده، نمی دانسته و اشتباه کرده است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاتًا أَثِيمًا»: خدا هیچ گاه آن کسی را که کارش تعقیب خیانت است دوست ندارد. کسی که گاهی خیانت می کند، نتیجه نادانی است و با کسی که تعمّد بر گناه دارد فرق دارد.

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»: اینها از مردم آن جنبه هایی را می پوشانند که نمی خواهند مردم آگاه شوند تا بدانند که اینها اساساً ایمانی ندارند و از خدا باکی ندارند؛ در حالی که خدا، آن گاه که شبانه تصمیماتی می گیرند که خدا نمی پسندد، با این ها همراه است. «وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا»: و خداوند بر کارهایی که می کنند احاطه دارد. «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: این جا معلوم است. «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا» به چه معناست؟ شما به سود اینها و در مقام دفاع از اینها به پا خاستید، چون فکر می کنید آدمهای بدی نیستند، اما این گونه نیست. «فَمَنْ يَجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: روز قیامت چه کسی می تواند به سود این ها، با خدا ستیزه جویی کند؟

معلوم است که این ستیزه جویی در مورد حساب است. چون در مقام این است که این شخص بد نیست. خدا می گوید او بد است. چه کسی می تواند با خدا برای این ها در روز قیامت ستیزه جویی کند؟ این هیچ استثناء ندارد و احدی نمی تواند بگوید آدم خوبی است، در حالی که آدم بدی است. معنایش خلاف واقع گفتن است. «مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ» است. در خود شفاعت هم قید شده است که شفاعت مثبت، «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَى» است؛ همان که در آیه دیگر بیان شده است:

«لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»^۱

سخن نگویند مگر کسی که [خدای رحمان] به او رخصت دهد و سخن راست گوید.

به جز آن کسی که خدا به او اجازه داده است، دیگران نمی‌توانند سخنی بگویند. «فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً». چه کسی می‌تواند از جانب اینها وکیل شود و بگوید من سرپرست آنهایم، پس این کار نکرده را به حساب من بگذارید؟ مثلاً من نماز زیادی خوانده‌ام، مقداری از نماز من به جای او باشد. چنین نیست، چون مرحله حساب «وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ» است. قضاوت بحق این است که استحقاق شخص مشخص شود؛ چه خوب باشد، چه بد. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۲ «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۳ این معلوم است.

آیاتی از سوره انعام

در سوره انعام می‌فرماید:

«وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»^۴

و شفیعانی را که شریک در شفاعت خود می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم. پیوندهای شما بریده شده است؛ و تمام آنچه را تکیه گاه خود تصور می‌کردید، از شما دور و گم شده‌اند.

۱. نبا: ۳۸

۲. زلزال: ۷

۳. زلزال: ۸

۴. الانعام: ۹۴

این آیه نیز گویای همین جهت است.

در همان سوره انعام می‌فرماید:

«وَدَّرَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لِعِبَاءٍ وَلَهُوْا وَعَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَّلَ كُلٌّ عَدَلًا لِيُؤْخَذَ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ»^۱

ورها کن کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته، و با این (قرآن) به آنها یادآوری کن، تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند. اینان (در قیامت) جز خدا، نه یابوری دارند و نه شفاعت کننده ای. و (چنین کسی) هرگونه عوضی بپردازد، از او پذیرفته نخواهد شد. آنها کسانی اند که گرفتار اعمالی شده‌اند که خود انجام داده‌اند؛ نوشابه ای از آب سوزان و عذاب دردناکی برای آنهاست، بخاطر اینکه کفر می‌ورزیدند (و آیات الهی را انکار می‌کردند).

توضیح مختصر این آیات

و آنان را که دین خود را به عنوان لهو و لعب پذیرفته‌اند؛ که به نظرشان واقعیت ندارد و جدی نیست و گذار؛ «وَعَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» و این زندگی پست آنها را به خود فریفته است؛ «وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ» و یادآوری کن به این آیات، آن گاهی که هر انسانی به آنچه او به خود کشانده است وابسته شود. «إِبْسَال» یعنی چیزی را به یک چیز دیگر پیوند دادن.

«لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»: به جز خدا اینها سرپرستی ندارند که بگویند من سرپرست او هستم، بدیهای او به حساب من، و من تاوان آن را می‌دهم. این چنین نیست. «وَلَا شَفِيعٌ». از آیات مُثَبِّتَةُ شَفَاعَتِ بِيَانِ می‌کنیم که مقام توحید، حتی در شفاعت هست. شفاعت، بالحقیقه به اذن خدا است؛ بدین معنا که خود خدا شفیع شده است. رحمت الهی است که شفاعت را اقتضاء می‌کند. «وَإِنْ تَعَدِلَ كُلُّ عَدْلٍ لَأُيُوحَذَّ مِنْهَا»: هر که را بخواهد بجای خودش بگذارد، از او پذیرفته نمی‌شود. چون هر کسی به عمل خودش وابسته است، به هیچ چیز جز عمل خودش وابستگی ندارد؛ چنانکه در آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره نجم می‌فرماید:

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش

او نیست،

«وَأَنْ سَعَى سَوْفَ يُرَى» و اینکه تلاش او بزودی دیده می‌شود،

«نَمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى» سپس به او جزای کافی داده خواهد شد!

این مرحله، مرحله حساب است. «وَأُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ». این یک مرحله است. معنایش چیست؟ معنایش این است که این آیات در مرحله حساب نفی شفاعت می‌کنند. اگر آیاتی آمد و در یک مرحله دیگر اثبات شفاعت کرد؛ اینها با هم تنافی ندارند.

فرض کنید به اصطلاح اصولیون، آیه اطلاق داشت؛ مثال: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا»:

یوم یعنی آن زمانی که به رفتن نیکان به بهشت و رفتن بدان به جهنم منتهی می‌شود. در آیه دیگر می‌فرماید: معادل ۵۰ هزار سال از این روزهایی است که شما بر می‌شمارید؛ یعنی ۵۰ هزار سال ۳۵۴ روزه و هر روزی ۲۴ ساعت که ما برشماریم؛ صریح آیه قرآن مجید است. فرض کنید اطلاق دارد؛ مورد آن

اطلاق کجاست؟ موردش حساب است. اطلاق دارد در مجموع این روز. اگر کسی بگوید که آیه درباره روز به اصطلاح شفاعتی نیست؛ و آن آیه می‌گوید که در آن مرحله اش اطلاق دارد. البته در مقام بیان این جهت نیست. فقط مبین این جهت است که چون مرحله حساب نخستین مرحله است، تمامی خطر در همین مرحله است. در دنیا محرک شخص، این نخستین مرحله است. شفاعت او هم وابسته به عملش است.

در مثبتات، آیات مثبت، بیان می‌کنیم که شفاعت به گونه‌ای است که باید اذن الهی در آن باشد. اساس اذن الهی استحقاق شخص به شفاعت است، و تکمیل آن به بحثی است که در دعا بیان می‌کنیم. دعا در منطق قرآن مجید به موجب استحقاق است. این گونه نیست که خدا به طور یکسان به همه موجودات وعده استجاب بدهد. حتی دعا و استجاب دعا هم یکسان نیست. یعنی دعای انبیاء با دعای دیگران تفاوت دارد. آنها بیشتر از دیگران استحقاق استجاب دعا دارند. در میان انبیاء نیز سید الانبیاء و المرسلین که وجود مقدس خاتم انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشند. ایشان نخستین موجودی هستند که استحقاق استجاب دعا را دارند. در مقام شفاعت نیز همین گونه است. شفاعت یک تفضل است؛ اما تفضلی که اساس آن استحقاق است. اولاً شخص باید مؤمن باشد و شفاعت شامل غیر مؤمن نمی‌شود. ایمان عملی است، پس «تُبَسَّلُ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ» اصل کلی است.

نکته بعدی، از بین رفتن عمل است. قول صریح قرآن مجید در مورد عمل دیگری که از آن چشم پوشیده می‌شود، خوبی و بدی است. در مورد بدی می‌فرماید: «وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا»^۱

و ما به سراغ اعمالی می‌رویم که انجام داده‌اند، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهیم!

نیز آیه شریفه:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»^۱

آنها کسانی‌اند که اعمال (نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ) در دنیا و آخرت تباہ شده، و یاور و مددکار (و شفاعت کننده‌ای) ندارند.

معنای «حَبَطَ» عمل این است که شخص کاری مرتکب شود که اثر کار نیک خود را از میان ببرد. در مقابل آن، کار خوب کردن باعث می‌شود که کارهای بد پوشانده شود. این پوشاندن در حدیث به «جَبَّ» تعبیر شده است. «جَبَّ» یعنی قطع. حدیث معروف از نبی مکرم ﷺ است: «الاسلام يَجُبُّ مَا قَبْلَهُ»^۲ یعنی این که اسلام اصلاً رابطه‌ی شخص با اعمال قبلی‌اش را قطع می‌کند.

درباره‌ی عمل حَسَن [کار خوب] در قرآن مجید آیاتی آمده است. اگر کسی بگوید که آیه‌ی نفی شفاعت اطلاق دارد و شفاعتی در کار نیست، در پاسخ می‌گوییم: شفاعتی که مورد نظر ماست، به مرحله‌ی بعد از جزا مربوط می‌شود. فرض کنیم در مورد آیه‌ی جزا این گونه باشد. اما وقتی حساب را بیان می‌کند، در آیات بعدی به مرحله‌ی شفاعت می‌پردازد که شخص چنانچه مستحق باشد، دریافت خواهد کرد. اساساً شفاعت مربوط به این است که قبلاً استحقاق شخص معلوم شود؛ تا آنچه به استحقاق به او نمی‌رسد، مثلاً مغفرت ذنوب یا علو درجه، با شفاعت به او برسد.

۱. آل عمران: ۲۲

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۵۱

فصل سوم: دو گروه آیات شفاعت

مقدمه

تاکنون دانستیم که دو گروه آیه در مورد نفی شفاعت در قرآن آمده است. دسته اول آیات نفی شفاعت که نافی شفاعت در مرحله حساب هستند. دسته دوم آیات نفی شفاعت که نافی شفاعت قهری است. خدا شفیع قهری ندارد، یعنی گونه ای نیست که چه خدا بخواهد و چه نخواهد، شفیع بتواند مؤثر باشد، به هر مقدار که تصور شود، حتی به مقدار يك كاه. توحید به این نیست که بگوییم غیر خدا هیچ کس نمی تواند به کسی بهشت بدهد. البته غیر خدا حتی يك پر کاه هم نمی تواند به کسی بدهد، مگر آنکه به اراده حضرت حق جل و علا باشد.

اینک به آیات مثبتۀ شفاعت نظری می افکنیم.

آیات مثبتۀ شفاعت

آیات مثبتۀ دو مرحله دارد:

- ۱- يك مرحله مربوط به روز قیامت است که این در ذهن همه هست.
- ۲- برخی آیات شفاعت در مقام تدبیر امر یعنی اداره نظام هستی را اثبات می کنند.

آیه سوم سوره یونس شفاعت را منحصر به روز قیامت می‌داند. این آیه مقدمه بحث‌های بعدی است.

توضیح آیه ۳ سوره یونس

در سوره یونس آیه ۳ می‌فرماید:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۱

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت. کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند شفاعتگری جز او نیست که شفاعتگری کند، جز پس از اذن او. این است پروردگار شما، اینک او را بپرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟

پروردگار شما «الله»ی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. من از قرآن مجید فهمیده‌ام که شش روز یعنی شش گونه موجودات عالم. به عبارت دیگر می‌توان گفت هفت گونه‌اند. «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ»: سپس بر عرش مسلط شد. عرش مجموع موجودات عالم است، نه این که تخت باشد. آن گونه نیست که موحدان دیار ابوجهل و ابولهب می‌گویند که وقتی که خدا بر روی عرش می‌نشیند؛ آن عرش مانند یک چهارپایه تازه ساخته شده جیر جیر کند و هر مقدار که به آن فشار وارد شود صدا می‌دهد.

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»: خدا مسلط بر موجودات است. آمر یعنی نظام موجودات، و این نظام موجودات را به نظم متناسب در می‌آورد. معنای «تدبیر» این

است: نظم متناسب ایجاد کردن و ادامه دادن. «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»: خدا هیچ شفيعی ندارد، مگر پس از کسب اجازه از او. خدا در اینجا شرط قرار داده است. این شفيع، شفيع روز قیامت نیست؛ بلکه شفيع در مقام تدبیر امر است. یعنی میندازید که خدا در مقام تدبیر امر، همراهی دارد؛ بلکه کسانی هستند که خودش به آن‌ها اذن داده است. مثلاً اگر کسی مستحق بچه دار شدن نبود، دعا کرد و خدا استجاب نکرد، کسانی هستند که اگر دعا کنند خدا استجاب می‌کند. آنها کسانی اند که خدا به آنها اجازه داده که چنان کاری انجام دهند. ما برای استجاب دعا ذوات مقدسه خاتم انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اولیاء خودمان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را شفيع می‌گیریم. شفاعت در همین جاست و این مطلب در مرحله دعا و زیارت واضح می‌شود. «يَدْبِرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ». در مقابل تدبیر امر، شفيعی ندارد مگر بعد از کسب اجازه شفيعان و اجابت او. این آیه ربطی به روز قیامت ندارد. همین الآن خدا شفيعانی دارد؛ کسانی که خدا چنین جایگاهی به آنان داده است. دنبالش می‌فرماید:

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ»: این است «الله» پروردگار شما، اینک او را عبادت کنید. «فَلَا تَذَكَّرُونَ»: آیا او را به یاد نمی‌آورید؟ چون آنهایی که الآن در مقام تدبیر و شفاعت هستند، مانند انبیاء و اولیاء، همه آنها به اذن خدا اجازه شفاعت دارند.

توضیح آیات ۸۵ و ۸۶ سوره مریم

البته برخی از آیات مربوط به روز قیامت است. آن آیات واضح است. مثلاً در

سوره مریم می‌فرماید:

«يَوْمَ تَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا» (مریم

(۸۵-۸۶)

[یاد کن] روزی را که پرهیزگاران را به سوی [خدای] رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم (۸۵) و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ

می‌رانیم (۸۶)

ما پرهیزکاران را به سوی رحمت الهی می‌آوریم. «إِلَى الرَّحْمَنِ» مقصود به سوی مکانی مادی نیست، بلکه در مقام رضایت و رحمت الهی است. «وَفْدًا» چیست؟ فرض کنید یک هیأت از یک کشور به یک کشور دوست سفر می‌کنند. کسانی که به نمایندگی از یک عده‌ای می‌آیند که مورد محبت و موَدّت مقامی هستند و به عنوان مهمان پیش او می‌روند، به این هیأت «وفد» گفته می‌شود. یکی از مشکلات حضرت خاتم انبیاء ﷺ وفود عرب بودند که خدمت ایشان می‌رفتند. از حرف‌های عادی شروع می‌شد تا خورد و خوراک و... و هر وقت می‌آمدند، باید «خَلوة» و «كُسوة» یا «كِسوة» بدهند. یعنی باید محل بیتوته و ناهار و شام و لباس آنان را بدهند. معنای «وفد» و «خَلوة و كُسوة» این است.

شاعر در شعر معروف خود می‌گوید:

وفدت علی الکریم بغیر زاد
من الحسنات والقلب السلیم
و حمل الزاد اقبیح کل شیء
إذا کان الوفود علی الکریم

اساساً در خانه کریم، از خود هزینه کردن و خوردن، جسارت به مقام اوست.

معنای «إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» چنین می‌شود که به عنوان مهمان‌هایی بر خدا وارد

می‌شوند، یعنی در سایه رحمت و مغفرت او قرار می‌گیرند.

خدا می فرماید:

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^۱

دروود بر شما باد، به [پاداش] آنچه انجام می دادید، به بهشت درآید.

نیز فرموده است:

«كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»^۲

رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است.

توضیح آیه ۸۶ و ۸۷ سوره مریم

در سوره مریم می فرماید:

«وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا» «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم/ ۸۶ - ۸۷)

و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می رانیم. [آنان] اختیار شفاعت را ندارند، جز آن کسی که از جانب خدای رحمان پیمانی گرفته است.

ما متقین را در آن جا، «نَحْشُر» یعنی گرد هم می آوریم. معنای آن راندن

نیست. برای کسی که چوب در دست اوست و عده ای را می راند، «سوق»

می گویند. «نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ»: مجرمان را به جهنم می رانیم. یعنی به طوری

که آنها را به زور وارد می کنند. «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ

عَهْدًا»: اینها هیچ اختیاری برای شفاعت ندارند، مگر کسی که خدا از پیش

به او این تعهد را داده باشد که اگر شفیع کسی شد می پذیرم. «عهداً» یعنی

«عهداً للشَّفَاعَةِ». شفاعت در دست خداست. کسی که شفیع می شود باید

۱. نحل: ۳۲.

۲. انعام: ۱۲.

مأذون باشد و کسی که شفیع برای او شفاعت کند، باید چنان باشد که اذن شفاعت برای وی داده شود.

توضیح آیه ۲۶ سوره نجم

در سوره نجم می فرماید:

«وَكُم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَن بَعَدَ أَنْ يَأْذَنَ
اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ»

و بسا فرشتگانی که در آسمان‌هایند [و] شفاعتشان به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد.

این آیه مربوطه به روز قیامت است.

معنای این آیه مترادف نیست. اول این که ملک، حق شفاعت دارد. دوم این که خدا خشنود است که ملک شفیع فلان شخص شود و از شفاعت برای شخص دیگر راضی نیست.

برای شفیع و «یَرْضَىٰ» برای نیازمند شفاعت به کار رفته است. «يَأْذَنَ»

دو مرحله شفاعت

در دستگاه الهی شفاعت دو مرحله دارد:

۱- این که شفیع حق شفاعت داشته باشد؛

۲- این که شفیع کسی شدن باید مرضی حضرت حق جل و علا باشد.

الآن ملائکه در مقام تدبیر امر هستند. همه آنان یکسان نیستند. بعضی‌ها حق شفاعت ندارند. آنهایی که حق شفاعت دارند، فقط برای کسانی که مورد رضای الهی هستند، حق شفاعت دارند. در مواردی شفیع می‌شوند؛ اما

در بعضی موارد نمی شود شفیع بشوند. به بیان دیگر، آیاتی که اثبات کنند شفاعت به اذن الهی است، دو جنبه را مدّ نظر قرار می دهند:

۱- استحقاق شفیع برای شفاعت

۲- استحقاق شفیع له برای شفاعت از او

بنا بر این، این دو مورد اصولاً با هم تنافی ندارند. حتی بحث اطلاق و تقیید نیست که یکی بگوید نه و دیگری بگوید بله. تعدادی از آیات می‌رسانند که شفاعت قهری نیست، و آیات دیگری شفاعت را به اذن حضرت حق می‌دانند. در عین حال قرآن می‌فرماید که در مقام حساب، شفاعتی در کار نیست. نخست قضاوت بحق است و بعد از مرحله قضاوت بحق شفاعت هست.

نتیجتاً بحث شفاعت به این منتهی شد که شفاعت مانند تدبیر امر، مطلبی است که تا مادامی که فیض الهی هست، شفاعت هم هست. شفاعت مخصوص روز قیامت نیست. چنین نیست که ما فقط از وجود مقدس شهداء کربلا - که در رأسشان سید الشهداء و ائمه سلام الله علیهم اجمعین هستند - بخواهیم که فقط روز قیامت شفاعت ما را بکنند. نه، بلکه اینها در هر مرحله می‌توانند این‌گونه باشند. اولاً برای این که فیض الهی شامل آن کسی می‌شود که استحقاق دارد. من مستحق نیستم. اگر آنها بخواهند مستحق می‌شوم. ثانیاً در روز قیامت در مرحله اول «من» هستم و «الله»؛ «وَكُلَّ إِنْسَانٍ لِّلزَّمَانِ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ».

قضاوت بحق انجام می‌شود و بعد از آن مرحله شفاعت است. در شفاعت باید هم من مستحق شفاعت باشم؛ و هم شفیع من مأذون باشد؛ تا امر شفاعت

محقق گردد. فرموده است «اِذْن» و «رَضِي». در جای دیگر خداوند می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ اٰذَنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» در آن روز، شفاعت به کسی سود نبخشد مگر کسی را که خدای رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید.

این آیه به چه معناست؟ یعنی سخنی که می‌گویید، مثلاً خدایا این را ببخش، مورد رضای الهی باشد.

نیز در سوره مبارکه نبا می‌فرماید:

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ اٰذَنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَابًا»^۲

روزی که روح و فرشتگان به صف می‌ایستند و مردم سخن نگویند، مگر کسی که خدای رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید.

این جا آن گونه نیست که هر کس بتواند هر طور دلش بخواهد سخن بگوید. دستگاه الهی این گونه نیست.

جمع بندی و خلاصه مطالب گذشته

خلاصه مطالب پیشین در بحث شفاعت این است:

یکم. آیاتی که نفی شفاعت می‌کنند، دو دسته اند: ۱- آیاتی که شفاعت در مقام حساب را نفی می‌کنند؛ ۲- آیاتی که شفاعت بدون اذن و رضای حضرت حق را نفی می‌کنند.

دوم. آیاتی که اثبات شفاعت می‌کنند، دو دسته اند: ۱- آیاتی که شفاعت

۱. طه: ۱۰۹

۲. نبا: ۳۸

در روز قیامت را اثبات می‌کنند؛ ۲- آیاتی که شفاعت در مقام تدبیر امر یعنی اداره نظام هستی را اثبات می‌کنند.

سوم. بحث شفاعت در این خلاصه می‌شود که آیات شفاعت، بدون توجه به روایات، یعنی شفاعتی که فقط در قرآن هست، شفاعت «مَنْ أَدْنَىٰ لَهُ الرَّحْمَنُ» و در حق «لِمَنْ ارْتَضَىٰ» است. شفیع باید آن کسی باشد که خدا به او اجازه شفاعت داده است. هر کسی نمی‌تواند شفیع بشود. «شفیع له» نیز باید چنان باشد که شفاعت در حق وی مورد خوشایند خدا باشد که شفیعان بتوانند شفیع او بشوند.

چهارم. شفاعتی که مورد پذیرش ما نیست، دو نوع است:

نوع اول شفاعت در حساب است. چنین شفاعتی مطرح نیست. مرحله حساب «قُضِيَ بِالْحَقِّ» است. سزای هر کسی هرچه هست تعیین شود؛ بعداً در صورت استحقاق، شفاعت او را از عقوبت نجات بدهد یا شفاعت او را به درجات بالاتر برساند که آن بحث دیگری است.

دومین نوع شفاعت که مورد پذیرش ما نیست، شفاعتی است که بر خلاف رضای الهی باشد. این گونه شفاعت هم امکان ندارد، یعنی آن گونه که مشرکان عقیده شان بود که افرادی هستند که اراده شان بر اراده خدا غالب است و - العیاذ بالله - فرزندان خدا و یا آلهه دیگر هستند.

اگر کسی فولکلور بت پرستی در اروپا - از جمله در یونان و روم و هندوئیسم - و جنگ و غلبه جویی خدایان بر ضد هم را بخواند، این چهره شُرک را که قرآن مجید به آن اشاره می‌کند، به طور واضح می‌بیند. الآن به صورت اساطیر و افسانه نامیده می‌شود؛ لکن روزی برداشت عمومی مردم چنین بود. و اگر

داعیان توحید الهی نبودند، شاید امروز هم برداشت ما این گونه بود. این سایه توحید الهی است که ما را از این عقاید نجات داد وگرنه برداشت ما هم این چنین بود.

نکاتی از آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱ سوره آل عمران

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»
 «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ
 أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»
 «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند (۱۶۹) به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نیویسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند (۱۷۰) بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند شادی می کنند. (۱۷۱)

«تَحْسَبُ» با نون تأکید ثقیله، یعنی: با قاطعیت چنین مپندار، چنین مشمار که آنان که در راه خدا کشته شدند، مردگانند؛ «بَلْ أَحْيَاءُ»: اینها زنده اند؛ «عِنْدَ رَبِّهِمْ». این عندیّت، عندیّت مکانی نیست. کسی که عندیّت مکانی بگوید، در زمره «مُجَسِّمَه» است. آن سخنان متعلق به ما نیست و ما با آنها کاری نداریم. عندیّت قربی است نه مکانی. یعنی اینها هر جا که باشند، «يُرْزَقُونَ» به لحاظ قربشان «عِنْدَ رَبِّهِمْ». قصد آن ندارم که وارد این بحث بشوم. عجالتاً عرض می کنم آن قدر رنج بردم که در مقابل تمامی کتبی که

شیخ صدوق و شیخ کلینی و علامه مجلسی رضوان الله علیهم برای شیعه نوشته‌اند و روایات توحید و معاد ائمه اهل بیت علیهم السلام را یک جا جمع کرده‌اند، من رنج بردم و تمامی روایات توحید و معاد غیر شیعی را جمع کردم. آنچه هست، تجسیمی است که هیچ مُجَسِّمی و مُشَبَّهی به این مقدار تجسیم و تشبیه ندارد.

برای اینکه در باره این تجسیم و تشبیه تصویری روشن تر داشته باشیم، باید به این تفکیک توجه شود. دقت کنید! چند صحابه‌اند که کارشان و نشان از حدیث بود. حدیث یک صورتش هیچ نان ندارد و یک صورتش نان دارد. آن صورتی که نان ندارد، درست مانند فقه است. فقه نان نداشته است ولی مسأله گویی نان داشته است. چرا؟ تدریس فقه به شاگردی است که خودش از استاد فقیرتر است. آمده قربه الی الله درس بخواند. معنا ندارد که از او پول گرفته شود. اما چه قسمتی نان داشته است؟ آن که طرفش عامه مردم بوده‌اند که مسأله گویی باشد. حال بماند که مقام مسأله گو با تدریس «جواهر» [کتاب معروف «جواهر الکلام» در فقه] از زمین تا آسمان تفاوت دارد. اما مسأله گو نان داشته است، در حالی که تدریس هیچ وقت نان نداشته است.

حدیث گفتن دو نوع بوده است. یک نوع حدیث گفتن برای کسانی بوده که حدیث می‌نوشتند. این کار نان نداشته است. محدث دانشمندی ناشناخته و فقیر است که مثلاً از خراسان به مدینه آمده؛ خودش در این جا غریب است، نان برای خوردن هم ندارد. با این حال آمده است تا حدیثی بشنود و ضبط و نشر کند. این کار نان نداشت. اما نوع دوم حدیث گفتن مربوط به کسانی بوده است که برای مردم قصه گویی می‌کردند. اینها عده‌ای

هستند از قبیل «انس بن مالک»، «زید بن ارقم»، «ابوهریره دوسی» بد نام. اینها عده‌ای هستند که در میانشان ابوهریره مقداری جری‌تر از بقیه بود. بقیه زیرک‌تر تر بودند، وگرنه هر چه ابوهریره گفته، آنها هم گفته‌اند.

به هر حال، اینان روایاتی در باره تجسیم و تشبیه ساخته‌اند که ضعف و بی اعتباری آنها در جای خود ثابت شده است و عندیّت خداوند، قطعاً به آن معنا نیست.

آن عندیّتی که ما می‌گوییم عندیّت معنویه است، یعنی قرب آنان به حضرت حقّ جل و علا اقتضا می‌کند که اینها هر جا باشند، به لحاظ قربشان «يُزْفُونَ» یعنی از روزی الهی بهره مند باشند.

«فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». اینان نسبت به آنچه خدا به اینها داده است، خوشنودند. «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»: اینها به آیندگان خود مژده می‌دهند. «یستبشیر» یعنی چه؟ یعنی اینها همیشه می‌گویند «مژده باد شما را!» به ما بشارت بدهید؛ ای آنهایی که هنوز به ما نرسیده‌اید.

وضع ما چگونه است؟ چنان است که اگر به ما برسید، همین وضع را خواهید داشت. «الَّا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: خدا می‌فرماید آنها مثل شمایند. کسان شما مانند شمایند. «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ»: اینها از خدا چنین بشارتی دریافت می‌کنند که نعمت و فضل الهی شامل حالشان می‌شود. «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» و این که خدا اجر مؤمنان را تباه نمی‌کند. معنایش چیست؟ معنایش این است که آنچه ما نسبت به شهید گفتیم، مخصوص شهید نیست؛ شامل هر مؤمنی است.

سخن منافقان و پاسخ خداوند

مراتب شهید را گفتیم. چرا؟ چون آیات قبلی و بعدی طعنه منافقان را نقل می‌کند. در سوره آل عمران کلام منافقان در باره مؤمنان را چنین نقل می‌کند:

«لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا»^۱

اگر نزد ما [مانده] بودند، نه می‌مردند و نه کشته می‌شدند.

اگر اینها به میدان جنگ نمی‌رفتند، پیش ما بودند، نه می‌مردند و نه کشته می‌شدند. پس آیه مؤمنان را صاحب درک و شعور می‌داند که متوجه حالات کسانشان هستند. بدین روی، از خدا می‌خواهند که: خدایا! اگر اینها مُردند مقام ما را به اینها هم می‌دهی؟ و اینها مقاماتی مثل ما پیدا می‌کنند؟ خدا می‌فرماید: اکنون شما را خوشحال می‌کنیم که اینها هم مثل شمایند.

وقتی که مؤمنان این گونه باشند، آیا گمان می‌رود که سید الانبیاء و المرسلین خاتم انبیاء ﷺ چنان مقامی پیش خدا نداشته باشند؟ این حدیث را محمد بن عبدالوهاب در کتاب توحید آورده - و سندش را صحیح یا حسن می‌داند - که رسول خدا فرمود: «وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ.» (فتح المجید، صص ۲۵۶-۲۵۷، مکتبه السنة المحمدية، القاهرة).

این سخن حضرت مربوط به بعد از مرگ است. می‌فرماید: شما بر من درود بفرستید که درود شما به من می‌رسد، هر کجا که باشید. آیا با این حال، این درود فرستادن مثل آن است که با دیوار یا در، سخن بگوییم و از آنها کمک بخواهیم؟ یعنی نسبت‌هایی که مخالفان به ما می‌دهند.

البته شعراء وقتی به خانه یار می‌روند، با محلّ محبوب مناجات می‌کنند،

و آن در و دیوار مناجات آنها را می شنود. آیا این مانند آن است که من بگویم: «یا رسول الله! اشفع لی عند ربك»؟ آیا مانند این است که بگویم: ای خانه محبوب من! سلام مرا به محبوبم برسان؟ آیا این چنین است؟

این آیه مخصوص شهداء نیست. مقامی که در آیه ذکر شده، مقام شهداء نیست، بلکه مقام مؤمنان است که خدا تطبیق بر شهداء کرده است، برای این که کافران و منافقان می پنداشتند که این مؤمنان وقتی کشته شدند، مرده اند؛ و اگر نرفته بودند، اکنون زنده بودند. خدا درباره [شرایط بعد از مرگ] مؤمنان می فرماید: آن هم زندگی است، بلکه زندگی قوی تر از این زندگی دنیایی است. منافق درک و شعور ندارد که می پندارد مؤمن مرده است.

درست مثل این که بخواهیم آن ها [مؤمنان و کافران] را به دو هم سلولی تشبیه کنیم. [وقتی] یکی از آنها را آزاد می کنند، زندانی دیگر چون او را نمی بیند، خیال می کند از بین رفته است؛ در حالی که او از بین نرفته، بلکه تو در گرفتاری هستی و قدرت نداری که ببینی او کجاست، چون نمی توانی به جایی حرکت کنی، در حالی که او آزاد است و تو زندانی هستی.

پس این استدلال بی پایه است و آن عندیت هم معلوم شد. بیان کردیم که آیه «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» مربوط به بهشت است؛ و آیه ای که می رساند مؤمنان در فاصله بین این مرگ و روز قیامت زنده اند، آیات شهادت است. چرا؟ چون آیات شهادت مربوط به بعد از روز قیامت نیست، بلکه مربوط به آن مرحله ای است که ما به آنها «میت» می گویم.

در ارتباط با روز قیامت، از اصول اعتقادی ماست که همه زنده اند. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» یعنی فاصله ای که ما اکنون به آنها

میت می‌گوییم. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ» یعنی در این فاصله، بین جان دادن و روز قیامت آنها را اموات ندانید. در روز قیامت معنا ندارد ما به کسی اموات بگوییم. به ابلیس، فرعون، ابوجهل و ابولهب هم میت نمی‌گوییم چون همه آنها محشور می‌شوند. به موجب نص صریح آیات، «مگو و میندار» مربوط به فاصله بین این حیات، یعنی زوال این نوع حیاتی که ما اکنون داریم و بین حشری که بعد داریم. در این فاصله شهداء را نباید اموات دانست. چرا؟ چون خدا اجر مؤمنان را تباه نمی‌کند. هر مؤمنی این حالت را دارد، گرچه منافقان می‌پنداشتند که شهداء مرده‌اند.

البته این حیات، اساس رسیدن به آن مقام است. چرا؟ برای این که بهشت نتیجه عمل است. در عین حال، این تفاوت هست. وظیفه این است که با تمام توجه دعا کنیم: «اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاءُ خَيْرًا لِي، وَ أَمْتِنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاءُ خَيْرًا لِي». چرا؟ درست است که این حیات نسبت به آن حیات بیهوده است؛ اما اساس کسب آن حیات بر عمل در این حیات است. در آن حیات، دیگر کسب نیست. اگر توفیق طاعت بدهد، هر روزش چون سرمایه است. لذا در دستوراتی که به ما داده‌اند فرموده‌اند که این گونه دعا کنیم: خدایا به من زندگی بده، تا آن زمان که زندگی برای من بهتر باشد. و مرا بمیران، آنگاه که مرگ بیشتر به سود من باشد.

نتیجه این که این دو آیه کریمه، نه مخصوص شهداء است و نه مربوط به روز قیامت است. در مورد آیه «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» پیشتر بیان شد که مخالفان در مورد یک جمله عربی، به آن مقداری که باید، دقت نکرده‌اند.

آن آیات مربوط به روز قیامت است و این آیات مربوط به وضع مؤمنان در این جهان است. بعلاوه در این دو آیه شهداء را به عنوان تطبیق مصداقی فرموده است، وگرنه مختص شهداء نیست؛ چون دنباله آیه به منزله تعلیل است به این که خدا اجر مؤمنان را ضایع نمی‌کند.

پس این آیه می‌رساند که: تو ای مؤمن! چه در راه خدا بمیری و چه در جایت بمیری، اگر حساب ایمان و عمل صالحی داری، چنین اجری در انتظار تو است. وقتی مؤمنان این گونه باشند، آیا کسی می‌تواند احتمال بدهد سید الانبیاء والمرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مقام را نداشته باشند؟ هیچ عاقلی این احتمال را می‌دهد؟

نکاتی از آیه ۷۳ سوره حج

پس تا به این جا با استفاده از راهنمایی قرآن مجید، نتیجه این شد که «خواندن غیر» شرک نیست. خواندن غیر به هدفی یا به عنوانی که مخصوص خداست، شرک است. همچنین برای مطلبی که باطل است، خواندن انسان تابع آن عنوان است. اگر عنوان مخصوص خداست، چه من بخوانم یا به عنوان خبر بگویم مثلاً به غیر خدا بگویم «یا خالق»، یا به عنوان بالاستقلال بگویم و یا خبر بدهم که فلانی «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ»؛ اینها شرک است.

در سوره حج آیه ۷۳ می‌فرماید:

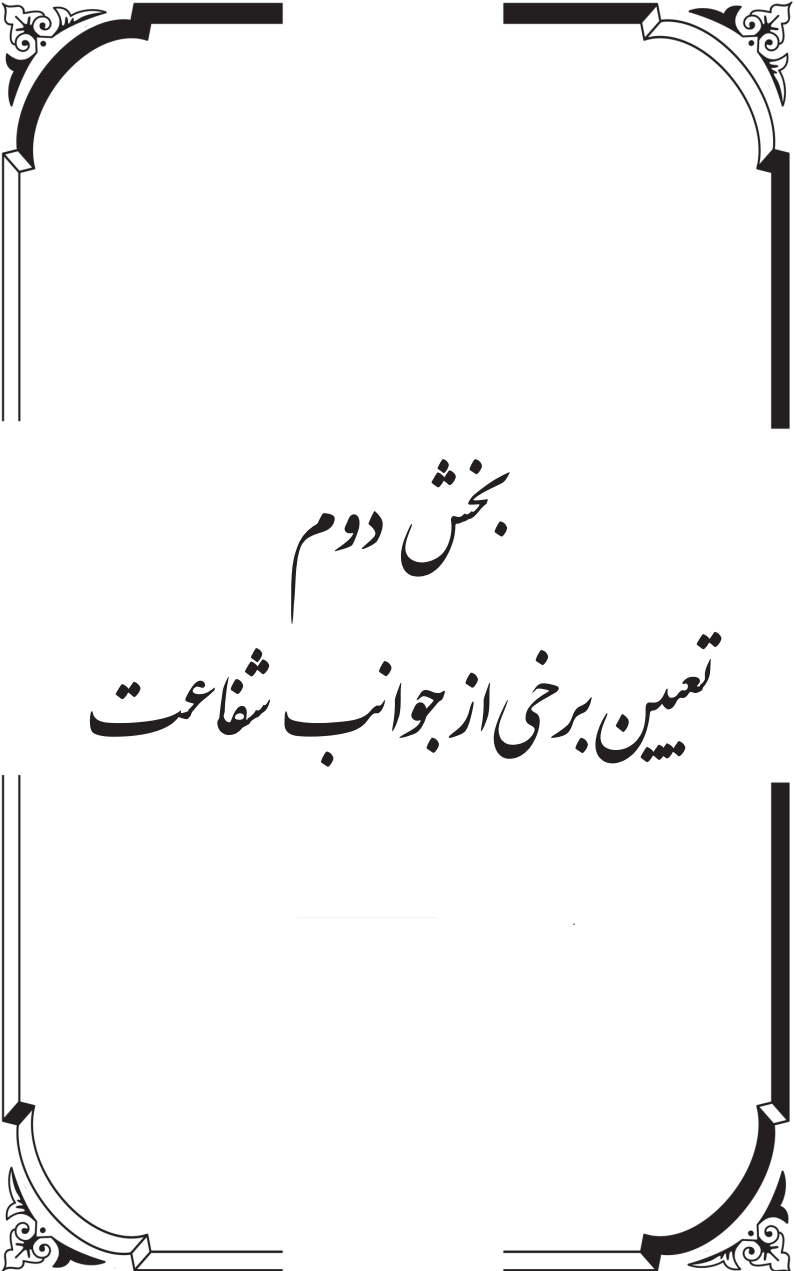
«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ لِّمَنْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا
ذُبَابًا وَلَا يَجْتَمِعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ
وَالْمَطْلُوبُ»

ای مردم! مثلی زده شد، پس بدان گوش فرا دهید. کسانی را که جز خدا

می خوانید، هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند. و (بلکه حتی) اگر آن مگس چیزی از آنان برآید، نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوان اند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَعُوا لَهُ»: ای مردم يك مثال زده شده، خوب گوش بدهید. «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»: آنهایی که شما به جای خدا از آنها چیزی می خواهید یا مردم را به سوی آنان می خوانید، یک دانه مگس نمی آفرینند، «وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»: گرچه همه آنان دست به دست هم بدهند [توان این کار را ندارند]. «وَإِنْ يَسْأَلْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»: و اگر مگس از اینها چیزی برآید، توان ندارند که آن را از مگس باز ستانند. «ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ»: وه! چه ناتوان است درخواست کننده و درخواست شده.

در مقابل این ضعف چیست؟ رَضِيَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ، به شرط آن که طالب از کسی طلب کند که خدا مقام مطلوبیت به او داده است. البته مطلوب هم باید کسی باشد که «مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ». این خواستن طالب، مرضی حق است. در این حال، آنکه از او مطلب خود را می خواهد، مأذون است. اساس شفاعت این است.



بخش دوم
تعیین برخی از جوانب شفاعت

فصل اول: معنای لغوی و انواع شفاعت

معنای شفاعت در لغت

شفاعت مصدری است از شفع، یشفع. «شَفَعْتُ اِخِي» یعنی برادرم در آنجا تنها بود، من دومین نفر شدم. «شَفَعَ الشَّيْءُ» یعنی آن شیء دوتا شد. «شَفَع» یعنی دومین شدن. «شَفَع» (زوج) در مقابل «وَتَرَ» (فرد) است.^۱

یکی از کاربردهای کلمه شفاعت در ادبیات، قصیده جواهری شاعر عراقی است. محمد مهدی جواهری^۲ از شعرای عرب، قصیده ای^۳ دارد در ثناء سید الشهدا ع. وی متمایل به عقاید کمونیستی بود و قرار شد توبه کند. واسطه توبه او «صالح

۱. الشَّفَعُ: ما كان من العدد أزواجاً. تقول: كان وتراً فشفعته بالآخر حتى صار شفعاً. (كتاب العين، ج ۱، ص: ۲۶۰)؛ الشفع: خلاف الوتر، وهو الزوج. تقول: كان وتراً فشفعته شفعاً. (لسان العرب، ج ۸، ص: ۱۸۳)؛ الشين والفاء والعين أصل صحيح يدل على مقارنة الشينين. من ذلك الشَّفَعُ خلاف الوتر. تقول: كان فرداً فشفعته. و شَفَع فلانٌ لفلانٍ إذا جاء ثانيه ملتصقاً مطلبه ومُعِيناً له. (معجم مقاييس اللغة، ج ۳، ص: ۲۰۱).

۲. محمد مهدی فرزند شیخ عبد الحسین نجفی معروف به جواهری ملک الشعرا شیعه و از علمای ادب عصر حاضر بود که به سال ۱۳۱۷ ه.ق. در نجف اشرف متولد شد. ولادت این ادیب ایرانی تبار در خاندان علم بود. جد بزرگ او شیخ محمد حسن صاحب کتاب معروف «جواهر الکلام» است. از این رو این خانواده به صاحب جواهر و به مرور زمان به «جواهری» و «جواهر الکلام» شهرت می یابد. به دلایل گوناگون، از مسیر خاندان خویش فاصله می گیرد و به ادبیات می گراید. وی در سال ۱۹۹۷ میلادی وفات یافت.

۳. این قصیده به «فداء لمثواك» شناخته می شود. ذکر یاتی؛ ج ۱، ص ۵۷۵.

جبر» بود. محمد مهدی جواهری به صالح جبر گفت: به پاس قدردانی این وساطت و کمک تو در توبه من، می خواهم قصیده ای برای تو بگویم. صالح جبر به او گفت: توبه تو قصیده ای باشد در مرثیه امام حسین علیه السلام. در واقع این قصیده برآمده از رگ شرف و غیرت صالح جبر است. او که از دنیا رفت، من قربة الی الله به تشییعش رفتیم. محمد مهدی جواهری در بخشی از این قصیده خطاب به سیدالشهدا علیه السلام می گوید:

فيا أيها الوثر في الخالدين قَدْأ، إلى الآن لم يُشْفَع

ای کسی که در میان جاودانگان و کسانی که ابدیت دارند، یکتایی.

تو از هر جهتی چشم ها را خیره کردی، تا امروز هم برای تو همتا و دومی پیدا نشده.

در سوره فجر می خوانیم:

وَالشَّفَعِ وَالْوَثْرِ^۲

و به جفت و تاق

«شفع» جهاتی دارد. یک جهت آن شخصی است که به واسطه آن شیء یا شخص واحد تبدیل به دو می شود، یعنی مفرد بودن را تبدیل به زوجیت می کند. این زوجیت گاهی در کاری صورت می گیرد و گاهی در مکان و زمان. مکان و زمان از بحث شفاعت خارج است.

«شفعت زیدا فی سکنای البیت» یعنی: او در خانه تنها بود، من به او پیوستم و دومین نفر شدم.

۱. سید صالح جبر حقوق دان و سی مین نخست وزیر پادشاهی عراق است.

۲. فجر: ۳

«شفعت زیداً ایام تبعه» یعنی: من دومین شدم (به او پیوستم) در زمانی که خسته بود. یعنی کاری کردم که خستگی او رفع شود.

حالات شفاعت

«شفع» در کار به چند صورت قابل بررسی است.

حالت اول در کاری که شخص می‌کند، من دومین نفر می‌شوم. در کاری که او می‌خواهد که دیگری انجام دهد، من دومین نفر می‌شوم. «شفعت زیداً فی عمله» یعنی: کاری برداشته بود که نمی‌توانست انجام بدهد، من دومی شدم برای کمک به او در انجام آن کار. این حالت اول است.

حالت دوم مانند این جمله است: «شفعت زیداً فی حاجته».

دو معنای شفاعت در رابطه بنده با خدا

حال اگر بخواهیم این معنا را درباره‌ی خداوند متعال بررسی کنیم، به این صورت خواهد شد: شافعِ الله می‌شود در فعلی که مربوط به خداست؛ یعنی در کاری که خدا انجام می‌دهد او دومین می‌شود. اینجا صحیح یا ناصحیح بودن مفهوم بررسی نمی‌شود، بلکه معنای شفاعت مورد نظر است. حالت بعدی دومین شدن و شراکت در کاری است که خداوند انجام می‌دهد، یعنی شفیع عندالله نه بالله؛ کسی از خدا کاری را می‌خواهد، دومین نفر همکار شخص اول می‌شود، در طلب همان درخواست اولیه نزد خداوند متعال.

در قرآن می‌خوانیم:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ

الْعَرْشِ يَدْبِرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذُكِرْكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ أَقْلًا
تَذَكَّرُونَ»^۱

خداوندگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام
آفرید؛ سپس بر عرش استیلا یافت. کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند.
شفاعتگری جز پس از اذن او نیست. این است الله، پروردگار شما؛ اینک
او را بپرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟

در اینجا به فرمان الهی مأمورانی برای تدبیر امر هستند.

«الْمَرْتِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي
يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ
فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۲

آیا از [حال] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می‌نازید،
و] با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش محاجّه [می‌کرد، خبر نیافتی؟ آن‌گاه
که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و
می‌میراند». گفت: «من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم». ابراهیم گفت:
«خدا [ی] من [خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور». پس
آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را
هدایت نمی‌کند.

نیز می‌فرماید:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَمَاتِهَا فِيمَسِكُ الَّتِي

۱. یونس: ۳

۲. بقره: ۲۵۸

قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ»^۱

خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی ستاند، و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می کند]؛ پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد، و آن دیگر [نفسها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی [از قدرت خدا] است

در آیه ای دیگر از قرآن کریم می خوانیم:

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»^۲

بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می ستاند؛ آن گاه شما را به سوی پروردگارتان باز می گرداند.

از این آیه متوجه می شویم ملائکه در امر موت، شفاعت الله اند. و چون تدبیر امور توسط ایشان به امر الهی است، خداوند قبض روح و توقی را هم به خود و هم به ایشان نسبت می دهد.

اینجا در تدبیر امور، شفاعت الله است؛ یعنی کاری که خداوند باید انجام دهد، به فرمان مقدس الهی بر عهده دیگری قرار می گیرد.^۳

۱. زمر: ۴۲.

۲. سجده: ۱۱.

۳. همچنین: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ (انعام: ۱۱)؛ و اوست که بر بندگانش قاهر [و غالب] است؛ و نگهبانانی بر شما می فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما جاننش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی کنند

همچنین در قرآن می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱

بگو: کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدای یکتاست؛ و مسلماً یکی از ما یا شما بر راه هدایتیم یا در گمراهی آشکار.

زارع زمین را شخم می‌زند، بذر می‌افشاند، آبیاری می‌کند و بعد از طی مراحل، نانوان را به دست مردم می‌دهد. این اموری که ذکر شد، هیچ منافاتی با رازق بودن خداوند متعال ندارد، بلکه خداوند رازقیت را به خودش نسبت می‌دهد.

هر چه نظام در این عالم هست، به اراده الهی است. همه این‌ها را هم خداوند می‌تواند به خودش نسبت بدهد.

دومین نوع شفاعت، عند الله است نه مع الله. تصور کنید شخصی کاسه آشی در دست دارد، دستش را دراز می‌کند که کاسه‌اش را پر کنند، شخص دومی می‌آید و همکار او می‌شود در این درخواست. یعنی کاسه شخص اول را می‌گیرد تا به آشپز برسد. این مثال به این معنا نیست که شخص دوم نیز درخواست جداگانه‌ای دارد، بلکه او کمک می‌کند که کاسه آش به شخص آشپز برسد.

پس شفاعت به هر دو شکل صورت می‌پذیرد. اول اینکه به فرمان خدا، مأموری شخصی یا نوعی کاری را برای ما انجام دهد. این‌ها اسباب‌اند و

خداوند، مسبب الاسباب^۱. خدا سبب ساز است، یعنی خداوند در کاری که باید خودش انجام بدهد، موجودی را مأمور و قادر می‌کند تا متوجه موجود نیازمند شود و به اذن خدا حاجتش را روا کند و فرمان الهی را اجرا کند.

دو مثال برای تفهیم مطلب

همین شب‌ها در تلویزیون فیلمی را دیدم با این داستان که هواپیمای شخصی در آفریقا سقوط می‌کند و به واسطه یک شیر نجات می‌یابد. در حیوانات این قضیه زیاد تکرار می‌شود. در یکی از مجلات سال ۱۳۲۷ شمسی گزارشی آمده بود درباره مردی که در اطراف خوی و سلماس می‌زیسته و به وسیله یک مار نجات پیدا می‌کند. در این گزارش آمده بود که مردی برای شکار می‌رود، به درون چاه یا غاری سقوط می‌کند و طی مدتی که درون آنجاست، تشنگی او به وسیله و راهنمایی آن مار رفع می‌شود^۲. او می‌گوید: زمانی که آن مار دید من تشنه‌ام، شروع کرد به زبان زدن به سنگی که آنجا بود. متوجه شدم که من هم باید چنین کنم. (در طب بعضی سنگ‌ها را نام می‌برند که مکیدن آن‌ها سبب کاهش تشنگی می‌شود. شاید علت اینکه سیدالشهدا علیه السلام در کربلا خاتم به دهان مبارک حضرت علی اکبر علیه السلام گذاشتند، همین باشد). خلاصه بعد از مدتی آن مار به دهانه غار یا چاه رفت و دُمش را پایین انداخت و به طریقی من را بالا کشید. این خبر در روستا پیچید که من توسط یک مار نجات یافته‌ام. مدتی گذشت تا از طرف یک باغ وحش به سراغ من آمدند و

۱. دعای هفتم صحیفه سجادیه: «وَتَسَبِّثْ بِلُطْفِكَ الْأَشْيَابَ»؛ و به لطف تو اسباب کارها فراهم آیند

۲. برای مثال در ضمن خواص درمانی سنگ عقیق رفع تشنگی آمده است.

سراغ آن مار را گرفتند. مبلغ زیادی پیشنهاد دادند و من آخر سر قبول کردم و جای آن مار را به آن‌ها نشان دادم. زمانی که با آن‌ها برای به دام انداختن مار رفتیم، زمانی که مار نگون بخت در تله افتاد، آبی به صورت من پاشید که تقریباً نصف صورتم از بین رفت.

این داستان را برای این بیان کردم که بدانید خدا برای انجام کاری لازم نیست جبرئیل را بفرستد.

چهار رکن شفاعت

در قرآن می‌فرماید:

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ حَشِيَّتِهِ
مُشْفِقُونَ»^۱

آنچه فراروی آنان و آنچه پشت سرشان است، می‌داند؛ و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند؛ و خود از بیم او هراسانند.

این قسم از شفاعت، چهار رکن دارد: شافع، مشفوع له، مشفوع فیه و مشفوع عنده.

در باره «مشفوع عنده» (یعنی خدای عزوجل) به این آیه توجه کنید:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۲.

این چهار رکن را در جمله زیر ببینید:

«شفع لی امام العصر عند الله فی هدیة»، یعنی: وجود مقدس امام زمان عجل الله فرجه

نزد خداوند متعال شفاعت من را کرده‌اند در هدایت من.

۱. انبیاء: ۲۸

۲. بقره: ۲۵۵

مشفوع عنده: خداوند، مشفوع فيه: هدایت، مشفوع له: من، شافع: امام زمان علیه السلام.

آیات قرآن مجید تمامی مثبتات شفاعت را دارد، یعنی شفاعت نوع اول و نوع دوم. این دو قسم شفاعت دو شرط اساسی دارد، اول اینکه هر دو نوع شفاعت به اذن خدای تبارک و تعالی برای شافع و مشفوع له محقق می شود. دومین شرط این است که شفاعت عند الحساب و کتاب روز قیامت نیست، بلکه پس از حساب و کتاب اعمال انسان صورت خواهد گرفت.

«وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا»^۱
و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم، و روز قیامت برای او نامه ای - که آن را گشاده می بیند - بیرون می آوریم.

«أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^۲

نامه ات را بخوان؛ کافی است که امروز خودت حسابرس خود باش
شفاعت در نوع اول، مطابق آیه «فَالْمُدْبِرَاتِ أُمَّرًا»^۳ مختص آخرت نیست و در این دنیا نیز صورت می پذیرد.

در نوع دوم نیز بنده ای از خداوند می خواهد که ولی خدا شافعش باشد.^۴

شفاعت ولی خدا برای انسانها

در باره شفاعت ولی خدا برای انسان در قرآن می خوانیم:

۱. اسراء: ۱۳

۲. اسراء: ۱۴

۳. نازعات: ۵

۴. یا از خود آن ولی درخواست می کند که نزد خدا شفاعتش کند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند. و اگر آنان، وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد، قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.

در دنیا خداوند متعال مقام رسالت الهی را این گونه قرار داده است که اگر حکمی از احکام الهی، چه اعتقاد و چه عمل، از راه این رسول به مردم برسد، اوسع احکام باشد. احکامی که توسط وجود مقدس خاتم النبیین به بشر رسیده است (چه مستقیم توسط ایشان که بسیار اندک است، چه توسط جایگاه امامت و ذخیره امامتی) اوسع احکام است.

کسی که نسبت به حکمی نافرمانی کند، از دو جهت تعدی کرده: اولاً به صاحب حکم که خداوند است، دوم به مبلغ حکم که رسول الله ﷺ است.

مسلمانانی که دانسته یا نادانسته پیرو عقیدهٔ مشرکان اند، ذیل بحث شفاعت سه اشکال وارد می کنند:

۱. شفاعت منحصر به خداوند است.

۲. شفاعت مخصوص آخرت است.

۳. من باید از خدا بخواهم که به پیامبرش بگوید شفیع من باشد.

در پاسخ به اشکال سوم می گوییم: اگر بنا نیست که من مستقیماً درخواست شفاعت را با وجود مقدس رسول الله ﷺ مطرح کنم، چرا خداوند

فرمود: «جَاؤُوكَ»^۱؟ به گفته آن مدعیان، من می‌توانم در عبادت شبانه‌ام از خدا بخواهم من را ببخشد و شفاعت رسول خدا را نصیب من بگرداند. دیگر چرا باید سراغ رسول خدا بروم، آن هم قبل از طلب شفاعت و درخواست از خدای متعال؟

۱. امام صادق علیه السلام ذیل این آیه فرمود: مَنْ عَنِى بِقَوْلِهِ جَاؤُوكَ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: لَأَنْدِرِي. قَالَ: إِنَّمَا عَنِى تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي قَوْلِهِ جَاؤُوكَ يَا عَلِيٌّ، فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ... بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۹، ص: ۶۲؛ امام صادق علیه السلام از شخصی پرسید: «در این بخش از آیه که می‌فرماید: جَاؤُوكَ منظور از ضمیر «تو» کیست؟ آن شخص گفت: «نمی‌دانم». امام فرمود: «مقصود خداوند تبارک و تعالی در این آیه آن است که: ای علی! اگر آنان نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند، و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد (خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند)». نیز بنگرید: تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۱۴۲، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص: ۱۳۹، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۱۱۹، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص: ۵۱۰

فصل دوم: شفاعت از جهت محیط و دایره اطلاق

شفاعت از جهت محیط و دایره اطلاق آن دو شرط، یعنی دو استثنا دارد.

۱- شفاعت بدون اذن الهی

شفاعت بدون اذن الهی ممکن نیست؛ یعنی خداوند در هیچ امری، مثل برآورده ساختن حاجات خلق یا قبض روح یا تقسیم رزق، به شفاعت خود این اجازه را نداده است که بدون اذن او شفاعت کنند یا کاری انجام بدهند. مشرکان این شفیعیان را فرزندان خداوند متعال می دانستند، به گونه ای که مثل اولاد شیوخ قبیله و حاکمان و... برخلاف اراده پدر در امور دخالت کنند.

خداوند سبحان در قرآن می فرماید:

«أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»^۱

آیا [پنداشتید که] خداوندگارتان شما را به [داشتن] پسران اختصاص داده، و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟ حَقًّا که شما سخنی بس بزرگ می گوئید.

۲- شفاعت در استحقاق

شفاعت در استحقاق یعنی اینکه شفاعت در ارزش دادن و تقییم عمل

۱- اسراء: ۴۰

نقشی ندارد و هرکس با عمل خود سنجیده خواهد شد. بعد از این مرحله مقام شفاعت مؤثر واقع می‌شود.

شفاعت به لحاظ گستردگی تحقق، مختص آخرت نیست، بلکه در دنیا نیز اتفاق می‌افتد. شفاعت فقط مخصوص مغفرت گناهان نیست، بلکه برای هر نوع نیازی که بنده دارد، اولیاء حق - اگر شایسته‌اش بدانند - می‌توانند شفیع او نزد خداوند متعال باشند (طبق درخواست او، از خداوند درخواست کنند)

شفاعت از آن لحاظ که تقدیر الهی نسبت به خلق است، در آن مقام هم شفاعت هست؛ چون خدا به عده‌ای اجازه داده که تدبیر امور کنند، یعنی روزی بدهند، موت و حیات دستشان باشد و...

شروط مخالفان برای شفاعت

مخالفان معتقد به وجود شفاعت‌اند، ولی برای آن چند شرط می‌گذارند:

۱- عبد باید از خدا بخواهد، و اگر از شفیع بخواهد شرک است. یعنی اگر بگوید «یا رسول الله اشفع لی عندالله» مرتکب شرک شده است. بلکه باید بگوید «اللهم ائذن لرسولک ان یشفع لی»؛ یعنی خدایا به رسالت اجازه بده تا برای من شفاعت کند.

۲- انبیاء بعد از موت منقطع از خلق‌اند و صدای خلق به گوش آنها نمی‌رسد.

در اینجا هم دو بیان وجود دارد:

الف- محمد بن عبد الوهاب و طرفدارانش تصریح می‌کنند که انبیاء بعد

از مرگشان مانند جمادات اند. همان طور که دیوار و چوب خشک، «لا یسمع و لا یبصر و لا یعلم شیئا»، درباره انبیاء هم همین صدق می‌کند.

ب- برخی از اینان مانند ابوالفضل برقی و مصطفی طباطبایی می‌گویند^۱ که خانه خدا درجایی بسیار خوش آب و هواست، و اگر خدا شخصی را به این مکان دعوت کند، دیگر بنا نیست صداهای آزار دهنده به او برسد. معنای «عند ربهم یرزقون» همین است.

این عنادت، عنادتِ قربی معنوی است نه عنادت مکانی. نه اینکه خدا خانه‌ای دارد و این خانه را در بهترین جای ممکن آفریده است، مثلاً در کراتی که چند میلیارد سال نوری با زمین فاصله دارند خدا برای این‌ها خانه‌ای دارد.

اگر منظور گوینده این سخن از عنادت این باشد، باید گفت این کلامی سخیف است که نه توحید است نه خداشناسی.

معنای قرب به خدا

وقتی کنایه از قرب شد، انقطاع از خلق در آن نیست، بلکه اتصال بیشتر به خلق در آن است. مثل روایاتی که درباره سیدالشهدا علیه السلام است.

در کتاب کامل الزیارات ضمن حدیثی طولانی آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: حَجَّجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ، فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَوْ نَبَسَ قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، هَلْ كَانَ يُصَابُ فِي قَبْرِهِ شَيْءٌ؟

۱. خرافات وفور فی زیارة القبور، ص ۴۴-۴۵. نیز بنگرید: موحدان سلفی و مباحث توحیدی

فَقَالَ: يَا ابْنَ بُكَيْرٍ! مَا أَعْظَمَ مَسَائِلَكَ؛ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَعَهُ، يُرْزَقُونَ وَ يُحْبَرُونَ. وَ إِنَّهُ لَعَنَ يَمِينَ الْعَرْشِ مُتَعَلِّقٌ بِهِ يَقُولُ: «يَا رَبِّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي». وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى زَوْارِهِ. وَ إِنَّهُ أَعْرَفَ بِهِمْ وَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ مَا فِي رِحَالِهِمْ مِنْ أَحَدِهِمْ بَوْلَدِهِ. وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ، فَيَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ يَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ، وَ يَقُولُ: أَيُّهَا الْبَاكِي! لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ، لَفَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزِنْتَ، وَ إِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ خَطِيئَةٍ.^۱

ابن قولویه به سند خود از عبد الله بن بکیر نقل کرده که گفت: با حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام حجّ به جا آوردم... حدیث طولانی است و ضمن آن راوی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: ای پسر رسول خدا! اگر قبر حضرت حسین ابن علی علیه السلام را نبش کنند، در قبر به چیزی می رسند یا نه؟ حضرت پاسخ دادند: چه سؤال بزرگی! حضرت حسین علیه السلام با پدر و مادر و برادر بزرگوارشان در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و جملگی با آن حضرت، از روزی خدا بهره مند می شوند. آن جناب بر سمت راست عرش چنگ زده و به درگاه الهی عرض می کند: یا ربّ أنجز لی ما وعدتني (آنچه را به من وعده دادی بر آور).

آن حضرت به زوّار خود می نگرد و نسبت به آنها و به نامهای ایشان و پدرانشان و رهتوشه هایشان آگاه تر است از آنچه آنان نسبت به فرزندشان آگاه اند. نیز آن جناب به گریه کنندگانش نظر می افکند و برای آنها از خدا آمرزش می خواهد و از پدر بزرگوارش می خواهد که برای آنها استغفار کند. همچنین خطاب به کسانی که برایش گریه می کنند، می فرماید: ای کسی که گریه می کنی! اگر بدانی خدا برایت چه تحفه هایی آماده کرده، مسلماً شادی

تو بیشتر از اندوهت می شود. و این حتمی است که حق تعالی تمام گناهان و لغزشهای تو را به واسطه اشکی که ریخته ای می آمرزد.

سمت راست عرش به این معنا نیست که خداوند، تختی دارد که سمت راست آن مثلاً شمس وزیر و سمت چپ آن قمر وزیر نشسته باشد.^۱

بلکه عرش دستگاه تدبیر حضرت حق جل و علاست، و جایگاه سیدالشهدا علیه السلام در یمین عرش، نشانگر این است که ایشان در مقام تدبیر و اشراف عالم وجود قرار دارند.

کلام امام صادق علیه السلام گویای این واقعیت است.

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجِ وَيُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ النَّضِيلُ بْنُ يَسَارٍ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَحْضَرُ مَجَالِسَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَأَذْكُرُكُمْ فِي نَفْسِي، فَأَيَّ شَيْءٍ أَقُولُ؟ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، إِذَا حَضَرْتَ مَجَالِسَهُمْ فَقُلْ: "اللَّهُمَّ أَرِنَا الرَّحَاءَ وَالشُّرُورَ"; فَإِنَّكَ تَأْتِي عَلَى مَا تُرِيدُ. قَالَ: فَقُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَذْكُرُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَأَيَّ شَيْءٍ أَقُولُ إِذَا ذَكَرْتُهُ؟ فَقَالَ: قُلْ: "صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ"، تُكْرِمُهَا ثَلَاثًا.^۲

حسین بن ابی فاخته می گوید: من و ابو سلمه سراج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار نزد امام صادق علیه السلام بودیم. من به ایشان گفتم: فدایت شوم! من در مجالس این جماعت حاضر می شوم و شما را در درون خود یاد

۱. اشاره به داستان امیر ارسلان نامدار است که طبق آن شاه فرنگ دو وزیر ماهر در رمل و اسطرابل به نام شمس وزیر و قمر وزیر دارد که شمس با امیر ارسلان موافق و قمر مخالف است. بر اثر شرارت های قمر وزیر، فرخ لقا به دست دیوان و عفریت ها گرفتار می شود و امیر ارسلان راهی نجات او از سرزمین جادو می گردد.

۲. الأمالی (للطوسی)، ص: ۵۴

می‌کنم. در آن حال چه چیزی بر زبان بیاورم؟ امام فرمود: ای حسین! هنگامی که در مجالس ایشان حاضر می‌شوی، بگویی: «پروردگارا! آسایش و شادی را به ما نشان بده».

به حضرتش گفتم: فدایت شوم! من حسین بن علی علیه السلام را به یاد می‌آورم؛ هنگامی که او را یاد کردم چه بر زبان آورم؟ امام فرمود: سه بار بگو: «ای ابا عبد الله خداوند بر تو درود فرستد». این سلام تو به پیامبر خدا می‌رسد، ایشان را خوشحال می‌کند و بخاطر این عمل برایت استغفار می‌کنند و حاجت تو را از خداوند می‌خواهند. و یبلیغ فاطمه و یسرّها.^۱

مفهوم «یمین عرش» این است، نه اینکه جایی رفته است که صدای هیچ کس را نمی‌شنود و رادارهایش کار نمی‌کند!

عقیده حنابله به جسمیت خداوند

حنابله واقعا معتقد بودند که خدا شب‌های جمعه سوار بر الاغش به آسمان دنیا و بر بام بیوت خودش (یعنی مساجد) می‌آید. به همین دلیل مقید بودند که شب‌های جمعه بالای سقف مساجد خود علوفه بریزند تا خدا بالای مساجد محله یا شهر آن‌ها هم بیاید. خدا خرش را بالای پشت بام می‌بندد و می‌رود. اینکه عقاید شیعه از این عقاید کفر آمیز تنزیه شده، به لطف ائمه علیهم السلام است، وگرنه یا مثل آن‌ها یا بدتر از آن‌ها بودیم.^۲

۱. مصدر این نقل قول مرحوم علامه جعفری را نیافتیم.

۲. و فی کتاب السنه للإمام أحمد قال: و ينزل كل ليلة إلى سماء الدنيا كيف يشاء لئیس كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (شوری: ۱۱)؛ (شذرات البلاتین ص: ۴۹ و کذا عند الإصطخري. انظر طبقات الحنابلة ۱/ ۲۹)

درباره معنای موت در قرآن

در قرآن مجید آمده است:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۱

پس، آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که نابینا باشد؟ تنها خردمندان اند که عبرت می‌گیرند.

کلمه أَعْمَى را نابینا معنا می‌کنیم، یعنی شخص از دریافت چیزهایی که

روی البخاری (فی الصحیح ۲۹/۳) و مسلم (فی الصحیح ۵۲۱/۱) عن أبی هريرة رضی الله تعالی عنه أن رسول الله ﷺ قال: «ينزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة إلى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الآخر يقول: من يدعوني فأستجيب له، من يسألني فأعطيه، من يستغفر فأغفر له»

وقد روی هذا الحديث من أوجه كثيرة عن أبی هريرة عن النبي ﷺ وروی عنه أنه قال: «ينزل الله عز وجل حين يبقى ثلث الليل الآخر» وهو أصح الروايات (سنن الترمذی ۳۵۷/۲ - ۳۵۹)

(متن و منابع مذکور برگرفته از کتاب: المسائل و الرسائل المروية عن الإمام أحمد بن حنبل في العقيدة المؤلف: أحمد بن حنبل الجزء: ۱ صفحة: ۳۴۹)

وذهب بعضهم إلى أنه تعالى ينزل في كل ليلة جمعة على شكل أمرد حسن الوجه راكبا على حمار، حتى أن بعضهم ببغداد وضع على سطح داره معلقا، يضع كل ليلة جمعة فيه شعيرا وتبنا، لتجويز أن ينزل الله تعالى على حماره على ذلك السطح، فيشتغل الحمار بالأكل، ويشتغل الرب بالنداء «هل من تائب»، هل من مستغفر؟ تعالى الله عن مثل هذه العقائد الرديئة في حق الله تعالى. (بنگرید: منهاج الكرامة في معرفة الإمامة، علامه حلی، ج ۱ ص ۳۹)

مربوط به حس بینایی می شود و به واسطه بینایی درک می شود محروم است. در قرآن مجید مکرراً با عبارت اَعْمَى می بینیم، آیا واقعا منظور خداوند کسانی است که قدرت بینایی ظاهری ندارند؟ خیر، منظور «کمن هو کالاعمی» است؛ کسی که نمی بیند، در عین اینکه چشمان سالمی دارد.^۲

کلمه موت را نیز باید چنین معنا کرد.

موت در اینجا مثل اسد است. اسد یا همان شیر در غالب زبان ها نشانه شجاعت است، حتی زبان انگلیسی. کلمه شیردل (در عربی قلب الاسد و در انگلیسی Lion-Hearted^۳) یک نوع تشبیه است. اگر این جمله را بخواهیم تخطئه کنیم، می توانیم بگوییم علم گفته شیر شجاع نیست، بلکه حملات و خشم آن صرفاً یک مکانیزم غریزی است. حال اگر بگوییم فلانی مانند شیر است، کاری با خود شیر نداریم، بلکه می خواهیم به مخاطبی که شیر را نشانه شجاعت می داند بگوییم، این شجاعت شیر در فلان فرد نیز هست.

جمله های اخباری که خبر از چیزی می دهند، لامحاله صدق و کذب دارند. صدق جمله به این است که نقل با اصل واقعه یکسان باشد و کذب

۱. الإسرائ: ۷۲، طه: ۱۲۵، طه: ۱۲۴، محمد: ۲۳، فاطر: ۱۹، غافر: ۵۸، الأنعام: ۵، الرعد: ۱۶، الرخرف: ۴۰، البقرة: ۱۸، البقرة: ۱۷۱، فصلت: ۱۷، یونس: ۴۳ و...

۲. اگر آیات فوق را بررسی کنیم، می بینیم که نابینایی در برابر هدایت و بصیرت آمده است. کسانی نابینا خطاب شده اند که چشمانشان را عامدانه برابر حقیقت بسته و آن را انکار و تکذیب کرده اند.

۳. ریچارد یکم (زاده ۸ سپتامبر ۱۱۵۷ - درگذشته ۶ آوریل ۱۱۹۹)، ملقب به ریچارد شیردل (به انگلیسی: Richard The lion heart و فرانسوی: Richard Cœur de Lion)، پادشاه انگلستان (از ۶ ژوئیه ۱۱۸۹ تا ۶ آوریل ۱۱۹۹)، پسر و جانشین هنری دوم و الینور د آکیتن بود.

آن در عدم یکسان بودن نقل با اصل ما وقع است. مثلاً ما عناصر اربعه داریم، چهار عنصر که تمام مرکبات عالم از آن‌هاست؛ آب و باد و خاک و آتش.

شاعری این عناصر را در این بیت کنار هم چیده است:

آب را بر سر زنی، سر نشکند. خاک را بر سر زنی سر نشکند. آب را با خاک اگر قاطی کنی، مالش دهی تا گِل شود، قالب زنی خستی شود، کوره نَهی آجر شود، بر سر زنی سر بشکند!

حالا این شعر راست است یا دروغ؟ اگر منظور شاعر خلاصه کردن عناصر در چهار عنصر است، شعر خلاف واقع است؛ چرا که جدول مندلیف بیش از صد عنصر دارد! دانشمندان هنوز هم در حال کشف عناصر جدید هستند. اما اگر منظورش این باشد که در ترکیب اثری هست که به تنهایی در اجزای ترکیب نیست، کلامش با واقعیت مطابقت دارد.

کلید تشخیص صدق یا کذب ماجرا این است که متکلم می‌خواهد چه منظوری را به شنونده منتقل کند. اگر مطلبی که بنای انتقال آن را دارد وضعیت «مُشَبَّه» باشد (ما چهار عنصر داریم) خلاف واقع گفته است. اما اگر هدفش انتقال «مُشَبَّه به» باشد (ترکیب عناصر و اثر آن)، کلامش صحیح است.

چند نمونه از معانی مجازی

وقتی می‌گوییم «فلان آقا شیر است»، هدف جمله چیست؟ اگر بگوییم شیر شجاع است و از لحاظ علمی ثابت شود که شیر شجاع نیست و واکنش‌های او غریزی است، مخالف با حقیقت سخن گفته‌ایم. حال اگر بخواهیم حالات آن فرد را منتقل کنیم، زمانی حقیقت را گفته‌ایم که شخص واقعاً شجاع باشد.

با این توضیح می‌گوییم: در قرآن آیاتی وجود دارد که زندگان را به مردگان تشبیه می‌کند. منظور خدا از مرگ یک حالت بیولوژیکی است؟ یا می‌خواهد ذهن مخاطب را به سمت حالتی سوق دهد که از مرده در ذهن خود ثبت و ضبط کرده است؟! یعنی یک انسان بدون شنوایی و بینایی و به طور کلی بدون هیچ درک و حسی.

خداوند می‌خواهد به ما بفرماید عده‌ای از زندگان هستند که در مقابل آیات خداوند، ابزار حس و ادراک و تعقل خود را تجمید کرده‌اند. وقتی در زبان عامیانه می‌گوییم «فلانی بالاخانه‌اش را اجاره داده است»، کنایه از این است که خود فرد، از ابزار ادراکی که دارد سودی نمی‌برد.

محدثان سنی این حدیث را نقل کرده‌اند:

عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ، وَإِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نَعَالِهِمْ^۲، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَيَقْعِدَانِهِ. فَيَقُولَانِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ، فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، فَيَقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ، فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا.

قَالَ قَتَادَةُ: وَذَكَرْنَا: أَنَّهُ يَفْسُخُ لَهُ فِي قَبْرِهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى حَدِيثِ أَنَسٍ؛ قَالَ: وَأَمَّا الْمُنَافِقُ وَالْكَافِرُ فَيَقَالُ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي كُنْتُ أَقُولُ

۱. بسته و منجمد کردن چیزی یا چیزی را از دایره استفاده خارج کردن.

۲. صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۲۰۰

سنن النسائي جلد: ۴ صفحه: ۷۹

سنن أبي داود جلد: ۳ صفحه: ۷۲۱

مسند أحمد جلد: ۱۹ صفحه: ۲۸۹

مَا يَقُولُ النَّاسُ، فَيَقَالُ: لَا دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ، وَيُضْرَبُ بِمِطَارِقٍ مِنْ حَدِيدٍ صَرْبَةً، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ غَيْرَ الثَّقَلَيْنِ.^۱

بی‌گمان هر بنده‌ای وقتی که درگور نهاده شد و یارانش او را به حال خود گذاشتند و برگشتند، او صدای پای آنها و بهم خوردن کفش‌هایشان را می‌شنود، دو فرشته به نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به وی می‌گویند: درباره این مرد - محمد بن عبدالله - چه می‌گفتی؟ اگر آن مرده مومن باشد می‌گوید: گواهی می‌دهم که او بنده و فرستاده الله است. سپس به وی می‌گویند: بنگر جای خود را در دوزخ که خداوند آن را با بهشت برایت عوض نموده است و هردورا می‌بیند. ولی اگر کافر یا منافق باشد به وی گفته می‌شود: درباره این مرد چه می‌گفتی؟ می‌گوید: نمی‌دانم، همان چیزی را می‌گفتم که مردمان می‌گفتند. فرشتگان می‌گویند: خود نمی‌دانستید و از کسی هم نپرسیدید و نخواندید؟ آنگاه با تازیانه آهنین ضرباتی به وی زده می‌شود که از درد و رنج بخود می‌پیچد و فریادی سر می‌دهد که به غیر از انس و جن همه صدای او را می‌شنوند.

مرده صدای به زمین خوردن نعلین را می‌شنود. نعال مثل دمپایی است و هنگام راه رفتن صدای بسیار آرامی تولید می‌کند. چون بسیار سبک است، مثل پوتین یا چکمه یک لغت مفرد نیست. پس این قضیه مختص مؤمن نیست، بلکه برای کافر نیز صادق است. مرگ انتقال حیات است، از یک نوع حیات به نوعی دیگر از آن. احادیث مذکور در نظر اهل تسنن از اعتبار بسیار بالایی برخوردار است. این احادیث صرفاً برای احتجاج در برابر دشمنان است، اما اساس تقرب ما به خداوند متعال همان اسلامی است که

امیرالمومنین و ائمه طاهرين عليهم السلام به ما آموخته اند. در این راه هم از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای باکی نداریم. این از خبائث دشمنان دین است که در جایی خودشان مطالبی در اثبات مباحثی مثل شنیدن اموات می آورند و در جایی دیگر منکر این موضوعات می شوند.

روایتی دیگر از بخاری

وَقَالَ الْبُخَارِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، سَمِعَ رَوْحَ بْنَ عَبَّادَةَ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: ذَكَرْنَا لَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةِ وَعَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ فُرَيْشٍ فَقَدُوا فِي طُوبَى مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ حَيْثُ مُحَبِّثٌ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرِضَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بَدْرُ الْيَوْمِ الثَّالِثِ أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَسَدَّ عَلَيْهَا رَحْلَهَا، ثُمَّ مَشَى وَتَبِعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا مَا نَرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِيَبْغُضَ حَاجَتِهِ.

حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يَتَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، يَسْرِكُمْ أَتَيْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا

فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَكَلَّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاهُ فِيهَا؟
فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعُ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ
قَالَ قَتَادَةُ: أَحْبَابُهُمْ اللَّهُ حَتَّى أَسْمَعَهُمْ قَوْلَهُ تَوْبِيخًا وَتَضَعِيرًا وَنِقْمَةً وَحَسْرَةً وَتَدْمًا.
وَقَدْ أَخْرَجَهُ بَقِيَّةُ الْجَمَاعَةِ إِلَّا ابْنَ مَاجَةَ مِنْ طُرُقٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عَرُوبَةَ
وَرَوَاهُ الْإِمَامُ أَحْمَدُ، عَنْ يُونُسَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤَدَّبِ، عَنْ شَيْبَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ.

فَذَكَرْ مِثْلَهُ.

فَلَمْ يَذْكَرْ أَبَا طَلْحَةَ

وَهَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ، وَلَكِنَّ الْأَوَّلَ أَصْحَحُ وَأَظْهَرُ.^۱

قتاده می‌گوید: انس ابن مالک از ابی طلحه به ما تعریف کرد که پیامبر خدا در روز بدر دستور داد تا ۲۴ نفر از بزرگان قریش در چاهی از چاههای بد بو بیاندازند و عادت پیامبر ﷺ اینگونه بود که اگر بر یک قومی قالب و پیروز می‌شد در همان جاسه شبانه روز می‌ماند و در روز بدر نیز در روز سوم دستور داد که اسباب و اثاثیه‌اش جمع‌آوری شود و سپس با پای پیاده به راه افتاد و اصحابش نیز به دنبالش به راه افتادند و می‌پنداشتند که پیامبر می‌خواهد بعضی از کارهای عقب مانده‌اش را تکمیل کند تا اینکه در لبه چاهی که جسد مشرکین در آن انداخته شده بود ایستاد و با ذکر نام و نام پدرشان، آنان (جسد مشرکین) را خطاب قرار داد «ای فلانی پسر فلانی آیا خوش حال می‌شدید اگر از الله و رسولش اطاعت می‌کردید؟ ما آنچه را که پروردگاران به ما وعده داده بود به حق یافتیم؟ آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود، به حق یافتید؟ در این هنگام عمر گفت: یا رسول الله ﷺ آیا اجساد را که روح و جانی ندانند خطاب قرار می‌دهی؟ پیامبر ﷺ در جواب گفت: قسم به پروردگاری که جانم در قبضه‌ی اوست شما در شنیدن سخنانی که می‌گویم بهتر از آنان نیستید.

قتاده می‌گوید: خداوند آنان را زنده گردانید تا به جهت توبیخ و حسرت و ذلیل کردنشان سخنان پیامبر ﷺ را بشنوند.

روایتی از احمد حنبل

حَدَّثَنَا عَفَّانُ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ قَتْلَ بَدْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى جَبَفُوا، ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَامَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: " يَا أُمَّيَّةَ ابْنَ خَلْفٍ، يَا أَبَا جَهْلٍ بَنَ هِشَامٍ، يَا عُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا.

قَالَ: فَسَمِعَ عُمَرُ صَوْتَهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُنَادِيهِمْ بَعْدَ ثَلَاثٍ وَهَلْ يَسْمَعُونَ؟ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: " إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى " فَقَالَ: " وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعِ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، وَلَكِنْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُجِيبُوا

وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ، عَنْ هُدْبَةَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ بِهِ.^۱

مرگ انقطاع حیات نیست، تبدیل یک نوع حیات است به صورتی دیگر از حیات. ابزار حسی در حیات پس از مرگ به مراتب اقوی از ابزار حسی ما در دنیا است.

شواهدی از حیات برزخی در قرآن

آیات:

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ^۲

و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده اند؛ ولی شما نمی دانید.

آن ها زنده هستند ولی ما امکان و ابزار حس یا تماس آثار حیات ایشان را نداریم.

۱. مسند الإمام أحمد جلد: ۳ صفحه: ۲۸۷

۲. بقره: ۱۵۴

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ^۱

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۲

به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ^۳

بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند، شادی می‌کنند.

مشرکان می‌گفتند که این‌ها زود کشته می‌شوند و سزوشت ایشان به پایان می‌رسد، تا این آیات نازل شد. نکته مهم در اینجا این است که این مقام برای مومنین ثابت است، منظور از ضایع نشدن اجر مومنین نیز همین است. عده‌ای که به شهادت رسیدند زودتر به این مقام دست پیدا می‌کنند و سایرین بعد از طی عمر به صورت طبیعی.^۴ ایشان زنده‌اند و به تمامی نعمات دسترسی و کامجویی دارند.

۱. آل عمران: ۱۶۹

۲. همان: ۱۷۰

۳. همان: ۱۷۱

۴. بنگرید: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۸ / القمی، ج ۱، ص ۲۰، الکافی، ج ۸، ص: ۱۵۶

فرض کنید پدری به شهادت از دنیا رفته است، از وضع فعلی او آگاه است، اما نسبت به آینده او نگران است. او چون شهید است مقام والایی دارد، اما بیم آن را دارد که فرزندش بدون ایمان از دنیا برود. خداوند می‌فرماید که بر عاقبت آن‌ها بیمناک نباش، چرا که با ایمان از این دنیا خواهند رفت و همان نعمتی را که به تو عطا کردیم نیز به او عطا خواهیم کرد.

لذا در احادیث داریم که ایمان عبد مومن تا هفت نسل او اثر می‌گذارد.^۱ مؤمنی که از دنیا می‌رود نسبت به حال نزدیکانش مطلع است، اما نسبت به آینده ایشان نگرانی دارد، خداوند بشارت داده که نزدیکان او (مومن شهید یا غیر شهید) با ایمان از دنیا خواهند رفت و چیزی از آن‌ها ضایع نخواهد شد.^۲

۱. بنگرید: علل الشرائع، ج ۱، ص: ۶۲، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۳۳۶
۲. ما از اتباع محمد بن عبد الوهاب و مصطفی طباطبایی توقع نداریم. همین امسال که به مکه مشرف شدم، کنار ستونی رو به روی روضه منوره ایستاده بودم، مشغول ذکر بودم که یکی از ماموران آمد و گفت: امشی امشی! گفتم: اصلی علی النبی! گفت: لا تعبد النبی! گفتم: اعبد من کان الله یعبده، إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا! رفته بود، این را که شنید برگشت و من را هل داد. تازه عبا و عمامه هم نداشتم. حد فهم آن‌ها همین مقدار است. ساده‌تر از این مطلب برای تو دهنی به این‌ها وجود دارد؟ اگر بگویند صلوات نفرست یا ادعیه خودتان را نخوان باز یک چیزی! اما وقتی در جواب من که می‌گویم صلوات می‌فرستم، می‌گوید: پیامبر را عبادت نکن چه بگویم؟ چه کارش کنم؟

فصل سوم: امکان خطاب با مردگان از دید قرآن

توضیح چند آیه

آیاتی در قرآن مجید وجود دارد که نشان می‌دهد اموات مورد خطاب قرار می‌گیرند و پاسخ می‌دهند. ما توانایی شنیدن صدای ایشان یا صدای ملائکه‌ای را که ایشان را مورد خطاب قرار می‌دهند نداریم.

به این آیات توجه فرمایید:

۱. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ»

کسانی که کفر ورزیده‌اند، مورد ندا قرار می‌گیرند که: قطعاً خشم خدا (بر شما) از خشم شما نسبت به همدیگر سخت‌تر است، آن‌گاه که به سوی ایمان فراخوانده می‌شدید ولی کفر می‌ورزیدید.

قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَفَتُكْفِرُ بِآيَاتِنَا وَأَحْيَايَتِنَا اثْتَيْنِ فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ
می‌گویند: پروردگارا! دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی؛ اینک به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون شدنی هست؟

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ»^۱

۱. غافر: ۱۰ تا ۱۲

این [کیفر] از آن روی برای شماست که چون خدا به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید؛ و چون به او شرک آورده می‌شد، [آن را] باور می‌کردید. پس [امروز] فرمان از آن خدای والای بزرگ است.

در توضیح این آیات باید گفت:

ندا سخن گفتن با فاصله است [یعنی میان گوینده و شنونده فاصله وجود دارد]، مثلاً می‌گویند: «كنت واقفا فنادانی رجل بقول لم اسمعه، فقال صاحبي الذي الى جنبي انه يقول قف ولا تتقدم»؛ یعنی: من ایستاده بودم و مردی مرا صدا زد و گفتم نشنیدم، دوستم که کنارم بود گفت که می‌گویند بایست و جلو نرو.

چون دوستم نزدیکم ایستاده است، نمی‌گویم: نادانی صاحبی، چون استعمال ندا برای خواندن و سخن گفتن با فاصله است. شرط استفاده از کلمه (قول) وجود فاصله نیست.

شاید گفته شود آیه اول مختص قیامت است، اما آیات بعدی مشخص می‌کند که این گفتگو اختصاص به عالم قبر دارد.

در آیه یازدهم مقصود از «خروج» بیرون شدن از قبر است، زیرا خروج از جهنم سبب جبران ایمان نیست. مردگان درخواست خروج از قبر را دارند تا با زندگی مجدد و اصلاح اعمال، فرصت مجددی داشته باشند. اگر مقصود جهنم بود، باید درخواست نجات و رهایی از عذاب را می‌داشتند، چون آنجا امکان خروج ندارد.^۱

۱. أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرْزَةً فَأَكُودَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (زمر: ۵۸). در تفسیر این آیه شریفه آمده است که شخص کافر زمانی که به سوی قبر برده می‌شود و زمانی که درون قبر قرار می‌گیرد، درخواست بازگشت به دنیا برای ایمان آوردن و انجام اعمال صالح را

به هر حال این آیات بیان می‌کند که عناد تا وقت مرگ است و بعد از مرگ، دشمنی و سرپیچی از فرمان خدا از بین خواهد رفت.

۲. «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

همانان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که بر خود ستمکار بوده‌اند، از در تسلیم درمی‌آیند [و می‌گویند]: «ماهیچ کار بدی نمی‌کردیم». آری، خدا به آنچه می‌کردید، داناست.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

اینک از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید، و حقا که چه بد است جایگاه متکبران.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ

و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: پروردگارتان چه نازل کرد؟ می‌گویند: «خوبی». برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند [پاداش] نیکویی است، و قطعاً سرای آخرت بهتر است، و چه نیکوست سرای پرهیزگاران.

جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ»

بهشتهای عدن که در آن داخل می‌شوند. رودها از زیر [درختان] آنها

روان است. در آنجا هر چه بخواهند برای آنان [فراهم] است. خدا این گونه پرهیزگاران را پاداش می دهد.

در توضیح این آیه باید گفت:

با بررسی آیه سی ام متوجه می شویم که در فاصله بین محشر و مرگ، مؤمن در برزخ مُنعم به نعيم الهی است. آیه سی و یکم که وعده بهشت را به آنان می دهد، مختص این زمان نیست، بلکه در آینده اتفاق خواهد افتاد. چون این آیات مکی است و سوره در مکه نازل شده است، خداوند، ابتدا گروه کفار را اکثریت بودند، مورد خطاب قرار می دهد. پس خداوند متعال نمی خواهد بگوید من به دوزخیان بیش از بهشتیان اهتمام دارم؛ بلکه هدف این است که برای اکثریت، به اصطلاح رایج، شک ایجاد کند تا شخص متنبه شود و بگوید: چرا من از اقلیت نباشم؟ این به بلاغت مکانی نزول آیات برمی گردد. عالم برزخ، دنیایی موازی با همین دنیاست.^۱

در این دنیا حیات دو مرحله دارد: یک حیات دنیوی و یکی هم حیات برزخی. حیات برزخی یک مفهوم واقعی است. البته به دنبال جسم هورقلیایی^۲ نمی گردیم. واقع امر این است که این نوع از حیات، یک حیات تکامل یافته است که شخص طی این زندگانی، خوشحالی، ناراحتی، الم و ادراک را داراست.

۱. برزخ همان عالم قبر است. (الکافی ج ۳، ص: ۲۴۲). منظور از قبر، بهشت برزخی یا

جهنم برزخی است (دبلمی، ارشاد القلوب ج ۱، ص ۷۵)

۲. اشاره به عقیده شیخ احمد احسانی دارد که عالم برزخ را عالم هورقلیا می دانست.

بنگرید: بررسی اصطلاح هورقلیا در منظومه فکری شیخ احمد احسانی، پژوهش های

فلسفی کلامی، دوره ۲۰، شماره ۴ - شماره ۷۸، دی ۱۳۹۷

ابوالعلاء مَعْرَى^۱ - که حدود صد سال قبل از خیام می‌زیسته و خیام در سروده‌های خویش از او الهام گرفته - مرثیه‌ای مشهور دارد که برای فوت یکی از فقهای حنفی^۲ سروده است. در بخشی از آن می‌خوانیم:

خُلِقَ النَّاسُ لِلْبَقَاءِ فَضَلَّتْ أُمَّةٌ يَحْسَبُونَهُمُ لِلتَّفَادِ
 إِنَّمَا يُنْقَلُونَ مِنْ دَارِ أَعْمَاءٍ لِي إِلَى دَارِ شِقْوَةٍ أَوْ رَشَادِ
 إِنَّ حَزْنَاً فِي سَاعَةِ الْمَوْتِ أضعاف سرورِ فِي سَاعَةِ الْمِيلَادِ
 ضَجَعَةَ الْمَوْتِ رَقْدَةً يَسْتَرِيحُ إِلَيْهَا وَالْعَيْشُ مِثْلُ الشُّهَادِ

مردم برای ابدیت آفریده شده‌اند. کسانی که می‌گویند پایان عمرشان نیستی است، گمراه شدند.

بلکه انتقال از سرای اعمال به سرای نتیجه‌گیری صورت می‌پذیرد. یا شقاوت یا رشد و هدایت.

اندوه در زمان مرگ چندین برابر خوشحالی در زمان تولد است.

خواب مرگ، خوابی است که در آن بدن راحت می‌شود و در آسایش است و زندگی مانند بی‌خوابی است.

۳. «وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ

و از آنچه روزی شما گردانیده ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرارسد، در حالی که می‌گویید: پروردگارا! چرا تا مدتی بیشتر

۱. ابوالعلاء مَعْرَى، احمد بن عبدالله بن سلیمان تنوخی (۲۷ ربیع‌الاول ۳۶۳ - ۴۴۹ ق /

۲۶ دسامبر ۹۷۳ - ۱۰۵۷ م)، شاعر و اندیشمند برجسته نابینای عرب.

۲. فی رثاء الفقیه الحنفیّ أبی حمزة.

[اجل] مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم؟

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ^۱

و [لی] هر کس اجلش فرارسد، هرگز خدا [آن را] به تأخیر نمی افکند، و خدا به آنچه می کنید آگاه است

۴. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ^۲

تا آن گاه که مرگ یکی از ایشان فرارسد، می گوید: «پروردگارا، مرا بازگردانید تا من کار نیک خالص انجام دهم، در آنچه دست برداشتم در دنیا. حقا که آن سخنی است که اوست گوینده ی آن، و از پیش ایشان است گور، تا روز برانگیختن.

توضیح در مورد آیه:

این آیه یکی از ظرایف قرآن است. مخاطب خداست ولی فعل جمع. در واقع می گوید: خدایا به ملائک بگو که مرا بازگرداند. این آیات همه مربوط به کفار است و مؤمنان حساب دیگری دارند، خود موت این چنین است. در آیات بالا ذکر شد؛ اما در جایی که خداوند تمثیل استفاده می کند، یعنی عده ای را همانند مردگان می داند، مبین این مطلب است که اینان فاقد هرگونه مُدرکات، ابزار تعقل و تفکر یا فهم هستند. این شخص بدتر از مردگان است، چون ابزار تعقل را دارد ولی استفاده نمی کند. در آیه صدم سوره مؤمنون عبارت «وراء» زمانی است نه مکانی، یعنی آن ها سه مرحله حیات

۱. منافقون: ۱۰ و ۱۱

۲. مؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰

زمانی دارند، یک مرحله دنیا و بعد از آن موت است. برزخ یعنی فاصله میان زندگی دنیا تا روز برانگیخته شدن، شروع زندگی جدید به یک شیوه جدید.

دو نکته مهم در باب معاد

در باره معاد دو اشتباه صورت گرفته که ناشی از افراط و تفریط است.

۱. مجرد به زمان مادی بودن بر نمی‌گردد؛ بنابر این معاد، معاد روحانی است. این اشکال به این علت پیش آمده که نتوانسته‌اند معنای حقیقی تجرد را درک کنند و معتقد به این امر شدند که تجرد رخ نمی‌دهد مگر با انفصال از هر چیز مادی.

۲. عذاب مادی و نعمت مادی باید به همان بدنی تعلق بگیرد که طرف فعل خیر یا شر بوده است.

دو انسان را تصور کنید؛ یکی حضرت ابوذر و دیگری ابوجهل. بین ۴۳ تا ۴۵ سال عمر اسلامی حضرت ابوذر است. می‌گویند اگر ایشان در سی سالگی نماز خوانده و خداوند می‌خواهد به واسطه این نماز به او غذای بهشتی عطا کند، باید بدن جناب ابوذر، همان بدن سی ساله با معده سی سالگی باشد.

اما ابوجهل زمانی فلان جنایت را مرتکب شده که مثلاً بیست ساله بوده است. اگر می‌خواهد عذاب شود، باید همان بدن بیست ساله او عذاب شود. چرا؟ بخاطر اینکه لذت و الم مادی است.

نکته اینجاست که لذت و درد متعلق به روح است و جسم لذت و الم ندارد. روح به مقدار ارتباطش با جسم، از راحتی جسم لذت می‌برد و از رنج آن درد می‌کشد.

ما در این دنیا دو شکل از لذت را داریم. به اصطلاح طلبگی یکی لذت

خواهیدن بر روی بالش پر قواست (جمع لذات جسمانی) و مصداق لذت دیگر این است که مثلاً کسی از من تعریف کند و بگوید تو چنین و چنانی. در اینجا لذت برنده روح است، در یک حالت به واسطه راحتی جسم لذت می برد و در حالت دوم مستقیماً خود روح لذت می برد.

شاعر عرب می گوید:

لحاظکم تجرحنا فی الحشا و لحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح قابلوا ذا بذأ فما الذی اوجب جرح الصدود
تیر نگاه ها و گوشه چشمی های شما دل های ما را زخمی می کند
و نگاه ما چهره ی شما را مجروح می کند.

زخمی در برابر زخمی دیگر، این را در برابر آن بپذیرید

پس آن کیست که زخم اعراض و بی توجهی را بر دل می زند؟

این غزل، رقیق ترین غزل عربی است. چرا این را خواندم؟ برای اینکه تشبیه معنا به محسوس زیاد است. اساساً الم و لذت برای روح است. خدا سند نداده است که در زمان جنایت ابوجهل، برای گناهان دوره بیست و یک سالگی، جلد و پوست بیست و یک سالگی اش را بر تن او کند. درست است که لذت و عذاب مادی است، اما چه ده سال قبل، چه الآن و چه در آینده، اگر گلابی بخورم، لذت برنده منم نه دستگاه گوارش.

آنچه عدل الهی اقتضا می کند، این است که خوبی کننده در پاداش کار خوب خودش لذت ببرد. خوبی کار من است نه کار دست و پا و چشم من. اعضای بدن من ابزارهایی اند که به واسطه آنها خوبی را درک می کنم و در جایی

که خوبی را درک کردم، انجام می‌دهم. البته روز قیامت، دست شهادت می‌دهد در مقابل انکار من، وگرنه مؤمن چیزی برای انکار ندارد.

علم مؤثر در معلوم نیست، بلکه انکشاف معلوم است (فلسفه درست این است، آن فلسفه سخنی سخیف است و به درد ادبیات می‌خورد). ما خیال می‌کنیم نعیم مادی یعنی چیزی که در این دنیا از دست دادیم و در قیامت باید به ما بازگردانده شود.

رویکرد دوم این است که خیال می‌کنیم اگر معاد این گونه نباشد، باید روحانی باشد.

حلّ این قضیه در روایات آمده است، به این مضمون که خداوند نطفه اصلی را نگاه می‌دارد و در روز قیامت یک تن مادی جدید برای او می‌آفریند! وجه مشترک بین تن دنیایی، بدن مثالی برزخ و بدن آخرتی، همان نطفه اصلی است. حتی تن موجود جهنمی در عالم قیامت به صورتی است که با عذاب سازگار است نه با فنا.

در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا تَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلًا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۲

به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی [سوزان] درآوریم؛ که هر چه پوستشان بریان گردد، پوستهای دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری، خداوند توانای حکیم است.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۵۱.

۲. نساء: ۵۶.

اگر جسم ما را در کوره‌ای قرار دهند که دمای آن هزار درجه است، چیزی باقی نمی‌ماند؛ چه رسد به این که برشته شود! بدن کافر هم در قیامت یک مرتبه بالاتری از کمال مادی دارد که در این دنیا ندارد.

اساس، همان نطفه اصلیه است که تکرار شدنی نیست و خدا به آن یک بدن مادی کامل عطا می‌کند. این نطفه اصلی، جسم آن روح است نه اجزاء من! این نطفه اصلیه ماده است که تعلق روح به آن است. یک سنخ از اختلالات جسم، آن نطفه اصلیه را جدا می‌کند. مرگ آن است که روح از نطفه اصلیه جدا می‌شود و نطفه اصلیه درون قبر محفوظ می‌ماند. روح به تبع این نطفه اصلیه با بدن من مرتبط است. اکنون مواد علی التناوب وارد نسل‌ها می‌شوند؛ یعنی آن که جزء عالی موجود انسانی این عصر هست. در عین حال جزء جدا شده موجود دویست سال قبل است. در روز قیامت، بدن از مواد مشابه ساخته می‌شود، نه اینکه خداوند دوباره مواد روی زمین را به چرخش درآورد. اگر معاد روحانی باشد، من لذت خوردن گلابی را هم نیاز ندارم. خدا می‌گوید: در بهشت این لذات را هم دارید.

یکی از اعلام نیمه اول قرن چهاردهم دو کتاب نوشت که در زمان خودش سر و صدا کرد. این کتابها در سالهای اخیر تجدید چاپ شد. در یکی از این کتاب‌ها این سخن را که «شخص دوباره در قبر زنده می‌شود»، حرفی عامیانه و باطل می‌شمارد. او برای این مدعا دو دلیل می‌آورد.

دلیل اول این است که فرض کنیم دهان بعضی از مرده‌ها را با آرد پر کردیم. بعد از چند روز نیش قبر کردیم، دیدیم تکان نخورده است. طبیعاً اگر این فرد می‌خواست سخن بگوید، باید آرد را به بیرون می‌افکند.

دلیل دوم اینکه اگر دوباره زنده شود و دوباره بمیرد، نیاز به اجرای مجدد احکام میت دارد.

پاسخ این است که بگوییم مخاطب، روح است.

ایشان شخص موجهی بود و به عنوان شخصی شناخته می شد که عارفانه سخن می گوید نه عامیانه. راه حل همه این قضایا را ائمه علیهم السلام به ما گفته اند، به این مضمون که ارتباط انسان با آن نطفه اصلی است و سایر چیزها عاریه. در روایات مفهوم «لبس و خلع» آمده است، به این مضمون که جامه ای را در می آوری و جامه ای را می پوشی. این ها تو نیستی. تبدیل شدن مواد آلی به غیر آلی را روایت به «لبس و خلع» تعبیر می کند. تو انسانی مادی هستی، اما ارتباط مادی با آن نطفه اصلی است.

ائمه علیهم السلام کلماتی دارند که در عصر خودشان درک نشده که چه مباحثی را حل و مطرح کرده اند.

فصل چهارم: معنای نذر و ذبح برای غیر خدا

مقدمه

ذیل دو موضوع باید طرح بحث شود: اول، باید ممنوع النذر لغير الله مشخص شود. دوم ما اهلّ به لغير الله و ما ذبح علی التُّصَب. مسیر ما به تعیین ائمه ماست و به دنبال حدیث ابوهریره و مانند او نیستیم .

یکی از مباحثی که ابن تیمیه و به تبع او محمد بن عبدالوهاب مطرح کرده است، ما ذبح علی التُّصَب^۱ و ما اهلّ به لغير الله است. جالب اینجاست که این عمل تا سال آخر حیات طیبه پیامبر اکرم - که به عقیده ایشان «الاسلام ضرب علی الارض بجرانه» (اسلام به تمام آفاق زمین رسید) - ادامه داشته است. اسلام را به شتری تشبیه می کنند که مقدار زیادی غذا خورده است. وقتی روی زمین می خوابد، مساحت زیادی را از آن خود کرده و هر چه بر زمین هست، احساس به ثقل شکم جناب آقا می کند. این تشبیه از نظر ایشان رسا بوده؛ حالا غلط یا درست پای خودشان است. مثل تشبیه نسوان به حیوانات که در عربی برای هر دو از لغت رکوب استفاده می کنند. و در صدد قضاوت در مورد آن نیستیم.

۱. مائده: ۳

۱. ما ذبح علی التُّصَب

شگفتنا! چه زیبا امام صادق علیه السلام می فرماید:

رُوي عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي لَمَّا قَصَيْتُ نُسْكَي لِلْعُمْرَةِ أَتَيْتُ أَهْلِي، وَلَمْ أَقْصِرْ. قَالَ: «عَلَيْكَ بَدَنَةٌ». قَالَ: فَإِنِّي لَمَّا أَرَدْتُ ذَلِكَ مِنْهَا وَلَمْ تَكُنْ قَصَّرْتُ امْتَنَعَتْ. فَلَمَّا غَلَبَتْهَا قَرَضْتُ بَعْضَ شَعْرِهَا بِأَسْنَانِهَا. قَالَ: رَحِمَهَا اللَّهُ، إِنَّمَا كَانَتْ أَفْقَهُ مِنْكَ؛ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ وَ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْءٌ»^۱

از حماد بن عثمان روایت شده است که گفت: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: فدایت شوم، من چون مناسک عمره را انجام دادم، پیش از آنکه تقصیر^۲ کنم به سراغ همسر خود آمدم. امام فرمود: شتری فربه بر ذمه داری. گفت: من این کار را از او خواستم؛ اما در حالی که تقصیر نکرده بود، به آن گردن نهاد. چون بر او غالب شدم، قسمتی از موی خود را با دندانهایش قطع کرد. امام گفت: خدا او را رحمت کناد! زیرا که او دین شناس تر از تو بوده است. تو شتری فربه بر ذمه داری، و او چیزی بر ذمه ندارد.

همه فقها به اجماع می گویند: تقصیر مشروط به حدید نیست، فلذا از طریق دندان می توان بخشی از مو یا ریش را قطع کرد.

در قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۳

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص: ۳۷۸

۲. تقصیر به معنای کوتاه کردن موی سر یا ناخن است که از واجبات حجّ به شمار می رود.

۳. مائده: ۹۰

«انصاب» جمع نصب است. مقصود آیه وجود نصب نیست، بلکه مقصود، عمل عند النصب یعنی «ذبح عند النصب» است. «ما اهلل به لغير الله»، خونی است که برای غیر خدا ریخته شود. این به لحاظ قصد ذابح بود. یا مذبوحی در محل های معین شده یا نشانه گذاری شده (مذبح) برای تقرب به الهه قربانی می شود. عجیب اینجاست که این اصطلاح از شرک به مسیحیت آمده و آن ها در تمامی کلیساهایشان به جای محراب، مذبح دارند. یعنی آنجایی که عکس حضرت مریم و صلیبش و حضرت عیسی به دامن مادرش هست، شبیه به محراب های ماست، ولی به آن مذبح می گویند. البته معلوم نیست در زمان خاتم الانبیاء محراب حفره ای در دیوار بوده یا نه، ممکن است بعدها مسلمانان به تقلید از مسیحیان، این حفره را به عنوان محراب ایجاد کرده و آن را محلی برای قرارگیری امام قرار داده باشند که کسی مزاحم او نشود.

قرآن می فرماید:

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»^۱

پس، از محراب بر قوم خویش درآمد و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش پردازید.

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»^۲

پس در حالی که وی ایستاده [و] در محراب [خود] دعا می کرد، فرشتگان

۱. مریم: ۱۱

۲. آل عمران: ۳۹

او را ندا در دادند که: خداوند تو را به [ولادت] یحیی نوید می دهند که تصدیق کننده [حقانیت] کلمه الله [عیسی] است، و بزرگوار و خویشتن دار [پرهیزنده از زنان] و پیامبری از شایستگان است.

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱

آنک خداوندگارش وی [مریم] را با حُسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد، و زکریا را سرپرست وی قرار داد. زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می شد، نزد او [نوعی] خوراکی می یافت. [می] گفت: ای مریم، این از کجا برای تو [آمده است؟ او در پاسخ می] گفت: این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد، بی شمار روزی می دهد.

پس وجود محراب به معنای محل عبادت، در مسجد پیامبر برای ما قطعی است؛ ولی اینکه حفره‌ای در جدار و محلی برای قرارگیری امام بوده، برای ما روشن نیست. در مساجد قدیم مسلمانان، مثل حرم امیرالمؤمنین علیه السلام و مسجد هندی در نجف، افرادی بودند که در غیر وقت صلاة، در جای خاصی نماز می خواندند. بعضی از این افراد کسانی بودند که باید نماز استیجاری بخوانند. محراب به این مفهوم، یعنی جایی که شخص برای عبادت خود اختصاص داده، نه جایی به صورت حفره که امام در آن قرار می گیرد.

در نظر سنی‌ها تصاعد ارتفاع در سطح محدود است، ولی نزد شیعه

ارتفاع سطح مأموم از امام، محدود به حدّ خاصی نیست. پس گود بودن برای این است که الحاق صورت بگیرد، «بما لا یخرج عادةً عن صدق الایتمام». حال اگر برج ایفل ساخته باشد و برود بالای آن برج، و بعد به امام جماعتی اقتدا کند که در پایین ایستاده باشد، این صدق عرفی اقتدا نیست. اما تا ده متر هم مانعی ندارد. این هم چیزی ست که مقداری از فقه سنی ساخته شده و آمده در فرهنگ دینی ما؛ به خاطر اینکه ما جایی نداریم که از ابتدا فقه امیرالمومنین و اهل بیت علیهم السلام بر آن حاکم بوده باشد.

در ذبح لَحْلِیةِ الْاَکَلِ، قصد قربت، تقرب الی الله و اجماع شرط نیست. یعنی می‌خواهیم مرغ بخوریم، رفتیم شکار، سفر هم للحج بوده، قبل از احرام هم بوده، غذا هم همراه خودمان نداشتیم، فرض کنید یک کبک (حجل) را زنده شکار کردیم و خواستیم ذبح کنیم، شرط نیست که قربة الی الله باشد. یک شرط هست که از نفی اثبات شرط می‌شود.

خداوند می‌فرماید:

«وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»^۱

و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است، مخورید

اهل تسنن می‌گویند که شرطش تسمیه حین الذبح نیست، بلکه تسمیه حین الاکل باشد، کافی است. لذا در فقه آنها چنین آمده که: «سَمِّهِ وَكُلْ». این فقه مسلم ایشان است، شافعی و غیر شافعی هم ندارد. در روایات ما هم «سَمِّهِ وَكُلْ» آمده، ولی من باب استحباب

عند الاكل. این روایات از یک عمل مستحب خبر می‌دهند نه کاری که سبب حلال شدن گوشتی می‌شود که شرط حلیت در آن نیست. حتی الله و بسم الله گفتن در قصد قربت شرط نیست. اگر شخص مسلمان باشد و معتقد به الله، و این را برای حلیت اکل بگوید نه برای تقرب. این اجماع مسلمین است، اما شیعه می‌گوید ترک عمدی نزد ما مجوز اکل ندارد، ولی نزد اهل سنت جواز اکل دارد. می‌گویند اگر ذابح نگفت، خودت «سّمّه و کُلّ». فلذا بعضی از آنان می‌گویند نهی از ذبایح اهل کتاب به لحاظ عدم تسمیه است، نه به جهت اینکه اسلام شرط حلیت ذبیحه است.

نتیجه اینکه اگر بخواهیم به قرآن مجید رجوع کنیم، جواز اکل دو شرط دارد:

۱. تسمیه (یعنی یا الله و بسم الله و سبحان الله و... گفتن)

۲. ما اهلّ به لغير الله نباشد. گاهی عمل برای تقرب است نه برای دواعی انسانی، مثل غذا خوردن خود، ولیمه عروسی و... این ذبح متعارف است و تسمیه لازم دارد. گاهی ذبح برای تقرب است، تقرب الی الله باشد که بدون شک بالاترین مرحله از تسمیه است. یعنی کسی گوسفندی را می‌کشد قربة الی الله، این کشتن مقدمه عملی است که خداوند از آن راضی می‌شود. می‌کشد در اضحیه روز قربان، برای اطعام فقرا. در روایات ما آمده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَهَرِاقَةَ الدِّمَاءِ.^۱

به راستی خداوند اطعام و خون ریختن (یعنی ذبح برای پخش گوشت) را دوست دارد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَهُ رَسُولُ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ: يَقُولُ لَكَ عَمُّكَ: إِنَّا طَلَبْنَا الْعَقِيقَةَ فَلَمْ نَجِدْهَا، فَمَا تَرَى تَتَصَدَّقُ بِمَمْنَاهَا. فَقَالَ: لَا، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَإِرَاقَةَ الدِّمَاءِ.^۱

عبد الله بن بکیر گوید: من در خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ بودم که شخصی از جانب عمویش - عبد الله بن علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ - آمد و گفت: عمویتان می گوید: ما جست و جو کردیم و گوسفند عقیقه پیدا نکردیم، نظر شما چیست؟ آیا می توانیم قیمت آن را صدقه دهیم؟ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ او فرمود: نه. خداوند عز و جل دوست دارد که مردم را خوراک بدهند و خون قربانی را بر زمین بریزند.

۲. ما اهل به لغیر الله

بحث این است که انسان کاری کند که تقرب لغیر الله باشد. تقرب لغیر الله، ما اهل به لغیر الله است، ما ذبح علی النصب است، و الانصاب و الازلام است. سوره مائده در اواخر سال دهم، شاید در حجة الوداع و شاید تماماً در روز عرفه یا متناوباً و قسمت به قسمت نازل شد و پیامبر هم متناوباً مامور به تبلیغ شدند. در جامعه مسلمان عرب آن روز هنوز ایرانی ها وارد اسلام نشده بودند که بخواهیم - مانند صدام و امثال او - بگوییم اگر اسلام خراب شد تقصیر ایرانیان است. عده ای از همین مسلمانان علاوه بر استفاده از خمر و انجام میسر، به حساب اینکه انسان نمی تواند سنت

آباء و اجدادی خود را ترک کند، هر سال به مکان‌هایی می‌رفتند که نشانه گذاری شده بود و برای خدایان خود قربانی می‌کردند. هر قبيله خدای مختص خود را می‌پرستید. شاهد اینک که مخاطبان این آیه مسلمانان اند، این بخش این آیه است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُمْ مُنْتَهُونَ»^۱

شیطان فقط می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه پدید آورد، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد؛ اینک آیا شما دست برمی‌دارید؟

در عمل، عامل دو هدف طولی دارد:

۱. رضایت کسی که از او حاجتی می‌خواهد
 ۲. عملش سبب تقرب به شخصی شود که از او حاجتی می‌خواهد.
- هدف از این جلب رضایت، یا آخرتی محض است، مانند غفران الذنوب؛ یا دنیایی است مثل زیادتی مال، سلامت در بدن، سعه رزق و دفع ظالم؛ یا هر دو قسم از اهداف، هم دنیوی و هم آخرتی.
- جدای از این، عمل دو جنبه دارد:

۱. استفاده کسی که بهره مادی از این عمل می‌برد. چرا؟

خداوند می‌فرماید:

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ

لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَيُبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ»^۱

هرگز [نه] گوشت‌های آنها و نه خون‌هایشان به خدا نخواهد رسید، بلکه [این] تقوای شماست که به او می‌رسد. این گونه [خداوند] آنها را برای شما رام کرد، تا خدا را به پاس آنکه شما را هدایت کرده به بزرگی یاد کنید. و نیکوکاران را مژده ده.

تازه در آنجایی که عمل بدون قصد قربت صحیح نیست که اضاحی باشد، یعنی قربانی‌هایی که شخص حاجی یا غیر حاج در روز قربان انجام می‌دهد.

مستفید مادی غیر الله است، لذا می‌فرماید:

«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُم مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمَعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲

و شتران فربه را برای شما از [جمله] شعایر خدا قرار دادیم. در آنها برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها ببرید، در حالی که برپای ایستاده‌اند. و چون به پهلو درغلتیدند، از آنها بخورید و به تنگدست [سائل] و به بینوا [ی غیر سائل] بخورانید. این گونه آنها را برای شما رام کردیم، امید که شکر گزارید.

در جایی دیگر می‌فرماید:

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ

۱. حج: ۳۷

۲. حج: ۳۶

بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ^۱

تا شاهد منافع خود باشند، و نام خدا را در روزهای معلومی بر دامهای زبان بسته‌ای که روزی آنان کرده است ببرند. اینک، از آنها بخورید و به درمانده نیازمند بخورانید.

هدف معنوی این است که شخص، ثواب عملش را به کسی تقدیم کند که مقرب عندالله است؛ تا آن شخص به نحوه‌ای که در شفاعت بیان شد، شفیع فاعل نزد خداوند متعال باشد. آنچه در بین مسلمانان و شیعه متعارف است، نذر است. مثلاً شخص نذر می‌کند که برای حضرت عباس ع قربانی کند، چه یک عدد، چه مثل عرب‌ها صد عدد. برای چه؟ برای اینکه نزد خداوند حاجتی دارد و حضرت عباس ع را نزد خداوند مقرب می‌داند. مستفید مادی در اینجا مردم‌اند.

البته کسانی که استفاده مادی می‌برند، قاعدتاً باید کسانی باشند که محبوب‌اند نزد کسی که بناست عندالله شفیع باشد، مانند فقرای شیعه. شاهدش این است که سنی ذبح می‌کند، ولی سنی دعوت می‌کند.

معنای «ذبح لغیرالله» این نیست که «آکل لغیرالله» باشد، در مقابل این که «آکل لله» باشد. این هم نیست که ثواب و نفع مادی آن به خدا برسد، تقوای من نیز به الله سودی نمی‌رساند. احتیاط معنوی و تقوا تقرب الی الله است، و اینکه امر و نهی الهی در شخص، ایجاد باعث و زاجر بکند. «ما اهل لغیرهم» به واسطه رسیدن ثواب به جز خدا، ایجاد نمی‌شود. اگر ثوابی هم به خدا نرسد، الله «مثیب لا یتاب» است. مقصود این است که

این اهدا ثواب در عرض الله باشد، یعنی ممکن است هدف از عمل یک مومن بالله، ذبح برای حضرت عباس علیه السلام باشد. در واقع ثوابش را به حضرت عباس علیه السلام هدیه کند. مستفید هم کسانی اند که خدا و حضرت عباس علیه السلام از استفاده ایشان راضی هستند. اصل هدف و اصل نتیجه عمل، تقرب به الله تبارک و تعالی است، با این توضیح که تقرب به حضرت عباس علیه السلام یا سایر اولیاء الله و ائمه تقرب به خود خداست. پس ما اهل لغیر الله، یعنی ما ذُبح علی النصب و انصاب. هدف مشرک تقرب به غیر از خداوند است که همان الهه ی مخصوص قوم و قبیله خود اوست.

در قرآن می فرماید:

«وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً»^۱

این عبارت در قرآن مکرراً ذکر شده است.

عمل مسلمان، خواه از نظر فقه اسلامی، شیعی و امامی صحیح باشد یا نباشد، ما اهل به لغیر الله نیست.

سنی ها مواسم متعددی دارند، مثلاً همین الآن در قاهره موسم احمدی بدوی است.^۲

موسم دیگر، موسم رفاعی است.^۳ قبر او در عراق است و آن منطقه همگی شیعه نشین اند. هر سال بر سر مزار او عده ای جمع می شوند، گوسفند می کشند و آداب و رسومی به جا می آورند. البته عبادت ایشان مصداق این

۱. یس: ۷۴.

۲. صوفی و بنیانگذار فرقه درویشان احمدیه در مصر است.

۳. معروف به ابن رفاعی، از عرفای شافعی قرن ششم و مؤسس طریقت رفاعیه می باشد.

آیه است: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۱. همان طبل زدن، گاهی سیخ به بدن فرو کردن و امثالهم. البته قادریه مقیدند که به بدنشان سیخ فرو کنند. رفاعیه و بدویه مقید به این کار نیستند. مار و موجودات این چنینی هم فراوان می خوردند. اگر یک مسلمان شیعه به آنجا برود، گوشتی را که آنها ذبح می کنند، نمی تواند بخورد، چون «ما ذُبحَ لِغَيْرِ اللَّهِ» است. ممکن است «ذبح لله» باشد، ولی شخصی را که عدو خداست، مقرب قرار داده اند.

فرض کنید من نمی دانم هنوز در مذبح مسیحی ها، هنوز چیزی ذبح می شود یا نه. صراحتاً می گویند زمانی که شخص به نیت دخول در لفظی شبیه به دولة المسيح آب مقدس را بخورد، تبدیل می شود به دم مسیح، و آن خمیر تبدیل می شود به لحم مسیح. در واقع آب مقدس و آن خمیر تبدیل به رمز شده است. آن شبی که حضرت مسیح با حواریین بود، به آنها گفت: اگر این شراب را بخورید در بدنتان تبدیل می شود به خونی که از خون من است، و این خمیر نپخته هم لحم من خواهد شد. این آب مقدس به منزله همان شراب است و این خمیر هم همان فتیر است.

حال در آنجا اگر ذبیحه ای به مسلمان بدهند، باز هم شخص نمی تواند از آن بخورد. درست است که عبادت و تقرب شرکی و لغیرالله نیست، اما خرابکاری ای در این وسط وجود دارد که مسیح را «الله مجسد» می دانند. این تجسد به نحو امتزاج یا به نحو اتحاد است. بعد از مجمع مسیحیان در نیقیه در سال ۳۰۳ میلادی که قرار شد امپراطور کنستانتین وارد مسیحیت شود و نخستین

۱. انفال: ۳۵ (و نمازشان در خانه [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود، پس به سزای آنکه کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید!)

امپراطوری مسیحیت در عالم شکل بگیرد، چند چیز مطرح شد. یکی از آن موارد این بود که بدعه آریوسی‌ها طرد شد. آریوس یکی از حواریون یا یکی از اتباع حواریون بود که در آن روز پیروان زیادی هم داشت می‌گفت: مسیح عبد و رسول خداست و مقرب الی الله بود، نه جزئی از اله. می‌گفتند مسیح از لاهوت بود و غیر لاهوت یعنی ناسوت. بین ایشان بحث بود که این دو، به نحو امتزاج است یا به نحو اتحاد. یعنی در مسیح جزء الهی با جزء انسانی امتزاج دارند. واقعاً بشر می‌تواند با تجزیه و آزمایش این جزء بشری را از جزء الهی جدا کند یا نه!

ما ذُبح لغير الله، ما ذُبح على النصب و الانصباب یک عمل عبادی و مذهبی عند الانصباب و الازلام است نه عملی مثل خمر و میسر که ناشی از شهوت و هواست.

حدیث امام باقر علیه السلام

در قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»^۱.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«أَمَّا الْخَمْرُ فَكُلُّ مُسْكِرٍ مِنَ الشَّرَابِ، إِذَا حُمِّرَ فَهُوَ حَمْرٌ. وَمَا أَشْكُرُ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ. وَذَلِكَ أَنَّ...^۲ شَرِبْتُ قَبْلَ أَنْ يُحَرَّمَ الْخَمْرُ، فَسَكِرْتُ، فَجَعَلَ يَقُولُ

۱. مائده: ۹۰.

۲. در اینجا امام علیه السلام یکی از چهره‌های سرشناس صدر اسلام را نام برده‌اند. به منابع رجوع کنید.

الشَّعْرَ وَيَبْكِي عَلَى قَتْلِ الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ. فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: اللَّهُمَّ
أَمْسِكْ عَلَى لِسَانِهِ. فَأَمْسَكَ عَلَى لِسَانِهِ، فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الشُّكْرُ.
فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَحْرِيمَهَا بَعْدَ ذَلِكَ.

وَإِنَّمَا كَانَتِ الْحُمْرُ يَوْمَ حُرِّمَتْ بِالْمَدِينَةِ فَضِيحَ الْبُسْرِ وَالثَّمْرِ. فَلَمَّا نَزَلَ
تَحْرِيمُهَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَعَدَ فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ دَعَا بِأَنْبِيَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا
يَنْبِذُونَ فِيهَا؛ فَكَفَّهَا كُلَّهَا وَقَالَ: هَذِهِ كُلُّهَا حُمْرٌ وَقَدْ حَرَّمَهَا اللَّهُ. فَكَانَ
أَكْثَرُ شَيْءٍ أُكْفِيَ فِي ذَلِكَ يَوْمٍ مِنَ الْأَشْرِبَةِ الْفَضِيحِ، وَلَا أَعْلَمُ أَكْفِيَ يَوْمٍ
مِنْ حُمْرِ الْعَنْبِ شَيْءٌ إِلَّا إِنَاءً وَاحِدًا كَانَ فِيهِ زَيْبٌ وَتَمَّرٌ جَمِيعًا. فَأَمَّا عَصِيرُ
الْعَنْبِ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ بِالْمَدِينَةِ مِنْهُ شَيْءٌ حَرَّمَ اللَّهُ الْحُمْرَ قَلِيلًا وَكَثِيرًا وَ
بَيْعَهَا وَشِرَاءَهَا وَالْإِنْتِفَاعَ بِهَا...

فَأَمَّا الْمَيْسِرُ، فَالْتَزُدُ وَالشَّطْرُنْجُ وَكُلُّ قِتَارٍ مَيْسِرٌ. وَأَمَّا الْأَنْصَابُ، فَالْأَوْثَانُ
الَّتِي كَانَ يَعْبُدُهَا الْمُشْرِكُونَ. وَأَمَّا الْأَزْلَامُ، فَالْقِدَاحُ الَّتِي كَانَتْ تَسْتَقْسِمُ بِهَا
مُشْرِكُو الْعَرَبِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ. كُلُّ هَذَا بَيْعُهُ وَشِرَاؤُهُ وَالْإِنْتِفَاعُ بِشَيْءٍ مِنْ
هَذَا حَرَامٌ مِنَ اللَّهِ مُحَرَّمٌ. وَهُوَ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ. وَقَرَنَ اللَّهُ الْحُمْرَ
وَ الْمَيْسِرَ مَعَ الْأَوْثَانِ»^۱.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۳۱؛ القمی، ج ۱، ص ۱۸۰؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۸۰.
ابن حجر در فتح الباری ج ۱۰ ص ۳۱ گروهی از چهره‌های سرشناس صدر
اسلام را که به شرب خمر می‌پرداختند، نام می‌برد. همچنین زمخشری -
از علمای بزرگ اهل سنت که ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۱ با
تحلیل فراوان از او یاد کرده و لقب علامه را به وی می‌دهد - در کتاب ربیع
الأبرار می‌نویسد: «أنزل الله تعالی فی الخمر ثلاث آیات، أولها «یسألونک عن الخمر
والمیسر...»، فكان المسلمون بین شارب وتارک، إلی أن شرب رجل ودخل فی
الصلاة فهجر، فنزلت: «یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سکاری»، فشربها

درباره‌ی خمر باید گفت: هر شراب مسکری اگر بماند و تخمیر شود، خمر محسوب می‌شود. و آنچه زیاد آن مست می‌کند، کم آن نیز حرام است. این به خاطر این است که... قبل از اینکه شراب حرام شود، باده نوشیده بود و مست شده بود و شروع به خواندن شعر کرد و بر کشته شدگان مشرکین اهل بدر می‌گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را شنید و فرمود: «خداوند! جلوی دهانش را بگیر»، و خداوند نیز چنین کرد. او سخن نگفت تا اینکه مستی از او برطرف

من شرب من المسلمین... فبلغ ذلك رسول الله صلي الله عليه (و آله) وسلم، فخرج مغضباً يجر رداءه، ورفع شيئاً كان في يده ليضربه، فقال: أعود بالله من غضب الله ورسوله. فأنزل الله تعالى: «إنما يريد الشيطان... إلي قوله: فهل أنتم متبهون». فقال... : انتهينا. (ربيع الأبرار، زمخشری، ج ۱، ص ۳۹۸، و با کمی تغییر در تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۸۶۳؛ هر دو منبع طبق برنامه المكتبة الشاملة الكبرى، الإصدار الثاني). خداوند متعال در مورد شراب سه آیه نازل کرد. نخستین آنها: «از تو در مورد شراب و قمار می‌پرسند...»؛ پس عده‌ای از مسلمانان شراب خورده و عده‌ای آن را ترک کردند؛ تا زمانی که شخصی از ایشان شراب خورد و به نماز ایستاد و هذیان گفت. در مرحله بعد آیه نازل شد که: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید»؛ باز عده‌ای از مسلمانان از آن خوردند؛ تا این که... شراب خورد و سپس استخوان فک شتری را برداشت و با آن استخوان سر عبد الرحمن بن عوف را شکست و برای کشتگان بدر (از کفار) با شعر اسود بن عبد یغوث مرثیه خواند که: کسانی که در آن چاه بودند؛ چاه بدر!!!... خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله) وسلم رسید. آن حضرت با عصبانیت - در حالی که ردای خود را بر روی زمین می‌کشیدند - بیرون آمدند و چیزی را از روی زمین برداشتند و در دست گرفتند تا (با آن) آن شخص را بزنند. وی گفت: پناه می‌برم به خدا از غضب خدا و رسولش. سپس خداوند آیه نازل فرمود که: «به درستی که شیطان می‌خواهد... آیا شما دست بر می‌دارید (از شراب خوردن)؟» آن شخص گفت: دست برداشتیم.

شد، و پس از آن، خداوند دستور حرام کردن آن را بر پیامبر ﷺ نازل کرد. روزی که باده در مدینه، حرام اعلام شد، در این شهر، فقط شراب فُضیخ بسر و تَمَر وجود داشت و هنگامی که دستور حرام کردن آن نازل شد، پیامبر ﷺ بیرون رفت و در مسجد نشست و سپس خواست تا ظرفهای شراب را که در آن شراب می‌گرفتند، حاضر کنند.

سپس آن ظرفها را واژگون و خالی کرد و فرمود: همه‌ی این‌ها شراب است و خداوند آن را تحریم کرده است. بیشترین شرابی که در آن روز بر زمین ریخته شد، شراب فُضیخ بود و در آن روز، ظرف شراب انگوری را سراغ ندارم که واژگون شده باشد؛ تنها یک ظرف که در آن کشمش و خرما بود، واژگون شد. در آن زمان در مدینه، شراب انگور یافت نمی‌شد. خداوند، باده را چه کم و چه زیاد، خرید و فروش خمر و سودجویی از آن را حرام کرده است.

میسر، تخته نرد و شطرنج است و هر قُماری مَیسِر محسوب می‌شود. أنصاب یعنی بت‌هایی که کافران آن‌ها را می‌پرستیدند و ازلام یعنی تیرهایی که مشرکان عرب با آن چیزهایی را تقسیم می‌کردند که از رسوم دوره‌ی جاهلی است....

همه‌ی این موارد - اعم از خرید و فروش و بهره‌جویی از آن - از سوی خدا، حرام مؤکد اعلام شده و کار پلیدی از کارهای شیطان است. و خداوند حکم خَمَر و مَیسِر را برابر با حکم بت‌پرستی دانسته است.

یکی دیگر از چهره‌های مشهور صدر اسلام که خود را مجتهد و فحل می‌دانست، می‌گفت: محرم سکر است و من به مقداری شراب می‌خورم که در من ایجاد سکر نمی‌کند. اگر کسی به این میزان شراب بخورد، چون

عادت ندارد، من او را حد می‌زنم؛ ولی چون خودم عادت دارم اشکالی ندارد!

۱. در زمینه توجیهات برخی از مشاهیر صدر اسلام برای شرب مسکر بنگرید: جامع مسانید اَبی حنیفة، محمد بن محمود خوارزمی، ج ۲ ص ۱۹۲؛ المبسوط، سرخسی حنفی، ج ۲۴ ص ۸، ۱۱.
محمد بن محمود خوارزمی از بزرگان اهل تسنن در کتاب جامع مسانید اَبو حنیفه می‌گوید:

عن حماد عن ابراهيم عن...، أتى بأعرابي قد سكر فطلب له عذر فلما أعياه قال: احسوه فإن صحى فاجلدوه، ودعا... بفضله ودعا بماء فصبه عليه فكسره ثم شرب وسقى أصحابه، ثم قال: هكذا فاكسروه بالماء إذا غلبكم شيطانه، قال: وكان يحب الشراب الشديد.

جامع المسانيد اَبی حنیفة، ج ۲، ص ۱۹۲
بیابانگردی را که مست شده بود به نزد او آوردند؛ عده‌ای برای آن بیابانگرد طلب بخشش کردند؛ اما وقتی پذیرفته نشد،... گفت: او را زندانی کنید تا زمانی که به خود آید و سپس او را شلاق بزنید. سپس خودش اَبی طلبیده بر روی همان شراب ریخته و آن را رقیق کرده و نوشید و به دیگران نیز نوشاند.
سپس گفت: اگر شیطان شراب بر شما غالب شد، این چنین آن را با آب رقیق سازید! وی شراب غلیظ را دوست داشت!

و سرخسی فقیه مشهور حنفی مذهب در کتاب المبسوط می‌گوید:
وقد بینا أن المسکر ما یتعقبه السکر وهو الکأس الآخر وعن ابراهيم رحمه الله قال أتى فلان رضي الله عنه بأعرابي سكران معه إداوة من نبيذ مثلث فأراد فلان رضي الله عنه أن يجعل له مخرجاً فما أعياه إلا ذهاب عقله فأمر به فحبس حتى صحا ثم ضربه الحد ودعا بإداوته وبها نبيذ فذاقه فقال أوه هذا فعل به هذا الفعل فصب منها في إناء ثم صب عليه الماء فشرّب وسقى أصحابه وقال إذا رابكم شرابكم فاكسروه بالماء. المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۱.

و ما بیان کردیم که مسکر آن چیزی است که با نوشیدن آن شخص مست شود! یعنی آخرین پیمانہ (پس تا قبل از آن مسکر نیست و حرام نیست!) و از ابراهیم روایت شده

آنچه حرام است، ایجاد حالت سکر است و اگر شخص مطمئن بود آن مقداری که شراب می خورد او را مست نمی کند، اشکالی ندارد. مثل مباشرت نساء است، آن مباشرتی حرام است که در حالت خاصی باشد یا همراه با خروج شیء خاص!

این مضمون که گفته اند: «ینظرون الی ائمتهم و اولیائهم کما کان المشرکون ینظرون لآهتهم» خطایی بین است.

مبدأ نهایی مشرکان در عرض خدا بود. در اینجا حضرت حق جل و علا نه مستفید از عمل من است و نه مستفید از ثواب من، که بگویم ثوابش هدیه به درگاه الهی باشد. بلکه مثبت منم و کاری که می خواهم ثوابش به من برسد، خواه به درجات آخرتی مثل بناء مساجد و بازسازی قبور ائمه و امثالهم. البته نه اینکه منت بر سر خدا یا امام رضا علیه السلام بگذاریم بابت اندک

است که گفت: بیابانگردی مست را به نزد وی آورده که همراه با او مشکی از نبید غلیظ شده بود؛ پس وی خواست که برای او راهکاری قرار دهد؛ هیچ راهی به ذهنش نرسید مگر اینکه آن بیابانگرد اکنون عقل ندارد؛ پس دستور داد تا او را زندانی کرده تا زمانی که هوشش سر جای خود باز گردد و سپس او را حد زد؛ و سپس مشک او را طلبیده در حالی که در آن نبید بود؛ پس از آن چشید و گفت: وای! این با او چنین کرده است! پس مقداری از آن را در ظرفی ریخته و بر روی آن آب ریخت و از آن نوشید و به یارانش نیز نشانید و گفت: اگر مایل به این شراب شدید، مستی آن را با آب از بین ببرید!

وی همچنین می گوید:

وعن فلان (رض) أنه أتى بنبيذ الزبيب فدعا بماء وصبه عليه وشرب، وقال: أن لبنيد زبيب الطائف غراما.

المبسوط، ج ۲۴، ص ۸.

از او روایت شده است که برای او نبیدی آوردند؛ پس آبی آورده و بر روی آن ریخت و از آن نوشید و سپس گفت: شراب کشمش طائف ارزشمند است!

مالی که برای حرمش خرج کرده ایم.

پس در این قضیه تشبیه شیعه امیرالمومنین علیه السلام - که آنها را روافض می نامند - به مشرکان حرف بی جایی است. ما کاری با حدیث های عامه نداریم، مسئله ما کلام الهی است. و چون حجّت است، باید معنای صحیح آن فهمیده شود.

پس معنایی که آنان می خواهند از عباراتی مانند: ما اهلّ به لغیر الله، ما ذبح علی النصب، الانصاب و الاّلام و... استفاده کنند، مغلطه ای است که با کمترین دقت حلّ آن واضح می شود.

فصل پنجم:

توسل

نقد کلام ابن تیمیه در باب توسل

توسل یعنی حاجت خواهی از غیر خدا. یک شکل از توسل این است که شخص مورد نظر حاجت من را از خدا بخواهد و خداوند به من عطا کند، یا من از شخص بخواهم و او به وسیله قدرتی که خداوند به او داده است، حاجت من را بدهد.

مورد دوم معنای تجریدی و سیلت است، یعنی: «توسل الی الحاجة من غیر الله تعالی». اساس حرف ابن تیمیه در کتاب «قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة» چند مطلب است:

اول: توسل به فردی غیر از خداوند متعال.^۱

۱. فهذه الأنواع من خطاب الملائكة والأنبياء والصالحين بعد موتهم عند قبورهم وفي مغيبهم، وخطاب تماثيلهم، هو من أعظم أنواع الشرك الموجود في المشركين من غير أهل الكتاب، وفي مبتدعة أهل الكتاب والمسلمين الذين أحدثوا من الشرك والعبادات ما لم يأذن به الله تعالى، قال الله تعالى [٤٢: ٢١]: {أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ سَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ}. فإن دعاء الملائكة والأنبياء بعد موتهم وفي مغيبهم وسؤالهم والاستغاثة بهم والاستشفاع بهم في هذه الحال - و[نصب] تماثيلهم بمعنى طلب الشفاعة منهم - هو من الدين الذي لم يشرعه الله ولا ابتعث به رسولا ولا أنزل به كتاباً. (قاعدة جلیلة، ص ٢٥)

دوم: نذر به غیر الله. او نذور برای قبور صالحین، انبیاء و ائمه را از مصادیق نذر به غیر الله می‌داند.^۱

سوم: ذبح به غیر الله. او قربانی‌های شیعیان را از مصادیق ذبح به غیر الله می‌داند. همچنین آیه «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»^۲ را شامل آنها بر می‌شمرد.

چهارم: زیارت اهل قبور^۳.

نکته: از الطاف جلیه الهی بر ما این است که ما دین خود را از دو جا گرفتیم: یکی کتاب خدا، که بین شیعه و سنی مشترک است، و دیگری سنتی که از راه ائمه علیهم‌السلام به ما رسیده است. آنچه می‌توانند ما را به قبول آن ملزم کنند، «ما دلّ علیه القرآن العزیز» است، یعنی اگر ثابت کردند فلان مطلب مدلول کتاب الهی است، ما ملزم به اتباع از آن هستیم. بدون آن برای سنتی که از غیر طریق اهل بیت علیهم‌السلام رسیده باشد، هیچ ارزشی قائل نیستیم.

مبنای عمل شیعه

ما در فقه روش و استنباطات خاصی داریم که مورد اجماع فقهای امامیه است. اکثر این اجماعات بر خلاف فقه عامه است، مثل: کیفیت صلاة، کیفیت وضو، نواقض وضو. مثلاً ما نوم غالب را ناقض وضو می‌دانیم، ولی عامه

۱. وقد اتفق العلماء على أنه لا يجوز لأحد أن ينذر لغير الله لالنبى ولا لغير نبى، وأن هذا نذر شرك لا يوفى به. (همان، ص ۲۳۰)

۲. انعام: ۱۲۱

۳. وأما الزيارة البدعية؛ فهي التي يقصد بها أن يطلب من الميت الحوائج، أو يطلب منه الدعاء والشفاعة، أو يقصد الدعاء عند قبره لظن القاصد أن ذلك أجرب للدعاء. (همان

ص ۳۴)

می‌گویند نوم ناقض وضو نیست^۱. می‌گویند: نوم برخی از مواضع بدن انسان را شل می‌کند که در نهایت سبب خروج چیزهایی از انسان می‌شود. اگر طوری بخوابد که آن قسمت از بدنش سفت باشد یا چیزی بگذارد مثل چوب پنبه، که از او حدثنی سر نزنند، وضویش باطل نمی‌شود.

شیخ بهائی در برخی از اشعار خود با اشاره به این حکم آنها با طنز خاص خود می‌گوید:

بود در شهر هری، بیوه زنی

کهنه زندی، حيله سازی، پرفنی...

نیت و آداب این محکم وضو

یک ره از روی کرم، با من بگو

این وضو از سنگ و رو محکمتر است

این وضو نبود، سد اسکندر است

پس ما در فقه مسلک خاص خود را داریم؛ این تفاوت به خاطر این نیست که منابع استنباطی عامه را قبول داریم، ولی استنباط ما متفاوت باشد. خیر؛ ما هیچ کدام از منابع آنان را قبول نداریم، بلکه در تمام مباحث، مثل طهارت و صلاة و صوم و...، از ائمه علیهم السلام تبعیت می‌کنیم. همچنین در

۱. الْمَسْأَلَةُ السَّابِعَةُ: وَقَدْ شَدَّ قَوْمٌ فَأَوْجَبُوا الْوُضُوءَ مِنْ حَمْلِ الْمَتِّ، وَفِيهِ أَثَرٌ ضَعِيفٌ «مَنْ غَسَلَ مِيْتًا فَلْيَغْتَسِلْ، وَمَنْ حَمَلَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ». وَيُنْبَغِي أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ جُمْهُورَ الْعُلَمَاءِ أَوْجَبُوا الْوُضُوءَ مِنْ زَوَالِ الْعَقْلِ بِأَيِّ نَوْعٍ كَانَ، مِنْ قَبْلِ إِعْمَاءٍ أَوْ جُنُونٍ أَوْ سُكْرِ، وَهَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ قَاسُوهُ عَلَى النَّوْمِ، أَعْنِي أَنَّهُمْ رَأَوْا أَنَّهُ إِذَا كَانَ النَّوْمُ يُوجِبُ الْوُضُوءَ فِي الْحَالَةِ الَّتِي هِيَ سَبَبٌ لِلْحَدِيثِ غَالِبًا، وَهُوَ الْإِسْتِثْقَالُ، فَأَخْرَى أَنْ يَكُونَ ذَهَابُ الْعَقْلِ سَبَبًا لِذَلِكَ (بداية المجتهد ونهاية المقتصد، ج ۱ ص ۴۶).

باب مسائلی مانند دعا، توسل، زیارت قبور، نذر برای اهل قبور، صدقه دادن برای اهل قبور، قربانی کردن مثلاً برای سیدالشهدا، حضرت عباس علیه السلام یا هر ویلی از اولیای خدا که ما ولایتش را قبول داریم؛ نه مثل عبدالقادر گیلانی^۱، سهروردی^۲ یا شیخ ابواسحاق کازرونی^۳.

اگر روایات فضیلت یا امر به زیارت خاتم الانبیاء، امیرالمومنین و سیدالشهدا علیه السلام را جمع کنیم، از متواتر هم فراتر است. فقط صدها روایت در فضیلت زیارت سیدالشهدا علیه السلام در اوقاتی مانند شب نصف شعبان، لیالی قدر، عید فطر و قربان و روز عاشورا، از ناحیه مقدسه معصومان رسیده است.

به این حدیث امام صادق علیه السلام که جناب ابن قولویه روایت کرده، توجه فرمایید.

عَنْ جَابِرِ الْمُجَفِّيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ. فَقَالَ لِي: هُوَ لَاءِ زُورًاؤُ اللَّهُ؛ وَ حَقٌّ عَلَى الْمُزُورِ أَنْ يُكْرِمَ الزَّائِرَ مَنْ بَاتَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَيْلَةً

۱. ابومحمد عبدالقادر گیلانی (۴۷۱-۵۶۱ ق/ ۱۰۷۸-۱۱۶۶ م)، ملقب به محی الدین، صوفی و شاعر ایرانی قرن پنجم و ششم قمری است. عبدالقادر گیلانی (یا جیلی) از مشاهیر مشایخ صوفیه است که یکی از طریقت‌های مهم صوفیانه در جهان اسلام، یعنی طریقت قادریه، به وی منسوب است.

۲. شهاب الدین یحیی سهروردی (۵۴۹ق-۵۸۷ق) معروف به شیخ اشراق، از فیلسوفان نامدار مسلمان و مؤسس فلسفه اشراق. وی در زمینه فلسفه و حکمت اسلامی آثار متعددی دارد که مهمترین آنها، کتاب حکمة الاشراق است.

۳. شیخ ابواسحاق کازرونی (۴۲۶-۳۵۲ ق) بنیانگذار سلسله کازرونیه و صوفی نامدار قرن چهارم هجری است. اکنون در کازرون بقعه‌ای دارد و از اقطاب متصوفه شدید در سنی‌گری است. پیروان آن‌ها رنگی از شیعه‌گری به او می‌زنند و مردم ساده لوح باور می‌کنند.

۴. درباره‌ی تعبیر زوار الله بنگرید به توضیح علامه مجلسی در: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص: ۳۶۱، ملاذ الأخبار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۹، ص: ۵۱،

عَاشُورَاءَ، لَقِيَ اللَّهَ مُلْطَخًا بِدِمِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ كَأَنَّمَا قُتِلَ مَعَهُ فِي عَزَّيْتِهِ. وَقَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَيَّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ وَبَاتَ عِنْدَهُ، كَانَ كَمَنْ اسْتَشْهَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ.^۱

جابر گفت: در روز عاشوراء محضر مبارک حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام رسیدم، حضرت به من فرمودند: این گروه (زائرین ابا عبد الله الحسین علیه السلام) زوار خدا بوده و بر مزور واجب است که زائر را اکرام نماید، کسی که نزد قبر مطهر حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام در شب عاشوراء بیتوته کند روز قیامت خدا را ملاقات می‌کند در حالی که به خون خودش آلوده بوده گویا در رکاب حضرت ابا عبد الله علیه السلام در عرصه کربلا شهید گشته است. و نیز فرمودند: و کسی که قبر امام حسین علیه السلام را روز عاشوراء زیارت کرده و بالای قبر بیتوته نماید مثل کسی است که در مقابل آن حضرت شهید شده باشد.

این خیلی مقام بزرگی است! مرحوم سید عبدالرزاق مرقم^۲ می‌فرمود: شخص زائر باید بعد از زیارت روز عاشورا، شب یازدهم در کربلا بماند، نه اینکه شب دهم در کربلا بماند و روز عاشورا به زیارت برود.

یکی از علامات مؤمن زیارت اربعین است. تفسیر آن هم زیارت سید الشهداء علیه السلام

۱. کامل الزیارات، ص: ۱۷۳

۲. سید عبد الرزاق موسوی مرقم (م ۱۳۹۱ هـ. ق) عالمی پرکار و در خانواده روحانی و متقی به دنیا آمد، سلسله نسب او به امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد. وی در سال ۱۳۱۶ هـ. ق در نجف اشرف دیده به جهان گشود. در علوم عقلی و نقلی به درجات والای علم و دانش رسیده و از محضر بزرگان علم و ادب فیض برده است. او در اصول، فقه، حدیث، ادبیات، فلسفه، درایه و حکمت متبحر و صاحب نظر بوده و مورد اعتماد و وثوق همه بوده است ولی این همه علم و مکانت و جایگاه او را مغرور نکرده اهل فخر و فروشی نشد و با مردم با تواضع و خاکساری برخورد می‌کرد. سید بزرگوار سرانجام در سال ۱۳۹۱ هـ. ق به رحمت الهی پیوست.

است، نه زیارت مؤمن یا قابوس بن وشمگیر^۱ در گرگان! ما در این جهت از ائمه علیهم السلام تبعیت می‌کنیم و اعتنایی به کلام مخالفان نمی‌کنیم.

پیروی شیعه از سنت رسول الله در وضو

اگر کسی به من بگوید: چرا این طور وضو می‌گیری؟ می‌گویم: امام باقر علیه السلام به من چنین آموخته است:

أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وُضوءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَأَخَذَ بِكَفِّهِ الْيُمْنَى كَفًّا مِنْ مَاءٍ، فَغَسَلَ بِهِ وَجْهَهُ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى كَفًّا مِنْ مَاءٍ، فَغَسَلَ بِهِ يَدَهُ الْيُمْنَى. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى كَفًّا مِنْ مَاءٍ، فَغَسَلَ بِهِ يَدَهُ الْيُسْرَى. ثُمَّ مَسَحَ بِفُضْلِ يَدَيْهِ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ.^۲

بکیر بن اعین گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: آیا وضوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای شما بازگو نمایم؟

پس حضرتش با دست راست خود کفی آب برداشت و صورت خود را شست. آن‌گاه با دست چپ کفی آب برداشت و دست راست خود را شست، سپس با دست راست خود کفی آب برداشت و دست چپ خود را شست آن‌گاه با مانده آب به سر و دو پایش مسح کرد.

ما وضوی پیامبر را از ائمه علیهم السلام آموختیم. اگر در قرآن آیه‌ای باشد که شیوه‌ای به جز شیوه وضو گرفتن اهل بیت علیهم السلام را بیان کند، برای ما شبهه ایجاد خواهد شد. اما اگر آیه مخالف نباشد، سبب شبهه و طعن دیگران بر ماست.

۱. شمس المعالی لقب قابوس بن وشمگیر، چهارمین پادشاه از سلسله آل زیار است. او بعد از مرگ بهستون، با کمک سامانیان به قدرت رسید. خلیفه عباسی فرمان و خلعت حکومت طبرستان و گرگان را برای او صادر کرد و به او لقب شمس المعالی داد.

در جواب پرسش یا طعن آنها می‌گوییم: ما این شیوه را از اهل بیت علیهم‌السلام آموختیم و ثابت می‌کنیم که کلام اهل بیت علیهم‌السلام خلاف آیه قرآن نیست.

در قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون به [عزم] نماز برخیزید، صورت و دستهایتان را تا آرنج بشوید؛ و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید. و اگر جنب باشید، خود را پاک کنید [غسل نمایید]. و اگر بیمار یا در سفر باشید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده اید و آبی نیافتید؛ پس با خاک پاک تیمم کنید، و از آن به صورت و دستهایتان بکشید. خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک، و نعمتش را بر شما تمام گرداند؛ باشد که سپاس [او] بدارید.

اینکه در پاسخ دادن به آن‌ها، به آیات قرآن استناد کردیم، دلیل بر این نیست که کلام ائمه علیهم‌السلام برای ما حجیت ندارد، بلکه به خاطر سوء استفاده یا سوء فهم ایشان نسبت به آیات قرآن کریم است.^۲

۱. مائده: ۶

۲. زمانی که مرحوم سید محمد باقر صدر مشغول تالیف فلسفتنا بود، حزب تقی الدین نهانی که از احزاب اسلامی قوی اردن بود، بسیاری از مردم بخصوص شمار

زیادی از جوانان شیعه را به راه انحراف کشانده بود. سه نسخه از کتاب او را آوردند تا علمای شیعه پیرامون کتاب نظری بدهند تا نظر ایشان در این کتاب چاپ شود. او می خواست تا شیعیان به تبع از علمای خود به عضویت این حزب در بیایند. اهل سنت نیز به تبع فکر و عقیده خود. در این کتاب حمله شدیدی به امامت شیعه شده بود. از این سه نسخه، یک نسخه برای من، یک نسخه برای آقای خوبی و یک نسخه هم برای سید محمد باقر صدر ارسال شده بود. آقای خوبی به من گفتند پاسخی به این کتاب بنویس. گفتم آقای صدر مشغول تالیف است و من هم از آنچه می نویسد مطلع هستم، نمی خواهم که دوتا نظر وجود داشته باشد. شأن شما هم اجل از این است که بخواهید پاسخی بدهید. ضمناً اگر در این پاسخها اختلافی باشد تبدیل به دستاویزی برای طعن ایشان می شود که ببینید علمای شیعه در فلان مباحث باهم اختلاف دارند. بعدها متوجه شدم آقای خوبی به جهاتی به سید محمد مهدی خراسان گفته بودند که علاوه بر آقای صدر پاسخی بر این کتاب بنویسد. در شب های ماه رمضان یک نفر از بیت کواز به معنای کوزه گر (بیت منسوب به شیخ صالح کواز) و نماینده حزب التحریر که یک سنی بود از بغداد به خانه سید محمد باقر صدر می آمدند و درباره کتاب الخلافة او الامامة العظمی گفتگو می کردند، البته خانه، خانه ی سید اسماعیل صدر بود و در آن زمان هنوز سید محمد باقر ازدواج نکرده بود. تا شروع می کردیم به صحبت، می گفتند: این امامة الصلاة متفق علیه است در مذاهب چهارگانه. گفتم: اگر اجماع مذاهب اربعه نزد ما اعتبار داشت چرا مذهب پنجم را احداث کردیم؟ آقا سید محمد باقر خودش را گرفت و آقا سید اسماعیل خندید و گفت: دست بر نمی دارید؟ این به آن معناست که اتفاق نظر مذاهب اربعه برای ما ارزشی ندارد. مطمئن باشید تا زمانی که سنت اهل بیت علیهم السلام را داریم به هیچ شخص دیگری محتاج نیستیم. اساس ما این است که قران علیه ما نیست، می ماند سنت. حالا زمانی است که من می خواهم کتابی بنویسم که یک وهابی با حفظ مذهب حنبلی می خواهد آن را بخواند و حرف ما را قبول کند، باید اینجا چه کار کنیم؟ باید حرف های خودمان را کنار بگذاریم و حرف خودمان را از سنتی که ایشان قبول دارند ثابت کنیم. ما در این مقام نیستیم، چون اگر دیگران به مذهب ایشان خوشبین باشند ما نیستیم!

ما خیالمان از عقیده و عملمان راحت است، چون مواردی حدیثی بسیاری در اختیار داریم که یقین داریم از جانب معصومین علیهم السلام صادر شده‌اند؛ آن هم نه معصوم واحد، بلکه از معصومین، یعنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا امام زمان علیه و علیهم السلام.

بعضی از وهابیون افراطی می‌گویند چون روافض سب خلفا می‌کنند، ذبح ایشان همانند ذبح کفار است و فقط خودشان می‌توانند از آن بخورند وگرنه بر مسلمانان حرام است.

توضیحات و پراستار:

۱. شیخ تقی الدین النبهانی بن ابراهیم بن مصطفی بن اسماعیل بن یوسف النبهانی (۱۳۲۷-۱۳۹۷ قمری) فارغ التحصیل الأزهر مصر، مدرس و قاضی فلسطینی و مؤسس حزب التحریر است. وی در روز ۱۱ دسامبر ۱۹۷۷ درگذشت و در قبرستان اوزاعی بیروت دفن گردید.

۲. سید محمد مهدی موسوی خُزسان (۱۳۴۷-۱۴۴۵ ق.)، عالم شیعه اهل نجف، محقق و مؤلف کتاب‌های شیعی، نویسنده و تراجم‌نگار است. کتاب موسوعة عبدالله بن عباس با موضوع ابن عباس پسرعمو و صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله را در ۲۱ جلد به چاپ رسانده است. حضرات آیات سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم از استادان اویند و عالمانی چون آقابزرگ تهرانی و سید عبدالاعلی سبزواری به او اجازه روایت داده‌اند.

۳. ابوالمهدی بن حاج حمزه عربی محتد ملقب به شیخ صالح کوزاز از قبیله‌ی «خضیرات» است. وی به سال ۱۲۳۳ ه. ق متولد شده و در سال ۱۲۹۰ ه. ق درگذشته و در نجف دفن شده است. شیخ صالح عالمی بزرگوار و در ادب و نحو کم نظیر بود.

اشعار ژنایی او در مجالس عزا خوانده می‌شود

۴. أهل الحل والعقد من الصحابة إجتمعوا فی سقیفة بنی ساعدة، وولوا أمرهم أبا بکر الصدیق لمكانته من رسول الله، ولأن رسول الله صلی الله علیه و آله إستخلفه فی الصلاة أيام مرضه، فقالوا: رضیه رسول الله صلی الله علیه و آله لأمر دیننا فکیف لا نرضاه لأمر دنیانا؟

فضیلت زیارت سیدالشهداء علیهم السلام

به این کلام امام سجاد و امام صادق علیهم السلام که ابن قولویه روایت کرده و اسناد آن صحیح است، توجه فرمایید.

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُصَافِحَهُ مِائَةٌ أَلْفِ نَبِيِّ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفِ نَبِيِّ، فَلْيَزُرْ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهم السلام فِي التَّصَفِّ مِنْ شَعْبَانَ؛ فَإِنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّينَ علیهم السلام يَسْتَأْذِنُونَ اللَّهَ فِي زِيَارَتِهِ، فَيُؤْذَنُ لَهُمْ مِنْهُمْ مِائَةٌ أَلْفًا أَوْ أَوْلُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ قُلْنَا: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. قُلْنَا لَهُ: مَا مَعْنَى أَوْلَى الْعِزْمِ؟ قَالَ: بُعِثُوا إِلَى شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا، جِبْهَا وَإِنْسِهَا.^۱

ابی حمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام، این دو امام بزرگوار فرمودند: کسی که دوست دارد صد و بیست و چهار هزار پیامبر با او مصافحه کنند باید قبر حضرت حسین بن علی علیهم السلام را در نیمه ماه شعبان زیارت کند چه آنکه ارواح انبیاء علیهم السلام از خدا اذن گرفته تا آن جناب را زیارت کنند پس به ایشان اذن داده می شود، پنج تن از ایشان اولو العزم هستند. عرض کردیم: ایشان چه کسانی هستند؟ امام علیهم السلام فرمودند: حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اجمعین. محضر مبارکش عرضه داشتیم: معنای اولو العزم چیست؟ حضرت فرمودند: یعنی مبعوث شده اند به شرق و غرب زمین، به جن و انس.

مصافحه در اینجا به معنای استحقاق رحمت است.

رضوان و سلام خدا باد بر مادر امام صادق علیه السلام و همسر امام باقر علیه السلام، حضرت امّ فروه. کلام عبدالاعلی که جناب کلینی روایت کرده، بسیار قابل تأمل است.

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: رَأَيْتُ أُمَّ فَرْوَةَ تَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ، عَلَيْهَا كِسَاءٌ مُتَنَكِّرَةٌ. فَاسْتَلَمَتِ الْحَجَرَ بِيَدِهَا الْيُسْرَى. فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ مِمَّنْ يَطُوفُ: يَا أُمَّةَ اللَّهِ! أَخْطَأَتِ الشُّنَّةَ. فَقَالَتْ: إِنَّا لَاغْنِيَاءُ عَنْ عِلْمِكَ

عبدالاعلی گوید: امّ فروه را دیدم که با چادر به صورت ناشناس طواف کعبه می نمود، پس با دست چپش استلام حجر نمود. مردی که طواف می نمود به او گفت: ای کنیز خدا! در سنت خطا کردی. فرمود: ما از علم تو بی نیاز هستیم.

کسی که همسر امام و مادر امام است، نیاز به سنت سفیان ثوری و امثالهم ندارد.

نذر و قربانی

نذر یک عمل عبادی است، یعنی کسی کاری به عهده بگیرد به لفظ «نَذَرْتُ» که نذر است، یا به لفظ «اتَعَهَّدُ» که عهد است، یا به لفظ یمین که «والله» یا مشابه آن که قسم یا سوگند است.

این قضیه چند وجه دارد:

* «ناذر»، یعنی کسی که کاری را به عهده گرفته؛ حال قسم خورده، تعهد کرده، لله گفته، للشیطان گفته، فرقی نمی کند.

* دیگری «منذور» است، یعنی این که چه کاری بکند؛ گوسفند بکشد، اطعام فقرا کند، مسجد بسازد، قبر مطهر امامی بسازد یا برای قبر ابوحنیفه کاری بکند!

* وجه سوم «منذور له» است.

* وجه چهارم «من اتقرب الیه» است.

برای مثال: اگر خداوند به من توفیق داد که سیدالشهدا علیه السلام را زیارت کنم، اماناً مطمئناً، در آنجا پنج تا گوسفند می‌کشم و به فقرا می‌دهم و ثواب این کار را به روح حضرت ام البنین علیها السلام تقدیم می‌کنم. در این مثال، ناذر من هستم، منذور آن پنج گوسفند است، منذور له زیارت سیدالشهدا علیه السلام است. آن که نفع مادی می‌برد، فقرا هستند و آنکه نفع معنوی می‌برد، حضرت ام البنین علیها السلام است. «متقرب الیه» یعنی کسی که می‌خواهم به او نزدیک شوم، نتایج این تقرب دو تا است: یکی دادن حاجت من که زیارت سیدالشهدا علیه السلام است، دیگری دادن ثواب بابت عمل من که اطعام از گوشت آن پنج گوسفند است.

نذر برای زیارت سیدالشهدا علیه السلام شرک نیست، بلکه عبادت است. چرا؟ چون من می‌خواهم به خداوند نزدیک شوم و این قدرت الهی است که من را به آنجا می‌رساند. استفاده فقرا از گوشت آن گوسفند، نذر به تقرب به فقرا نیست! تقرب به خداوند است، چون این عمل را پیش می‌رساند. البته در حرام تقرب به الله نیست.

و اما ثوابی که به روح حضرت ام البنین علیها السلام می‌رسد، این اهداء ثواب از جانب خداوند است نه از طرف خود حضرت. خود نذر هم برای تقرب به حضرت ام البنین علیها السلام نیست. حضرت ام البنین «عبدُ الله» است، اما عبدی

که خداوند برای او جایگاه ویژه‌ای قائل است. ضمناً این احسانی از جانب من است به حضرت ام البنین، بابت جزای توفیق الهی که به من برای زیارت سیدالشهدا علیه السلام رسیده است.

تفاوت دو معنای نذر

اهل خلاف بین نذر مسلمان، با نذر برای تقرب به «اصنام و اوثن» خلط کرده‌اند. نذر برای اصنام و اوثن، برای تقرب به آن هاست، نه برای تقرب به الله تبارک و تعالی. عجیب است که مسلمانان عصر پیامبر هم مخفیانه سنت آباء و اجداد خویش را حفظ می‌کردند. شاهد این قضیه آیه شریفه است. این آیه از آخرین آیات نازل شده بر وجود مقدس پیامبر است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و تیرهای فرعه پلیدند [و] از عمل شیطان‌اند. اینک، از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.

هم مسلمان است و هم شراب هم می‌خورد، که البته شراب عارفانه است! و المیسر، قمار هم! حالا شطرنج آن روز مصلحت اجتماع بوده که بازی می‌کرده. و الانصاب، جمع نصب است و محل قربانی برای خدایان است.

«وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ»^۲

ازلام، یک نوع قمار جاهلی بود برای قربت به اصنام و اوثن (بت‌ها)

۱. مانده: ۹۰

۲. مانده: ۳

بعضی از مسلمانان در اواخر سال دهم هجری طبق رسوم اجدادی خود که به زمان جاهلیت برمی گشت، برای بت‌ها گوسفند ذبح می کردند. این چه ارتباطی به نذر در حرم شاه چراغ، حرم حضرت مسلم یا فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام دارد؟ مکان‌هایی را می گویم که مضجع شریف معصومین علیهم السلام هم نیست. پس این نذر برای تقرب الی الله است نه تقرب به اوئان.

از این بیان، عهد و یمین یا قسم معلوم شد، به انواع آن مانند قسم مشروط یا قسم مطلق؛ مثلاً این که «والله این کار را می کنم، والله اگر خدا من را شفا داد این کار را می کنم» هیچ فرقی نمی کند. نذر مطلق لله علیه یا لله علیه مشروط، اگر خدا من را موفق به فلان خواسته کرد یا شفا داد و... این کار را می کنم. این ربطی به کار دوره جاهلیت ندارد. گاهی خبثت و جهالت هر دو در کنارهم باعث می شود که بگویند نذر ما شیعیان به شیوه نذر جاهلیت است و با ضوابط اسلامی مخالفت می کند.

حدیث ابوہیاج اسدی و معنای صحیح آن

در صحیح مسلم آمده است:

عن ابی الہیاج الاسدی، قال: قال لی علی علیه السلام: الا بعثک علی ما بعثنی علیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم، لا تدع تمثالاً الا طمسته، ولا قبراً مشرفاً الا سوتته^۱
 ابوہیاج اسدی می گوید: امیر مؤمنان به من فرمودند: آیا تو را به همان کاری که رسول خدا من را به آن مأمور فرمودند، نفرستم؟ هیچ تصویری را باقی نگذار مگر آن که آن را پوشانده باشی، و هیچ قبیری را باقی نگذار مگر آن که آن را هموار کرده باشی.

پیامبر به امیرالمومنین علیه السلام چه زمانی این دستور را داده اند؟ نه آن زمانی که حضرت وارد کوفه شدند و قبرستان، قبرستان مسلمین بوده. بلکه وقتی پیامبر مکه را فتح کردند. دستور ایشان به من درباره قبور مشرکان (نه قبور حضرت ابوطالب و عبدالمطلب و خدیجه علیها السلام) و تمثال‌ها، یعنی بت‌های معبود مشرکان بود.

مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی می‌گوید: سوا الشیء و ساو الشیء دو معنا دارد

ساواه یعنی کاری کند که هیچ برآمدگی نداشته باشد. از شعار جاهلین «مسنم»^۱ بودن قبور بود. حتی دیدم در مقابر تمدن مایا^۲ قبرها به این صورت بنا می‌شد. شعار اسلام این بود که قبور مسطح باشد.

الآن هر قبری را دیدید که مسطح بود قبر شیعه است و هر قبری را دیدید که مسنم بود قبر سنی است. دو چیز بدون شک از احکام اسلام است، تختم بر یمین و تسویه و تسطیح قبور. بعضی از دانشمندان سنی گفته‌اند: «ولما صار الشعار الروافض، صارت السنة فی خلافهما»^۳ چون شعار روافض این

۱. گور بلند، خرپشته، گرده شتر

۲. مایا نام گروهی از اقوام سرخ‌پوست در جنوب مکزیک و شمال آمریکای مرکزی و نام تمدنی قدیمی در همین منطقه است. مایاها که از مشهورترین قبایل سرخ‌پوست بودند، معمولاً شهرهایشان را در دل جنگل‌های بارانی می‌ساختند. حوزه زندگی و فعالیت مایاها حدود جنوبی کشور مکزیک و نیز سرتاسر گواتمالا و السالوادور را شامل می‌شد.

۳. قال ابن تیمیة- عند بیان التشبه بالروافض-: و هنا ذهب من ذهب من الفقهاء إلى ترک بعض المستحبات إذا صارت شعاراً لهم، فإنه وإن لم یکن التکرک واجباً لذلك، لکن فی إظهار ذلك مشابهة لهم فلا یتمیّز السنّی من الرافضی، و مصلحة التمیّیز

است، پس سنت در مخالفت با آنان است. انگشتر اگر در نظر شیعه باید در دست راست باشد، ما در دست چپ می‌اندازیم.

اساس فتوای علمای وهابی که عبدالعزیز همراه خود به مدینه آورد در موضوع تخریب قبور، همان حدیث ابوالهیاج بود.^۱ فتوای تخریب قبور ائمه بقیع معروف است به فتوای ابن بُلَیْهَد. او قاضی وهابیان بود که همراه عبدالعزیز از نجد به مدینه آمد. فتوای ابن بلیهد در سوال ۱۳۴۴ ه. ق در تخریب قبور صادر شد. (در واقع او در موضوع تخریب قبور از علمای مدینه استفتاء کرد)

برخی از احادیث اهل تسنن در جواز توسل

شماری از محدثان سنی نقل کرده اند:

عن داود بن صالح، قال: أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضحاً وجهه على القبر. فقال: أتدري ما تصنع! فأقبل عليه، فإذا هو أبو أيوب! فقال: نعم، جئت رسول الله ﷺ ولم أت الحجر، سمعت رسول الله ﷺ يقول: "لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله، ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله."^۲

عنهم لأجل هجرانهم ومخالفتهم أعظم من مصلحة هذا المستحب. (منهاج السنة، ابن تیمیه، ج ۲، ص ۱۵۴)

۱. ابتداء امر این مطلب از ناحیه ابن تیمیه و شاگرد او ابن القیم الجوزی مطرح شد و بر تخریب ساخت بنا بر قبور و وجوب هدم و تخریب آنها فتوا داد. وی گفته است: «يجب هدم المشاهد التي بنيت على القبور ولا يجوز ابقاءها بعد القدرة على هدمها وابطالها يوماً واحداً». (زاد المعاد في هدي خير العباد، ابن القیم، ج ۳ ص ۴۴۴)
۲. المعجم الأوسط: ۹۴/۱، الجامع الصغير للسيوطي: ۷۲۸، كنز العمال: ۸۸/۶، ح ۱۴۹۶۷، والذهبي في تلخيصه مجمع الزوائد: ۲۲/۴، وفاء الوفا للسمهودي: ۴۱۰/۲.

روزی مروان بن حکم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر ﷺ گذاشته است، با شتاب سویی او آمد و گردن او را گرفته، از جای بلند کرد و گفت: می دانی چه می کنی؟ زائر که ابو ایوب انصاری - از صحابه پیامبر ﷺ - بود گفت: آری خوب می دانم که چه می کنم! من هرگز به زیارت سنگ نیامده ام، بلکه به زیارت پیامبر ﷺ آمده ام.

از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «بر دین خدا گریه نکنید اگر متولیان اهل بودند، ولی آنگاه که ناهلان بر آن حکم رانند، برایش بگریید»^۱.

شفاء الأسماع للسبكي: ۱۵۲. رواه أحمد والحاكم وأقره الذهبي الطبراني (الفتح الرباني ۳۲ / ۲۳)، (المستدرک [۴۱۵] / ۲)، (الزوائد ۲۴۵ / ۵). سعید ایوب در معالم الفتن ج ۲ ص ۱۸۶ می نویسد: رواه الطبراني وقال الهيثمي رواه الطبراني بإسنادين ورجال أحدهما رجال الصحيح (الزوائد ۳۲۳ / ۹).

۱. ابویوب انصاری از کسانی است که هیچ مسلمانی نمی تواند مقام او را منکر شود. در شرافتش همین کافی است که وقتی خاتم انبیاء به مدینه منوره تشریف آوردند، مردم آمدند و حضرت را دعوت کردند. حضرت فرمود: خدا به شتر من فرمان داده است. «خَلُّوا سَبِيلَ النَّاقَةِ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ» (الکافی ج ۸ ص ۳۳۹). خودش به فرمان خدا هر جا رفت و آنجا خوابید، جای من است.

آن شتر آمد و به صریح فرمایش خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله، مقابل خانه ابویوب ایستاد. ابویوب جوان و خیلی فقیر بود. حضرتش آنجا تشریف آوردند. ابویوب جزء شیعیان خاص امیرالمؤمنین است که در جنگ جمل و صفین و نهروان حاضر بوده است. جزییات مطالب در مسند ابویوب آمده است. خوب است در اینجا درباره کتابهای مسند توضیحی بدهم. کتاب های حدیث اهل تسنن دو گونه است: یک قسم از آنها را بر اساس موضوعات ترتیب داده اند؛ قسم دیگر بر اساس اشخاص مرتب شده است. آنچه بر مبنای موضوعات مرتب شده، شبیه کتابهای حدیثی ما است؛ مانند ثقة الاسلام کلینی اعلی الله مقامه الشریف که مجموعه کامل حدیثی او به نام الکافی روی موضوعات است. از احادیث مربوط به اعتقادات آغاز می کند، چون

مهمتر از سایر مباحث است. در همان مباحث اعتقادات، ایمان و کفر را بر می شمارد و سپس تمامی فضایی اخلاقی را مقدم بر احادیث احکام مطرح می کند. آنچه ما با کمال تاسف نداریم، تربیت اخلاقی اسلامی است یا اخلاق عمومی که خود و فرزندانمان را بسازیم. گویی با هیچ چیز نمی خواهیم بسازیم. به هر حال، این یک نوع ترتیب احادیث است که طبق موضوعات است.

یک نوع دیگر ترتیب حدیث بر طبق اشخاص است. در این روش، اشخاص حدیث سنی چنان مرتب می شوند که حدیث به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله برسد. این احادیث از طریق کسی است که آن سخنان را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده باشد و نقل کند. به این نحوه ترتیب مسند اشخاص می گویند. بنا بر این ترتیب حدیث طبق مسند اشخاص است. مثلاً مسند احمد بن حنبل با احتساب مکرات آن حدود ۳۶ هزار حدیث دارد.

مسند احمد، از سه خلیفه شروع می شود. بعد از آن احادیث مولی امیرالمؤمنین علیه السلام؛ و بعد از آن احادیث اهل بیت علیهم السلام است. احادیث خاندان پیامبر از عباس و ابن عباس شروع می شود. بعداً احادیث اهل مدینه از قبیل ابهریره و بعد شامیین و کوفیین و بصریین تا می رسد به آخرش که نساء است.

عرب جاهلی برای انسان اساساً ارزشی جز همین زندگی در سطح سایر موجودات و حتی در سطح نبات، قائل نبود. سطح فکر آنان بیش از این نبوده است. «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَوْتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»؛ جز این زندگانی دنیای ما چیزی نیست می میریم و زندگی می کنیم و دیگر برانگیخته نخواهیم شد. (مؤمنون: ۳۷)

حد ارزش آنها برای انسانیت این بود؛ و حتی حاضر نبودند که عبارت زنده یاد را هم بپذیرند؛ و این آراء وهابی ها و اتباعشان از آنجا آمده است. إن شاء الله در جای خودش ثابت می کنیم که آن توحیدی که آقایان می گویند توحیدی است برای تیره ابوجهل و ابولهب که ثابت کنند آنها مشرک نبوده اند. عقیده ابویوب که آقایان می گویند صحابی است، این است که صاحب قبر مانند حال شریف حیات خودشان هستند. همه ادراکاتی که خدا در حال حیات به ایشان عنایت کرده، در ممات هم این گونه است. جناب ابویوب می گوید: من خودم از صاحب قبر شنیدم که فرمود: «لَا تَبْكُوا عَلَي الدِّينِ إِذَا وَلِيَهُ أَهْلُهُ، وَلَكِنْ ابْكُوا عَلَيْهِ إِذَا وَلِيَهُ غَيْرُ أَهْلِهِ»؛ بر دین گریه نکنید. اگر آنهایی که اهل دین هستند و دین وابسته به آنهاست، متصدی امر دین بشوند؛ آن زمان به حال دین

والله ضريح حضرت رضا عليه السلام اگر چوب بود می بوسیدم و افتخار می کردم، اگر سنگ بود می بوسیدم و افتخار می کردم و اگر طلا هم بود می بوسیدم و افتخار می کردم. شما هم در حرم مطهر تبعیض قائل نشوید، دیوار و در و کاشی و... را بوسید تا بدانند اساس ارزش و رتبه، ارتباط با ولی الله است نه ارزش مادی.

خدا رحمت کند بعضی از شعرا را اشعاری دارند که نمونه ندارد. این بیت را از شیخ مرتضی انصاری قمی شنیدم:

ای اشک ماتمت به رخ ملت، آبرو وی از طفیل خون تو اسلام، سرخ رو
به این حدیث که بزرگان اهل تسنن روایت کرده اند، توجه کنید.

عن عثمان بن حنیف: إِنَّ رَجُلًا صَرِيرَ الْبَصَرِ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَنِي. قَالَ: إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ، وَإِنْ شِئْتَ صَبَرْتُ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ. قَالَ: فَادْعُهُ. قَالَ: فَأَمْرُهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحَسِّنَ وُضوءَهُ، وَيَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِتُقْضَى لِي، اللَّهُمَّ فَسِّعْهُ فِيَّ

باید گریست تا آنهایی که رابطه ای با دین ندارند متصدی امر دین بشوند. معنای این حدیث شریف این است که وقتی چون تویی که رابطه با دین نداری، امیر مدینه هستی، باید غصه خورد. امانت و امثال تو حرصتان در توحید این است که چرا من قبر را می بوسم غم در این است که تو والی هستی. این هم از احادیثی نیست که بگویند احمد بن حنبل رافضی بوده است احمد بن حنبل شیخ مشایخ آنهاست و تمامی عقایدشان را مستند به او می دانند.

۱. تخمیس غزل طالب کابلی

۲. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۵۶۹ ح ۳۵۷۸ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ مِنْ حَدِيثِ أَبِي جَعْفَرٍ وَهُوَ الْخَطْبِيُّ، سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۴۴۱ ح ۱۳۸۵،

مردی نابینا نزد پیامبر گرامی آمد و گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر فرمود: اگر می خواهی دعا نمایم و اگر مایل هستی به تاخیر می اندازم و این بهتر باشد. مرد نابینا عرض کرد: دعا بفرما. پیامبر گرامی او را فرمان داد تا وضو بگیرد و در وضوی خود دقت نماید و دو رکعت نماز بگزارد و این چنین دعا کند: پروردگارا من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمد، پیامبر رحمت به تو روی می آورم. ای محمد من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می شوم تا حجتم را برآورده فرمایی. خدایا او را شفیع من گردان

نکته مهم در اینجا این است که شخص می گوید: من به وسیله تو، به خداوند متعال توجه می کنم برای گرفتن حاجتم! بعد از آن پیامبر را مخاطب قرار می دهد. شرک در توسل و توحید کم و زیاد ندارد. وقتی حکم و اجازه داد شد، معلوم می شود که عمل صحیح است.

فرد مخالف می گوید: ما امامت ائمه شما را قبول نداریم. جواب ما این است که ما احتیاجی به پذیرش شما نداریم، در اعتقاد ما خاک مزار شهدای کربلا از تمامی اولیاء شما افضل است! بیانها بخاطر این است که بگوییم این هیاهو به خاطر غرض ورزی است، وگرنه مخالفان معاصر در بیان این مطالب نوآوری ندارند.

عمل الیوم واللیلۃ للنسائی: ص ۴۱۷ ح ۶۵۹، مسند ابن حنبل: ج ۶ ص ۱۰۷ ح ۱۷۲۴۰ و ۱۷۲۴۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۴۵۸ ح ۱۱۸۰ و ص ۷۰۷ ح ۱۹۲۹ و کُلّهای نحوه. قال البیهقی: رویناه فی کتاب الدعوات یاسناد صحیح، عن روح بن عبادة، عن شعبة، قال: ففعل الرجل فبرأ. (الدلائل ۱۶۷/۶)، وروایة حماد بن سلمة - أيضاً - فی مسند أحمد (الدلائل، ۱۳۸/۴)

البته ما قرار دادی در باب پذیرش احادیث غیر شیعه نداریم و نگفتیم هرچه پذیرفتید مثل احادیث فضائل خلفای اموی و عباسی، ما هم می‌پذیریم! بلکه بیان این احادیث و روایات غیر شیعه برای این است که روشن شود وهابیت خود را پشت سپر اهل تسنن پنهان کرده، وگرنه عقیده تسنن در باب توسل چنین نیست.

ما دعای پس از زیارت حضرت رضا علیه السلام، دعای عالیة المضامین و زیارت جامعه کبیره را داریم که برای ما جایگاه ائمه علیهم السلام را روشن می‌کند و به ما می‌آموزد از خداوند و ایشان چگونه درخواست کنیم و چه بخواهیم.

با نقل این احادیث تسنن می‌گوییم: این موضوعی که ما به آن معتقد می‌شویم، مورد توجه و مورد اتفاق همگان است، یعنی چیزی است که همه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. این احادیث ما، این هم احادیث شما، نتیجتاً عمل ما مورد اتفاق سنت است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. صحیفه سجادیه
۳. الأمالی؛ محمد بن الحسن طوسی؛ محقق / مصحح: مؤسسة البعثة؛ قم؛ دار الثقافة؛ ۱۴۱۴ ق.
۴. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب؛ یوسف بن عبد الله (ابن عبد البر)؛ المحقق: علي محمد البجاوي؛ بیروت؛ دار الجیل ۱۴۱۲ ق.
۵. بحار الأنوار؛ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۰۳ ق.
۶. البرهان فی تفسیر القرآن؛ سید هاشم بن سلیمان بحرانی؛ قم؛ مؤسسه بعثه؛ ۱۳۷۴ ش.
۷. بررسی اصطلاح هورقلیا در منظومه فکری شیخ احمد احسائی؛ عین الله خادمی و علی رضا عربی؛ پژوهش های فلسفی کلامی؛ دوره ۲۰، شماره ۴ - شماره ۷۸؛ دی ۱۳۹۷
۸. بدایة المجتهد ونهاية المقتصد؛ محمد بن أحمد (ابن رشد)؛ قاهرة؛ دار الحديث ۱۴۲۵ ق
۹. تاریخ المدینة؛ عمر بن شبة؛ محقق / مصحح: فهیم محمد شلتوت؛ جدة؛ ۱۳۹۹ ق
۱۰. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة؛ علی استرآبادی؛ محقق / مصحح: حسین استاد ولی؛ قم؛ مؤسسة النشر الإسلامي
۱۱. تفسیر العیاشی؛ محمد بن مسعود عیاشی؛ محقق / مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی؛ تهران؛ المطبعة العلمية؛ ۱۳۸۰ ق
۱۲. تفسیر القمی؛ علی بن ابراهیم القمی؛ محقق / مصحح: طیب موسوی جزائری؛ قم؛ دارالکتب؛ ۱۴۰۴ ق
۱۳. تفسیر کنزالدقائق؛ میرزا محمد مشهدی قمی؛ محقق / مصحح: حسین درگاهی؛ مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد؛ ۱۳۶۶ ش
۱۴. تفسیر نور الثقلین؛ عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی؛ محقق / مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی؛ قم؛ اسماعیلیان؛ ۱۴۱۵ ق
۱۵. جامع مسانید أبی حنیفة؛ محمد بن محمود خوارزمی؛ بیروت؛ دارالکتب العلمية

١٦. الحيوان؛ عمرو بن بحر (الجاحظ)؛ بيروت؛ دار الكتب العلمية؛ ١٤٢٤ ق
١٧. خرافات وفور در زيارت قبور؛ سيد ابوالفضل ابن الرضا (برقعي)؛ ١٤٢٧ ق
١٨. الدر المشور؛ عبد الرحمن بن ابى بكر (جلال الدين السيوطي)؛ محقق: عبد الله بن عبد المحسن التركي؛ مركز هجر؛ ١٤٢٤ ق
١٩. ربيع الأبرار ونصوص الأخبار؛ جار الله الزمخشري؛ بيروت؛ مؤسسة الأعلمي؛ ١٤١٢ ق
٢٠. زاد المعاد في هدي خير العباد؛ محمد بن أبى بكر (ابن قيم الجوزية)؛ بيروت؛ مكتبة المنار؛ ١٤١٥ ق
٢١. سنن الترمذي؛ محمد بن عيسى؛ تحقيق وتعليق: أحمد محمد شاكر، محمد فؤاد عبد الباقي وإبراهيم عطوة عوض؛ مصر؛ مكتبة مصطفى البابي الحلبي؛ ١٣٩٥ ق
٢٢. سنن أبى داود؛ سليمان بن الأشعث (أبو داود السجستاني)؛ محقق: محمد محيي الدين عبد الحميد؛ بيروت؛ المكتبة العصرية
٢٣. سير أعلام النبلاء؛ محمد بن أحمد (الذهبي)؛ محقق: مجموعة من المحققين؛ الرسالة؛ ١٤٠٥ ق
٢٤. السيرة النبوية؛ إسماعيل بن عمر (ابن كثير الدمشقي)؛ تحقيق: مصطفى عبد الواحد؛ بيروت؛ دارالمعرفة؛ ١٣٩٥ ق
٢٥. صحيح البخارى؛ محمد بن إسماعيل (البخارى)؛ محقق: محمد زهير بن ناصر الناصر؛ دار طوق النجاة؛ ١٤٢٢ ق
٢٦. صحيح المسلم؛ مسلم بن الحجاج (النيسابوري)؛ محقق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ بيروت؛ دار إحياء التراث العربي
٢٧. عوالي اللئالي؛ محمد بن زين الدين (ابن ابى جمهور)؛ محقق: مجتبى عراقى؛ قم؛ دار سيد الشهداء؛ ١٤٠٣ ق
٢٨. عمل اليوم والليلة؛ أحمد بن شعيب (نسائي)؛ محقق: د. فاروق حمادة؛ بيروت؛ الرسالة؛ ١٤٠٦ ق
٢٩. علل الشرائع؛ محمد بن على (ابن بابويه)؛ قم؛ داوى؛ ١٣٨٥ ق
٣٠. العين؛ خليل بن احمد فراهيدى؛ قم؛ هجرت؛ ١٤٠٩ ق
٣١. فتح الباري شرح صحيح البخارى؛ أحمد بن على (ابن حجر العسقلاني)؛ بيروت؛ دار المعرفة؛ ١٣٧٩ ق

٣٢. قاعدة جلييلة في التوسل والوسيلة؛ أحمد بن عبد الحليم (ابن تيمية)؛ محقق: ربيع بن هادي عمير المدخلي؛ عجمان؛ مكتبة الفرقان ١٤٢٢ ق
٣٣. الكافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ محقق / مصحح: علي أكبر غفاري و محمد آخوندی؛ تهران؛ دارالکتب الإسلامية؛ ١٤٥٧ ق
٣٤. کامل الزيارات؛ جعفر بن محمد (ابن قولويه)؛ محقق / مصحح: عبد الحسين اميني؛ نجف اشرف؛ دار المرتضوية؛ ١٣٥٦ ق
٣٥. لسان العرب؛ محمد بن مكرم (ابن منظور)؛ بيروت؛ دار صادر؛ ١٤١٤ ق
٣٦. معجم مقاييس اللغة؛ أحمد بن فارس؛ محقق / مصحح: عبد السلام محمد هارون؛ قم؛ مكتب الاعلام الاسلامي؛ ١٤٥٤ ق
٣٧. المسائل والمسائل المروية عن الإمام أحمد بن حنبل في العقيدة؛ أحمد بن محمد (ابن حنبل)؛ محقق: عبد الله بن سلمان احمدی؛ مكة؛ دار طيبة؛ ١٤١٦ ق
٣٨. منهاج الكرامة في معرفة الإمامة؛ الحسن بن يوسف بن المطهر (العلامة الحلي)؛ تحقيق: عبد الرحيم مبارك
٣٩. المجتبی من السنن؛ أحمد بن علي بن شعيب نسائي؛ تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة؛ حلب؛ مكتب المطبوعات الإسلامية؛ ١٤٥٦ ق
٤٥. مسند أحمد بن حنبل؛ أحمد بن محمد (ابن حنبل)؛ محقق: شعيب الأرنؤوط و عادل مرشد؛ مؤسسة الرسالة؛ ١٤٢١ ق
٤١. من لا يحضره الفقيه؛ محمد بن علي (ابن بابويه)؛ محقق / مصحح: علي أكبر غفاري؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامي؛ ١٤١٣ ق
٤٢. المحاسن؛ أحمد بن محمد بن محمد برفي؛ محقق / مصحح: جلال الدين محدث؛ قم؛ دار الكتب الإسلامية؛ ١٣٧١ ق
٤٣. المزار الكبير؛ محمد بن جعفر (ابن مشهدی)؛ محقق / مصحح: جواد قيومي اصفهانی؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامي؛ ١٤١٩ ق
٤٤. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛ علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي؛ محقق: حسام الدين القدسي؛ القاهرة مكتبة القدسي؛ ١٤١٤ ق
٤٥. المستدرک على الصحيحين؛ محمد بن عبد الله (حاكم نيشابوري)؛ تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا؛ بيروت؛ دار الكتب؛ العلمية ١٤١١ ق

٤٦. **منهاج السنة؛** أحمد بن عبد الحلیم (ابن تیمیه)؛ محقق: محمد رشاد سالم؛ جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية؛ ١٤٥٦ ق
٤٧. **ملاذ الأخيار؛** محمد باقر بن محمد تقی مجلسی؛ محقق / مصحح: مهدی رجائی؛ قم؛ کتابخانه آية الله مرعشي نجفی؛ ١٤٥٦ ق
٤٨. **المبسوط؛** محمد بن أحمد (سرخسی)؛ بیروت؛ دار المعرفة؛ ١٤١٤ ق
٤٩. **موحدان سلفی و مباحث توحیدی؛** سید محمد تقی حسینی ورجائی؛ تهران؛ نیک معارف؛ ١٣٩٣ ق